



۴۱,۳ ویژه نامه " باقر مومنی "



با صفحه بندی دوباره

نوشته ها ۱

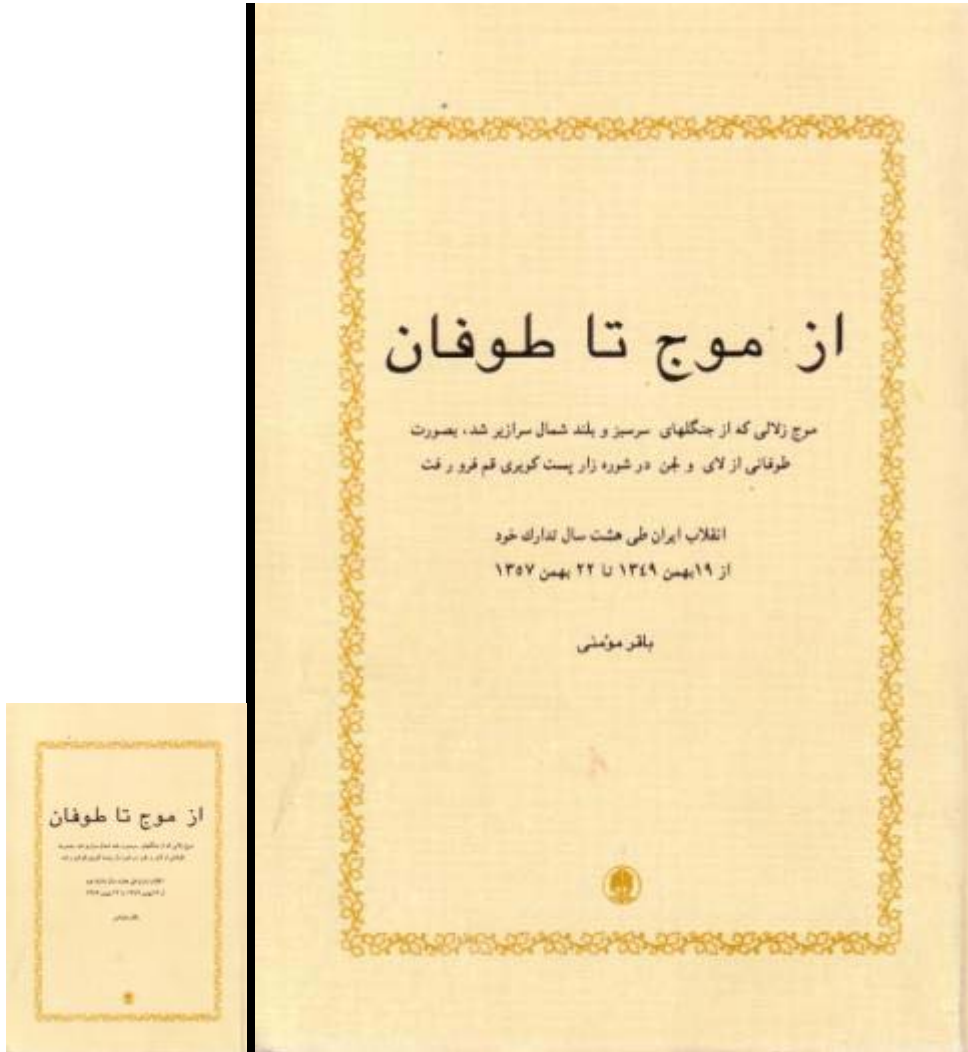


<http://shopping.ketab.com>

عنوان : حکومت اسلامی و اسلام حکومتی
مؤلف/نویسنده : مومنی، باقر
ناشر : نیما



عنوان : از موج تا طوفان
مؤلف/نویسنده : مومنی، باقر
ناشر : نیما



نشر نیما

<http://www.nimabook.com>

از موج تا طوفان
انقلاب ایران طی هشت سال تدارک خود از ۱۹ بهمن ۱۳۴۹ تا ۲۳ بهمن ۱۳۵۷. موج زلالی که از جنگلهای سرسبز و بلند شمال سرازیر شد، بصورت طوفانی از لای و لجن در شوره زار پست کویری قم فرو رفت.

نویسنده: باقر مؤمنی
نوشتۀ پشت جلد کتاب: « از گورستان آغاز شد
با شولای خفاش و سیمای مفیستوفل
گفته بودند در دانشگاه فرود میآید
و چون نفس تازه کرد با فریاد مرگ
در چشم برهم زدن اجساد کشتگان بر خاک ریخت
زنده ماندگان تا به خود آمدند
و ایران گورستان
و انقلاب ضد انقلاب.»
دراکولا این بار بر زادگاه من سایه گسترد.
بر تختگاه گورستان نشست.
جنگ را «برکت» و صلح را «جام زهر» خواند.
و خون زیر پای او فواره زد.
دانشگاه مصلأ بود



عنوان : در خلوت دوست - نامه های بزرگ علوی به باقر مومنی
مؤلف/نویسنده : مومنی، باقر
ناشر : نیما

در خلوت دوست
نامه های بزرگ علوی به باقر مومنی

تدوین: باقر مومنی



نشر نیما
Nimna Verlag



نیما
Nimna Verlag



<http://saniehpres.com>



۳ دنیای ارانی

۳ نویسنده : باقر مؤمنی

۳ لایمترجم :

۳ ناشر : خجسته

۳ تاریخ انتشار : ۱۳۸۴

۳ قیمت : چاپ اول ۳۵۰۰۰

ROOZ



<http://www.roozonline.com>



دنیای ارانی

نویسنده: محمد باقر مؤمنی

351 صفحه، تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۸۵، چاپ دوم

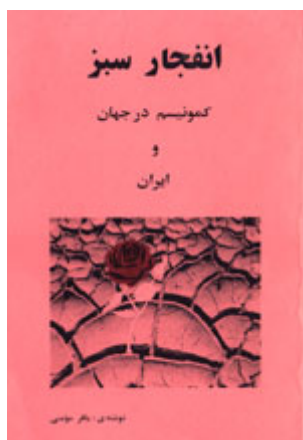


تن از برجستگان ادب و فرهنگ و دانش آن زمان جامعه ما منتشر شد. این نشریه، امروز نیز که بیش از هفتاد سال از انتشار نخستین شماره اش می گذرد، هنوز هم پدیده ای است که نه تنها اهمیتی تاریخی دارد بلکه مطالب آن، همانند خود بنیانگذارانش همچنان زنده است و در فضای فکر و زندگی اجتماعی جستجوگران امروزین اثر می گذارد. در کتاب حاضر، نویسنده که خود یکی از قدیمی ترین دست اندرکاران جنبش چپ ایران است، بر اساس اسناد و مدارک و خاطرات موجود، به بررسی آراء و عقاید «دکتر تقی ارانی»، «ابرج اسکندری» و «بزرگ علوی» می پردازد؛ جایگاه مجله «دنیا» را در اندیشه سیاسی و اجتماعی سده اخیر ایران توضیح می دهد؛ و شرایط سیاسی آن دوره را بررسی می کند.



دین و دولت در عصر مشروطیت
باقر مومنی
۲۴۶ صفحه
شابک: ۹۱-۸۸۲۹۶-۲۴-۵

<http://www.alfabetmaxima.com>



کمونیسم در جهان و امروز نام دیگر این کتاب است که گذشته از گفتگوهای مومنی با رسانه‌های چپ، پاسخی است به روی مددوف در باره‌ی استالین. برگه‌ی شماره ۸۹
۱۴۰۸-۲۰۰۵

نام کتاب: انفجار سبز
نویسنده: محمد باقر مومنی
مترجم:
نام کتاب به زبان اصلی:
زبان: فارسی
شابک: ۹۱-۶۳۰-۸۲۲۳-۳
نوبت چاپ: نخست
جلد: شمشیر
سال چاپ: ۱۳۷-۱۹۹۹
مکان چاپ: سوئد
ناشر: آلفابت ماکزیما
تعداد صفحه‌ها: ۳۰۰

<http://www.sedayemardom.net>



<http://www.rahman-hatefi.net/>



وصیتنامه تقدیم به بندیان زیر شکنجه

پشت نویس عکس به قلم او : به همسر بسیار عزیزم با خلوص تمام تقدیم می کنم - ۲۸ آبان ۱۳۶۳
تقدیم به بندیان زیر شکنجه



آریل دورفمان - ترجمه باقر مومنی

وقتی به تو می گویند
 که من در زندان نیستم
 باور مکن!
 باید روزی این را اعتراف کنند!
 وقتی به تو می گویند
 که من آزاد شده ام
 باور مکن!
 روزی باید اعتراف کنند که دروغ گفته اند
 وقتی به تو می گویند
 که من به خودم خیانت کرده ام
 باور مکن!
 روزی باید اعتراف کنند که من به حزیم وفادار بوده ام
 وقتی به تو می گویند که من در فرانسه بوده ام
 باور مکن!
 باور مکن ،
 وقتی به تو نشان می دهند شناسنامه جعلی مرا
 باور مکن!
 باور مکن ،
 وقتی که به تو نشان می دهند
 تصویر جنازه مرا.
 باور مکن
 وقتی به تو می گویند که ماه ، ماه است
 که این صدای من است بر نوار
 که این امضای من است بر کاغذ
 اگر به تو بگویند که یک درخت درخت نیست
 باور مکن!
 باور مکن هیچ چیز را
 از هر آنچه به تو می گویند ،
 هیچ را از آنچه به تو قول می دهند ،
 هیچ چیز را از آنچه به تو نشان می دهند .
 و سرانجام روزی می رسد
 که از تو می خواهند بیایي
 جنازه مرا شناسایی کنی
 و تو در پیش روی خویش مرا می بینی
 و صدایی به تو می گوید:
 او از شکنجه جان به در برده است ،
 او مرده است!
 وقتی به تو می گویند
 که من
 بتمامی ،
 مطلقاً
 برای همیشه مرده ام ...
 باور مکن!
 باور مکن!
 باور مکن!



آرش



<http://www.arashmag.com>



آرش ۹۶ - ۹۵ فهرست وقایع انقلاب مشروطیت باقر مؤمنی

چنان که معلوم است جنبش آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ی ایران، که به انقلاب مشروطیت و استقرار نظام مردمی مشروطه منجر شد، از لحاظ ذهنی و عملی مراحل تکاملی نسبتاً دورو درازی را طی کرده است.

ترویج اندیشه های ترقیخواهانه و آزادی طلبانه از جانب روشنگران ترقی طلب و آزادیخواه و وطندوست ایرانی از یک طرف و بعضی اقدامات ناگزیر اصلاحی گسسته و جسته و گریخته از بالا و از جانب دولت استبدادی از طرف دیگر در واقع از همان اواسط قرن نوزدهم مسیحی به نحو چشمگیری آغاز می شود. اما حرکات برجسته و پیروزمندانه ی توده ای برای اولین بار در سال ۱۸۹۱ برابر با ۱۲۷۰ هجری شمسی با جنبش اعتراضی توده ای نیرومندی علیه قرارداد معروف رژی-تیناکو و لغو سریع آن، و سپس قتل ناصرالدین شاه صاحبقران پنج سال پس از این تاریخ یعنی اول ماه مه ۱۸۹۶ برابر با یازده اردیبهشت ۱۲۷۵، صورت گرفت که اولی را می توان مظهر خواست و مبارزه ی استقلال طلبانه ی ملی و دومی را فریاد اعتراض علیه استبداد و ندای رهائی و آزادی مردم میهنمان نامید. و سرانجام این دو وجه مبارزه ی مردم، در آذر ماه ۱۲۸۴ (نوامبر - دسامبر ۱۹۰۵) خود را ابتدا در ویران کردن ساختمان بانک استقراضی روس (۴ آذر ۱۲۸۴ برابر با ۲۶ نوامبر ۱۹۰۵) و اعتراض عمومی و خونین علیه چوب بستن دو بازرگان به دستور حاکم تهران (۲۰ آذر برابر با ۱۲ دسامبر همان سال) سر باز کرد که از آن پس بدون هیچ وقفه ای ادامه یافت و همچنان اوج گرفت تا سرانجام چند ماه بعد به تسلیم استبداد سلطنتی و صدور فرمان مشروطیت در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ و استقرار نظام مشروطه و قانونی در کشور انجامید. توضیح آنکه پس از این دو حادثه عده ای از روحانیان وابسته به طبقات متوسط و بازار در همان آذر ماه به عنوان اعتراض به قمر مهاجرت و در آنجا تحصن اختیار کردند، و عده ای از بازاریان و آزادیخواهان، که عده شان به چهارده هزار نفر رسید، برای استقرار حکومت قانون، در سفارت انگلیس در تهران بست نشستند.

به این ترتیب دوران تازه و بازگشت ناپذیری در حیات اجتماعی-سیاسی مردم و میهن ما گشوده شد که پس از حدود سه سال فراز و نشیب و یک کودتای خونین سرانجام حکومت قانون برای همیشه مستقر و از جانب همه ی نیروها و طبقات اجتماعی، و همچنین دولت های استعماری، برسمیت شناخته شد.

اما حوادث این سه سال را می توان بسیار خلاصه چنین فهرست کرد:

۱۲ مرداد ۱۲۸۵ هجری شمسی برابر با ۱۴ جمادی الآخر ۱۳۲۴ هجری قمری و ۲۴ ژوئیه ۱۹۰۶ میلادی: در این روز فرمان مشروطیت با امضای مظفرالدین شاه صادر می شود. چون این فرمان از نظر مردم ناقص است و نسخه های آن را از دیوارها پائین میکشند و پاره می کنند. سه روز بعد فرمان تکمیلی در تأسیس مجلس منتخبین مردم امضا و منتشر می شود. به دنبال صدور این فرمان ها در ۱۷ مرداد علمای متحصن باز می گردند و اکثریت عظیم بست نشینان سفارت انگلیس نیز از بست خارج می شوند.

۲۶ مرداد برابر با ۲۷ جمادی الثانی: نخستین جلسه ی مجلس شورای ملی مرکب از ۷۷ نفر نمایندگان اعیان و شاهزادگان و حجج اسلام و تجار و اصناف تهران موقتاً در مدرسه ی عالی نظام، در حضور عضدالملک نماینده ی مظفرالدین شاه و مشیرالدوله صدراعظم گشایش می یابد. در میان نمایندگان مرتضی قلیخان صنیع الدوله نماینده ی «اعیان و خوانین و ملاکین» و استاد کربلایی غلامرضا یخدان ساز نماینده ی صنف های «یخدان ساز، سراج، لباف، ترکش دوز، پالان دوز، چادر دوز، عصار، شماع، صابون پز، صابون فروش و نفت فروش» دیده می شوند.

۱۷ شهریور برابر با ۱۹ رجب: نظامنامه انتخابات مجلس شورای ملی پس از تصویب مجلس نمایندگان تهران به توشیح شاه می رسد.

۱۴ مهر برابر با ۱۸ شعبان: مجلس شورای ملی برای اولین بار در کاخ گلستان با نطق مظفرالدین شاه با همان نمایندگان تهران و با ریاست صنیع الدوله گشایش می یابد.

۲۶ مهر برابر با اول رمضان: جلسه ی مجلس شورای برای اولین بار در بهارستان منعقد شد.

۲ آذر برابر با ۵ شوال: روزنامه ی مجلس با چاپ مذاکرات مجلس منتشر می شود. در مذاکرات جلسه ی مورخ ۸ شوال مجلس شورا از تصویب انتشار این روزنامه سخن گفته شده است.

۹ آذر برابر با ۱۲ شوال: اعلان تأسیس بانک ملی در جلسه ی این روز مجلس شورا خوانده می شود. بموجب این اعلان، که بامضای مظفرالدین شاه رسیده در همین جلسه با سرمایه ابتدائی سی کرور تومان (پانزده میلیون) و با مشارکت یکصد نفر تشکیل می شود و در عین حال تمام مردم ایران دعوت می شوند که سهام آن را بر حسب توانائی خویش خریداری کنند. تأسیس بانک یکی از بزرگترین و ابتدائی ترین دغدغه ی خاطر مشروطه خواهان بود که ضمن مخالفت و مبارزه ی جدی با استقراض از دولت روس و انگلیس، و گسترش تسلط بانکهای شاهنشاهی انگلیس و استقراضی روس، در جهت استقلال مالی و اقتصادی کشور در برابر هر نوع وابستگی مالی به خارج، تأسیس شد.

۸ دی برابر با ۱۴ ذیقعده: نظامنامه یا قانون اساسی شامل ۵۱ اصل پس از تصویب در مجلس شورای ملی به امضای مظفرالدین شاه رسید. وزیر مختار انگلیس در گزارشی به وزارت خارجه نوشته که مظفرالدین شاه با توسل به این ضرب المثل که «رأی العلیل علیل» ابتدا از امضاء آن خودداری کرد ولی پس از دریافت نامه ی سخت تهدید آمیز عده ای از علما، از ترس لعن آنان و اغتشاش عمومی، آن را امضا کرد.

۱۸ دی، برابر با ۲۴ ذیقعده: مظفرالدین شاه در سن ۵۴ سالگی و درست پس از ۱۱ سال پادشاهی درگذشت

۲۸ دی، برابر با ۴ ذیحجه: محمد علی شاه در مقام پادشاهی تاجگذاری می کند ولی چون از نمایندگان مجلس برای شرکت در مراسم دعوت نشده بود وکلا به شدت اعتراض می کنند و یکی از نمایندگان بنام آقا سید حسین می گوید: «سلطان سلطان ملت است، باید از طرف ملت تاج بگذارند و مجلس نماینده ی ملت است،» به همین دلیل نمایندگان ملت در تاجگذاری باید حاضر باشند.

۲۲ بهمن برابر با ۲۸ ذیحجه: در جلسه ی امروز مجلس هیئتی مرکب از شش تن از نمایندگان برای تدوین متمم قانون اساسی از جانب مجلس انتخاب می شوند.

۱۷ فروردین ۱۲۸۶ برابر با ۲۲ صفر ۱۳۲۵: قانون لغو تسعیر و تیولات که قبلاً تصویب شده بود برای توشیح شاه به وزارت داخله فرستاده می شود. تیول به معنی واگذاری درآمد یک منطقه به حاکم محل بود، به این معنی که هر حاکم در سال مبلغی به شاه می پرداخت و در عوض مختار بود که درآمد ایالت یا ولایت زیر حاکمیت خود را به هر شکل و هر مقدار بخواهد تعیین و وصول کند.

۲۴ فروردین ۱۲۸۶ برابر با ۲۹ صفر ۱۳۲۵ و ۱۳ آوریل ۱۹۰۷: متن قانون انجمن های ایالتی و ولایتی شامل ۱۲۲ ماده و یک تبصره با ۶۸ رأی موافق به تصویب مجلس رسید.

۲۹ فروردین ۱۲۸۶ برابر با ۴ ربیع الاول ۱۳۲۵ و ۱۷ آوریل ۱۹۰۷: در این روز میرزا علی اصغر امین السلطان، که در دوران استبداد صدراعظمی مقتدر و مستبد بود و چند سال در خارج از کشور بسر می برد، با یک کشتی جنگی روسی وارد بندر انزلی می شود و مجلس شورای ملی، علیرغم مخالفت شدید مردم این شهر، با ورود او به ایران موافقت میکند و از مردم می خواهد که مانع ورود او به خاک ایران نشوند.

۱۴ اردیبهشت برابر با ۱۹ ربیع الاول: میرزا علی اصغر اتابک از جانب محمد علی شاه به صدارت منصوب می شود.

۱۵ اردیبهشت برابر با ۲۰ ربیع الاول: امین السلطان اتابک اعظم با عنوان «وزیر داخله»، که همان «رتبه ی رئیس الوزرای است»، همراه با هیئت دولت که شامل هفت وزیر است در مجلس حضور یافت و در نطق کوتاهی تأکید کرد که او و دولتش با مجلس «اتحاد و همراهی» خواهند داشت. جالب اینجاست که حدود یک ماه پیش در ۲۲ صفر هنگامی که در مجلس سخن از بازگشت او میرفت یکی از نمایندگان گفت: «اگر امین السلطان وارد این مملکت شود دیگر باید از اهل ایران مأیوس شد که حمیت ندارد.» باید توجه داشت که این اولین بار بود که هیئت دولت همراه با نخست وزیر در مجلس حضور پیدا می کرد.

۲۸ اردیبهشت برابر با ۲ ربیع الآخر: نماینده ی دولت در مجلس شورا اعلام کرد که قانون لغو تیولات که از طرف مجلس قبلاً تصویب شده بود از جانب محمد علیشاه توشیح شده است.

۳ تیر برابر با ۱۲ جمادی الاول: شیخ فضل الله نوری همراه با عده ای در مخالفت با مشروطیت و با طرح حکومت «مشروع» در شاه عبدالعظیم بست نشستند و طی تلگراف هایی به تمام شهرستان ها از علما و مردم خواستند که در برهم زدن اساس مشروطه اقدام کنند. این اقدام شیخ به اعتراض شدید و ابراز نفرت عمومی در تهران و شهرستان ها منجر شد و مجلس طی تلگرافی به تمام شهرستانها او را به گرفتن رشوه های کلان و ایجاد اخلاص و فساد متهم کرد.

۲۲ تیر برابر با ۲ جمادی الآخر: علمای سه گانه ی نجف طی تلگرافی، بدون ذکر نام شخص معینی، پس از دفاع جدی از مجلس شورای ملی اظهار عقیده کردند که «مخالف و معاند او مخالف شرع انور و مجادل با صاحب شریعت است.»

۲۵ تیر = ۵ جمادی الآخر: علمای نجف در تلگراف دیگری، که باهم در مجلس خوانده شد تأکید کردند که: «وکلا همشان مصروف ... دفع و رفع ظلم و اعانه ی مظلومین است که شرعاً و عقلاً حتم و واجب است و مخالفت و معاندت با آنها مخالفت باشریعت مطهره است و دفع و تبعید مخالف لازم است...»

۸ مرداد = ۱۹ جمادی الآخر: وزیر عدلیه در مورد محکومیت پنج تن از رجال و مسئولان درجه اول- به جرمه ی نقدی و خلع درجه و زندان- در عدلیه به جرم شرکت در فروش زنان اسیر قوچانی به اتباع خارجی، که از مدت ها پیش جریان داشت، به مجلس گزارش داد. این محاکمه بکلی بی سابقه و برای اولین بار براساس قوانین تازه در عدلیه صورت گرفته بود. در این محاکمه از جمله آصف الدوله والی پیشین خراسان و سالار مفخم حاکم پیشین بجنورد به جرمه ی نقدی و زندان محکوم شده بودند.

۸ شهریور = ۲۱ رجب: علی اصغر امین السلطان اتابک رئیس الوزراء نزدیک درب مجلس شورای ملی با سه گلوله که توسط عباس آقا تبریزی صراف بسمت او شلیک می شود از پا در می آید. بجای امین السلطان، مشیرالسلطنه به وزارت داخله و ریاست وزراء برگزیده می شود و دولت خود را با هشت وزیر، که همه دارای القاب «دوله» و «ملک» و «مالک» هستند، تشکیل می دهد.

۱۶ شهریور برابر با ۲۹ رجب: مسئله قرارداد روس و انگلیس در باره ی منطقه ی نفوذ این دو کشور در ایران، در مجلس بعنوان شایعه مورد مذاکره قرار می گیرد.

۲۰ شهریور برابر با ۳ شعبان: قانون تشکیل ایالات و ولایات و دستورالعمل حکام در ۴۳۳ ماده و دو ضمیمه، جمعاً شامل ۲۶ ماده به تصویب مجلس رسید که نزدیک به دو ماه و نیم بعد، یعنی در ۱۴ ذیقعده از جانب محمد علی شاه امضا شد.

۲۲ شهریور برابر با ۵ شعبان: یادداشتی در مورد قرارداد روس و انگلیس راجع به تقسیم ایران به دو منطقه ی نفوذ بوسیله ی وزیر مختار انگلیس تسلیم دولت ایران شد. این یادداشت با عبارت زیر آغاز می شود: «دولتین انگلستان و روسیه به منظور جلوگیری از وقوع هرگونه تضادی بین منافع آن ها در بعضی از نواحی ایران که با مرزهای افغانستان و بلوچستان از یک طرف و با مرز روسیه از طرف دیگر مجاور یا در حوار نزدیک آن واقع شده است قرارداد دوستانه ای در این مورد امضاء کرده اند.» این یادداشت پس از تأکید بر «رعایت تمامیت ارضی و استقلال ایران» و اظهار «علاقمندی صمیمانه به پیشرفت مسالمت آمیز ایران» با عبارت زیر پایان می یابد: «دولت شاهنشاهی ایران می تواند اطمینان داشته باشد که توافق حاصله بین روسیه و بریتانیای کبیر بطریقی بس مؤثر به امنیت و سعادت و پیشرفت نهایی ایران کمک خواهد نمود.» (۱) این قرارداد دو هفته پیش از این در ۱۰ شهریور برابر با ۲۰ رجب به موافقت و امضای دو دولت رسیده بود.

۱ مهر ۱۲۸۶ برابر با ۱۵ شعبان ۱۳۲۵: بموجب گزارش وزیر مختار انگلیس در تهران متن قرارداد روسیه و انگلیس در این روز در اختیار دولت ایران گذاشته می شود.

۱۲ مهر برابر با ۲۶ شعبان: قرارداد روس و انگلیس در پنج فصل در مجلس شورای ملی مورد مذاکره قرار می گیرد. نمایندگان عکس العملی جدی نسبت به آن نشان ندادند؛ تنها بر این نکته تأکید کردند که این قرارداد به حاکمیت ایران در مناطق نفوذ دو کشور نامبرده لطمه ای نمی زند. اما روزنامه ی حبل المتین در مقاله ای در شماره ی ۱۷ مهر برابر با ۲۹ شعبان از قول «وطن پرستانی خداترس» آن را «یک عمل پست و خائنانه» نامید. (۲)

۱۵ مهر، برابر با ۲۹ شعبان: متمم قانون اساسی شامل ۱۰۷ اصل از جانب محمد علی شاه توشیح و به مجلس ابلاغ شد. متمم قانون اساسی پس از سلب هر نوع قدرت حکومتی از شاه و قدرت قضایی از علمای دینی، اصل تفکیک قوا را با تقسیم آن به سه قوه ی قانونگذاری، قوه ی اجرائی و قوه ی قضایی تضمین می کند و نظامی را برقرار می سازد که در پایه و اساس با هر نوع نظام استبدادی سلطنتی- دینی بکلی در تعارض است.

۳ آبان - ۱۸ رمضان: مجلس شورای ملی پس از رأی عدم اعتمادا به مشیرالسلطنه رئیس الوزراء، بجای او میرزا ابوالقاسم ناصرالملک را به ریاست وزرائی برگزید و نامبرده هیئت وزیران خود را به مجلس معرفی کرد. پیش از این رؤسای دولت همیشه از جانب شاه منصوب می شدند ولی این دولت برای اولین دبار در تاریخ حاکمیت ایران از جانب مجلس شورای نمایندگان مردم برگزیده شد. بقول وزیر مختار انگلیس «مجلس منحصرأ مسئول تشکیل آنست» این کابینه «از لایق ترین وزیران، که از آغاز برقراری رژیم مشروطه و از یک سال پیش مشاغل مهمی داشته اند، تشکیل یافته و چشم انتظار بسیاری بدان دوخته شده است.» بعلاوه «ناصرالملک نخست وزیر مایل نیست کوچکترین و بی اهمیت ترین مسئولیتی را بپذیرد مگر این که مطمئن گردد که عملش مورد تأیید مجلس میباشد». همه ی اعضای کابینه، بغیر از وزیر داخله، از ایرانیان تحصیلکرده ی مکتب جدید هستند و هر یک از آن ها به یک یا دو زبان اروپایی آشنایی دارند.» این وزیر مختار در عین حال اظهار نگرانی می کند که «در مورد روابط خارجی قیافه ی دولت کنونی بایستی شدیداً طرفدار آلمان باشد» (۳)

۴ آبان- ۱۹ رمضان: روزنامه ی حبل المتین، که قبلاً بعلت نوشتن مقاله ای به جانبداری از آزادی مذهب از طرف مجلس توقیف شده بود، آزاد شد و مبارزه ی خود را علیه قرارداد روس و انگلیس از سر گرفت.

۱۵ آبان- اول شوال: وکلای مجلس شورا بنا به دعوت قبلی محمد علی شاه به حضور او رفتند و او در حضور عده ای از شاهزادگان بلافضل به مشروطیت اظهار وفاداری و تأکید کرد که «در حفظ حدود و حقوق دولت و ملت از هیچ گونه مساعدت دریغ نخواهیم فرمود».

۱۹ آبان- ۵ شوال: محمد علی شاه همراه با همه ی شاهزادگان و بعضی مقامات دولتی و نمایندگان روحانیون، پس از عبور از طاق نصرتی که در جلوخان عمارت بهارستان بسته شده بود، وارد مجلس شورای ملی شد. پس از خوانده شدن خطابه ی او بوسیله ی ناصرالملک نخست وزیر، در بر قرآن چنین سوگند یاد کرد: «تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده... قانون اساسی مشروطیت ایران را نگاهبان و بر طبق آن قوانین مقرر سلطنت نمائیم».

۱۷ آذر- ۳ ذیقعده: قانون تشکیل ایالات و ولایات و قانون حکام مشتمل بر ۴۳۳ ماده و ۲۶ ماده ی الحاقی به تصویب مجلس رسید که طرح تازه ای را برای تقسیمات کشوری و مسئولیت حکام ایالات و ولایات تثبیت می کرد.

۲۳ آذر- ۹ ذیقعده: نخستین تعرض همه جانبه ی محمد علی شاه علیه مشروطیت به صورت حمله ی عده ای بسرگردگی دو نفر از سردمداران شناخته شده ی ضد مشروطه به ساختمان مجلس شورا و مسجد سپهسالار تظاهر کرد و در اثر زد و خوردشان با طرفداران مسلح مشروطه عده ی زیادی کشته و زخمی شدند؛ و بدنبال توقیف دو برادر احتشام السلطنه به دستور محمد علی شاه رئیس مجلس شورا، ناصرالملک نخست وزیر و وزیران او به دربار احضار شدند. در آن جا بدستور محمد علی شاه به گردن نخست وزیر زنجیر انداختند و او را کتک زدند و همه ی اعضای دولت را نیز همراه با او توقیف کردند.

۲۰ آذر- ۱۶ ذیقعده: توطئه ی کودتا در اثر مقاومت انجمن ها و دیگر محافل مشروطه خواه عقیم ماند و پس از مذاکره میان مجلس و دولتی که از جانب شاه تعیین شد، نظام السلطنه رئیس الوزرای جدید همراه با یک جلد قرآن، که به سوگند وفاداری محمد علی شاه به «اساس مشروطیت و قانون اساسی» و «حمایت و رعایت» آن از جانب او مهر و امضاء شده بود، به مجلس آمد و دولت خود را معرفی کرد.

۶ دی- ۲۲ ذیقعده: علمای سه گانه ی نجف، میرزا حسین حاجی میرزا خلیل، محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی در فتوایی، که بعنوان حجت الاسلام سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبایی و علمای دیگر هوادار مشروطه فرستاده شده بود فتوا دادند که «چون [شیخ فضل الله] نوری مخل آسایش و مفسد است تصرفش در کلیه ی امور حرام است.»

۹ اسفند- ۲۵ محرم ۱۳۲۶: ساعت ۳ و ۱۵ دقیقه بعد از ظهر امروز یک بمب به سوی کالسکه ی محمد علی شاه پرتاب شد که در اثر آن چند نفر کشته شدند اما خود شاه به سلامت از خطر جست. بدنبال این حادثه عده ای از انقلابیون سوسیال دموکرات، از جمله حیدرعمواوغلی، دستگیر شدند که پس از حدود یک ماه، در اثر اجتماعات و اعتراضات انجمن ها و مردم، دولت آنان را آزاد ساخت.

۱۰ فروردین ۱۲۸۷- ۲۷ صفر ۱۳۲۶: احتشام السلطنه رئیس مجلس، که علناً سید عبدالله بهبهانی را به رشوه خواری متهم کرده بود، زیر فشار گروهی از مجلسیان به رهبری سید عبدالله، ناگزیر به استعفا شد.

۲۲ اردیبهشت، ۱۱ ربیع الثانی: حسینقلی خان نظام السلطنه از ریاست وزرا کناره گرفت و فردای این روز میرزا احمد مشیرالسلطنه از طرف محمد علی شاه بجای او منصوب شد.

۱۲ خرداد، ۳ جمادی الاول: محمد علی شاه بر اثر اعتراضات و زیر فشار مجلس شورا و انجمن ها امیر بهادر جنگ، شاپشال و چند تن دیگر از مستبدان سرسخت را از دربار اخراج کرد؛ و امیر بهادر به سفارت روس پناه برد.

۱۴ خرداد، ۴ جمادی الاول: شاه به بهانه ی گرمی هوای تهران ستاد کار خود را به باغشاه منتقل کرد. تهران در واقع حالت جنگی به خود گرفت و عده ای از مجاهدین مسلح برای دفاع از مجلس شورا به حالت آماده باش در مسجد سپهسالار مستقر شدند.

۱۵ خرداد، ۵ جمادی الاول: محمد علی شاه عده ای از رجال و دوازده تن نماینده ی مجلس را، که برای مذاکره با او انتخاب شده و به باغشاه رفته بودند، بازداشت کرد.

۱۶ دخرداد، ۶ جمادی الاول: نیروهای محمد علی شاه پستخانه و تلگرافخانه را اشغال کردند و به منظور قطع ارتباط آزادیخواهان تهران و مجلس شورا با شهرستان ها، تمام سیم های تلگراف، حتی سیم کمپانی انگلیسی را نیز، قطع کردند.

۱۷ خرداد، ۷ جمادی الاول: کابینه ی جدید به ریاست مشیرالسلطنه و شش وزیر دیگر به مجلس معرفی شدند.

۲۲ خرداد، ۱۲ جمادی الاول: انجمن ولایتی فارس طی تلگرافی خلع محمد علی شاه را خواستار شد. و مجاهدان مسلح در شهر تبریز به تظاهرات پرداختند.

۲۳ خرداد، ۱۳ جمادی الاول: مجلس شورا بدنبال تهدید شاه مبنی بر به توپ بستن مجلس، انجمن ها را وادار کرد که مسجد سپهسالار را ترک کنند.

۲۷ خرداد، ۱۷ جمادی الاول: در شهرهای کرمان و اصفهان مردم علیه دولت مرکزی قیام کردند.

۳۰ خرداد، ۲۰ جمادی الاول: در تهران بازار تعطیل شد و کسبه و تجار به همراه انجمن ها در مدرسه ی سپهسالار و اطراف مجلس اجتماع کردند، و در مجلس شورا علیه خودکامگی سخنرانی هائی صورت گرفت.

اول تیر، ۲۲ جمادی الاول: محمد علی شاه طی تلگرافی به تمام والیان و حاکمان، مجلس را خلاف مشروطیت خواند و تهدید کرد که «هر کس من بعد از فرمایشات ما عدول کند مورد تنبیه و سیاست سخت قرار خواهد گرفت.»

۲ تیر، ۲۳ جمادی الاول: امیر بهادر به سمت وزیر جنگ تعیین شد. دسته های قزاق سوار و پیاده بفرماندهی صاحبمنصبان روس مدرسه ی سپهسالار و مجلس را محاصره کردند. قزاق ها تسلیم هشت تن از افرادی را که در مسجد بودند خواستار شدند ولی چون جمعیت از قبول این فرمان سرباز زد تیراندازی متقابل میان دو طرف صورت گرفت. هنگام ظهر نیروی قزاق مجلس را به توپ بست. گفته شده که در این روز سیصد تن کشته و پانصد نفر زخمی شدند. قزاق ها بدنبال نمایندگان، که به خانه های اطراف و پارک امین الدوله پناه برده بودند این مکان ها را مورد حمله قرار دادند. در اثر این تیراندازی ها حاج ابراهیم آقا نماینده ی آذربایجان کشته شد. عده ای از جمله سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی، دستگیر شدند

۳ تیر، ۲۴ جمادی الاول: بعضی از نمایندگان مجلس مانند تقی زاده و یک وکیل دیگر، هم چنین پنج روزنامه نگار، از جمله علی اکبر دهخدا، به سفارت انگلیس پناه بردند.

در تهران حکومت نظامی برقرار و کلنل لیاخف فرمانده بریگاد مرکزی فزاق، حاکم نظامی تهران شد. قریب سی تن از سران مشروطه خواهان که غالب آن ها عضو انجمن ها و روزنامه نگار هستند، دستگیر شدند.

میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل، سلطان العلماء، مدیر روزنامه ی روح القدس، قاضی ارداقی و ملک المتکلمین در باغشاه اعدام می شوند.

۴ تیر، ۲۵ جمادی الاول: علاوه بر متحصنین قبلی در سفارت انگلیس، عده ای دیگر نیز در آن جا پناهنده شدند که تعداد آن ها، علیرغم محاصره ی سفارت بوسیله ی نیروهای دولتی، روز بروز زیادتر می شود. از وزارت خارجه ی انگلیس به وزیر مختار دستور داده می شود که اولاً از محمد علی شاه خواسته شود که فوراً نیروهای خود را از اطراف سفارت فرایخواند؛ ثانیاً تا وقتی دولت در مورد محاکمه ی قانونی متحصنین یا اجازه ی خروج آن ها از مرز تضمین کافی نداده از تسلیم آن ها خودداری ورزد؛ که طبق این دستور هم عمل می شود. از سوی دیگر گزارش وزیر مختار انگلیس به وزارت خارجه حاکی است که «جمعیت مشروطه خواهان ما را متهم می کنند که آن ها را رها ساخته ایم و عقیده ی عموم بر اینست که کودتای شاه با موافقت و حمایت روسیه و رضایت اکراه آمیز ما صورت گرفته است.» (۴)

وزیر خارجه ی انگلیس در یک یادداشت سری از وزیر مختار خود در تهران برای اشغال یکی از بنادر جنوب استمراج می کند.

۴ تیر، ۲۵ جمادی الاول: جنبش مشروطه خواهی پس از یک دوره ی طولانی مبارزه ی مسالمت آمیز پایان می یابد و مبارزه ی مسلحانه ناگزیر در بسیاری از نقاط ایران آغاز می شود:

در تبریز زد و خورد میان نیروهای دولتی و مجاهدان، که قبلاً آغاز شده بود گسترش پیدا می کند و منجر به آن می شود که ستارخان و باقرخان در رأس مجاهدان قرار گیرند.

در گیلان، که از پیش هیجان و جنبش عمومی اوج گرفته بوده مخالفان محمد علی شاه به همراه عده ای از مجاهدان قفقاز بفرماندهی پیرم خان مسلح و مجهز می شوند.

در شهرهای کازرون و لار و میناب نیروهای خیابانی میان مشروطه خواهان و نیروهای دولتی آغاز می شود که سرانجام به پیروزی مجاهدان بیانجامد.

۵ تیر، ۲۶ جمادی الاول: محمد علی شاه طی اعلانی انحلال مجلس را اعلام کرد و در عین حال قول داد که انتخابات جدید مجلس شورا، همراه با تشکیل مجلس سنا، تا سه ماه دیگر صورت خواهد گرفت. در همین روز رئیس مجلس و یک وکیل دیگر در سفارت فرانسه متحصن شدند. وزیر مالیه و خانواده ی او به سفارت ایتالیا پناه بردند.

۶ تیر، ۲۷ جمادی الاول: دو آگهی به امضای شاه منتشر شد که یکی شامل اعلان عفو عمومی و دیگری فرمان اعلام حکومت نظامی در همه ی شهرهای ایران بود.

۷ تیر، ۲۸ جمادی الاول: وزیر مختار انگلیس در پاسخ استمراج وزارت خارجه ی متبوعش بندر بوشهر را برای اشغال مناسب تشخیص می دهد. اما در عین حال هشدار می دهد که این کار تظاهر به حمایت از مشروطه خواهان خواهد بود.

دربرداری انگلیس طی فرمانی به فرماندهی کل ناوگان هند شرقی فرمان آماده باش می دهد که در صورت لزوم این بندر را اشغال کند.

۸ تیر، ۲۹ جمادی الاول: وزارت خارجه ی انگلیس وزارت خارجه ی روسیه را تهدید می کند که در صورت ادامه ی محاصره ی سفارت این کشور در تهران بوسیله ی قزاقان تحت فرماندهی کلنل لیاخوف دولت انگلیس برای دفاع از حقوق خود «در جنوب ایران اقدامی بعمل می آورد» (۵) و به وزیر مختار خود در ایران دستور می دهد به شاه اخطار کند که «اگر التزام خود را مبنی بر تأمین جان بست نشینان کاملاً مطابق النعل بالفعل مراعات ننماید نتایج آن بی اندازه وخیم خواهد بود» (۶) بدنبال این تهدیدها محاصره ی سفارت برداشته می شود.

۹ شهریور، ۴ شعبان: وزیر مختار انگلیس تعداد افراد مسلح مشروطه خواهان را در تبریز ده هزار نفر گزارش می دهد.

۲۵ مهر، ۲۲ رمضان: ۳۰۰ الی ۵۰۰ تن از انقلابیون قفقاز به نفرات ستارخان می پیوندند.

۲۴ آبان، ۲۱ شوال: نیروهای مسلح مشروطه خواه تبریز، مراغه را تصرف می کنند ولی در ۸ آذر ماه برابر با ۵ ذیقعه به تبریز باز می گردند.

اول آذر، ۲۸ شوال: بناب در ساحل شرقی دریاچه ارومیه به تصرف مشروطه خواهان در می آید. در آذر ماه، ذیقعه: مشهد عملاً به تصرف مشروطه خواهان در می آید.

۱۴ دی، ۱۱ ذیحجه: در اصفهان بدنبال زد و خورد میان مشروطه خواهان و دولتیان، که از چند روز پیش در می گیرد، مردم دیوانخانه را غارت می کنند و حاکم شهر مستعفی می شود. این حوادث دو روز پس از ورود ضرغام السلطنه با صد سوار بختیاری به شهر اتفاق می افتد.

۱۵ دی، ۱۲ ذیحجه: بختیاری ها برهبری صمصام السلطنه، بعنوان طرفدار از مشروطه خواهان، اصفهان را تصرف می کنند.

۱۸ دی، ۱۵ ذیحجه: شیخ فضل الله مورد اصابت گلوله ي شخصي بنام کریم دواتگر واقع و از ناحیه ي ران مجروح مي شود؛ و ضارب نیز دستگیر مي شود.

۲۰ بهمن، ۱۷ ذیحجه: در رشت نیروهاي انقلابي مسلح فرمانداري و سربازخانه را تصرف کردند. همزمان یک «انجمن موقت» برای تنظیم امور شهر تشکیل یافت.

۲۷ بهمن ۱۲۸۷، ۲۴ محرم ۱۳۲۷: مشروطه خواهان رشت محمد ولي خان سپهدار تنکابني را بجای حاکم پیشین، که بوسیله ي مجاهدان و فرماندهي بیرم خان اعدام شده بود، به حکومت گیلان و سرپرستی انقلابیون برگزیدند. سپهدار پس از کودتای محمد علي شاه از جانب او به فرماندهي کل قوای آذربایجان منصوب و پس از شکست سپاه دولتي، در ۱۰ مهر ۱۳۸۷ برابر با ۵ رمضان ۱۳۲۶، از کار برکنار شده بود.

۱۴ اسفند، ۱۱ صفر: دولت روسیه تصمیم خود را مبنی بر فرستادن شصت هفتاد نفر سرباز و دو دستگاه توپ مسلسل، به بهانه ي محافظت کنسولگری روس و حفظ جان اروپائیان، به رشت و انزلی اعلام کرد. و هم زمان تصمیم گرفت که یک کشتي جنگي نیز برای حمایت از این نیروها به سواحل ایران بفرستد.

۱۹ اسفند، ۱۶ صفر: گزارش وزیر مختار انگلیس حاکی است که «متجاوز از یک ماه است که بازارها [در تهران] بسته است» (۷)

مشروطه خواهان در بندر عباس زمام اختیار حکومت را در دست گرفته و گمرکخانه را متصرف شده اند.

۸ فروردین ۱۳۸۸ برابر با ۶ ربیع الاول ۱۳۲۷: قریب سه هزار نفر از استرآباد [گرگان] با پرچم هاي سرخ به استقبال نیروهاي مجاهد از شهر بیرون مي آیند و با فریادهای «زنده باد مشروطه» و «پست باد محمد علي» آن ها را وارد شهر مي کنند.

۱۵ فروردین، ۱۳ ربیع الاول: مجاهدین گیلان به سرکردگی بیرم خان قزوین را تصرف مي کنند. از طرف دیگر عده اي از مجاهدان تبریز وارد این شهر مي شوند. در این جریان بعضي از مستبدان کشته و عده اي دیگر دستگیر و زنداني مي شوند.

۲۲ فروردین، ۲۰ ربیع الوال: صد نفر از نیروهاي نظامي انگلیس از یک کشتي جنگي متعلق به این کشور در بوشهر پیاده مي شوند.

۵ اردیبهشت، ۴ ربیع الثاني: نیروهاي نظامي روس که شامل چهار اسواران سواره نظام قزاق، سه گردان نظامي پیاده و دو واحد توپخانه است به بهانه ي حفظ جان اروپائیان و تأمین غذای آنان، بعلت اینکه تبریز مورد تهدید قحطي است، وارد این شهر مي شوند.

۶ اردیبهشت، ۵ ربیع الثاني: سپاهیان روس وارد مشهد شدند. این سپاه شامل شش دسته ترکمان تحت فرماندهي چهار صاحبمنصب، سي نفر توپچی، دو دستگاه توپ مسلسل و هفتاد و پنج قزاق بودند.

۷ اردیبهشت، ۶ ربیع الثاني: محمد علي شاه فرمان عفو عمومي را صادر مي کند و وعده مي دهد که مشروطه اي که با شریعت اسلام مطابقت داشته باشد به ملت واگذار خواهد کرد. موعد انتخابات را هم اول رجب برابر با ۲۹ تیر و ۱۹ ژوئیه ۱۹۰۹ تعیین کرده بود. در این فرمان گفته مي شد «به منظور ایجاد انتظاماتي در ادارات دولت، اصول قانون اساسي، که بهترین شالوده برای امنیت مردم و تجدید سازمان دولت و مملکت است، از امروز... بفرمان ما بموقع اجرا گذاشته مي شود» (۸)

۱۵ اردیبهشت، ۱۴ ربیع الثاني: اولین گروه از نیروهاي مجاهد مشروطه خواه با جمعیتی قریب دویست نفر از رشت وارد قزوین شدند و پس از برخوردی مختصر با نیروهاي سلطنتي، شهر را تماماً به تصرف خود درآوردند.

۱۹ اردیبهشت، ۱۸ ربیع الثاني: محمد علي شاه دستخطي صادر کرد که در آن آمده بود: «بموجب قانون اساسي [مشروطه] بدون هیچ تغییر و تبدیلی» یک عده اشخاص عالم مشروطه خواه، که محل وثوق دولت و ملت باشند، به شوراي مملکتی [که خود او تشکیل داده بود] ملحق بشوند و فوراً قانون انتخاباتي طرح و مسوده بنمایند. انتخابات بلافاصله بعد از خاتمه پذیرفتن این قانون، که بدون تأخیر طرح و وضع خواهد شد، شروع مي شود. وقتی که دو ثلث از مبعوثین برای انعقاد حاضر بشوند مجلس شوراي ملي در همان محل سابقه افتتاح خواهد شد... عفو عمومي مقصرین پلیتیکی به انضمام احضاریه ي تبعید شدگان در تحت دستخط علیحده اي اعلام گردید» (۹) در عین حال طی فرمانی به تمام حکام ولایات، تمام مقصرین سیاسی در تمام نقاط ایران مورد عفو قرار گرفتند.

محمد علي شاه دولت جدیدی به ریاست ناصرالملک، که تازه از اروپا بازگشته بود، تشکیل داد که اغلب وزیران آن چهره اي موجه داشتند مانند مؤتمن الملک، مشیرالدوله، مهندس الممالک و...

۲۰ اردیبهشت، ۱۹ ربیع الثاني: در تهران کمیته اي از رهبران مشروطیت تشکیل شد. این کمیته طی اعلامیه اي، ضمن این که از شاه خواست عناصر فاسد، از جمله امیربهداد جنگ را از دربار خود اخراج و ارازل تهران را خلع سلاح کند قول او را راجع به اجرای «قانون اساسي» کافی ندانسته و از او خواست که اجرای «متمم قانون اساسي» را نیز در فرمان خود قید کند. این اعلامیه که شامل ده اصل بود بعلاوه حاکی از این بود که شاه باید تهران را از نیروي نظامي تخلیه و قشون روس را وادار به تخلیه ي شمال ایران بکند و در عین حال سانسور تلگرافات را ممنوع کند.

۲۴ اردیبهشت، ۲۳ ربیع الثاني: کابینه ي جدید، که در جهت اجرای نظرات مشروطه خواهان عمل مي کند، کمیته اي را که در تهران از جانب مشروطه خواهان تشکیل شده بود، به رسمیت شناخت. این دولت برای ترتیب قانون انتخابات کمیته اي تشکیل داد و طی اعلانی کسانى را که نسبت به مشروطیت و مشروطه خواهان بی احترامی کنند به مجازات هاي سخت تهدید کرد.

۳۰ اردیبهشت، ۲۹ ربیع الثانی: شاه طی فرمانی پیش نهاد کمیته ی مشروطه خواهان را در مورد اجرای متمم قانون اساسی پذیرفت.

۱۸ خرداد، ۱۹ جمادی الاول: دولت حکومت مازنداران و گیلان را به سپهدار واگذار کرد و او قول داد که پس از تعیین حکومت قزوین به رشت بازگردد.

۲۴ خرداد، ۲۵ جمادی الاول: دولت روس به دولت انگلیس وعده داد که قسمتی از نیروهای نظامی خود را از تبریز خارج می کند و بقیه را بتدریج فرا می خواند.

۲۹ خرداد، ۳۰ جمادی الاول: نیروهای بختیاری به سرپرستی سردار اسعد از اصفهان راهی تهران شدند.

۳۰ خرداد، اول جمادی الآخر: تخلیه تبریز از سپاهیان روس آغاز شد که البته پس از پیشروی انقلابیون متوقف شد.

۲ تیر، ۵ جمادی الآخر: شاه امروز قانون انتخابات را امضا کرد.

۴ تیر، ۶ جمادی الآخر: نیروهای زیر فرمان سردار اسعد وارد قم شدند.

۸ تیر، ۱۰ جمادی الآخر: نیروهای مجاهد گیلان که از قزوین به تهران می آیند به چهل مایلی تهران رسیده اند.

۹ تیر، ۱۱ جمادی الآخر: محمد علی شاه مواضع خود را در سلطنت آباد تقویت می کند و در عین حال جواهراتش را به بانک استقراضی روس می سپارد.

۲۲ تیر، ۲۴ جمادی الآخر: نیروهای تحت فرماندهی سردار اسعد و سپهدار و پیرم و سایر مجاهدان پس از یک نبرد شدید با نیروهای محمد علی شاه در حومه ی تهران آنان را شکست داده و وارد تهران شدند.

حاشیه: در بسیاری از جنگ های میان مشروطه خواهان و نیروهای استبداد اتفاق می افتد که سپاهیان دولتی از جنگیدن با مشروطه خواهان خودداری می کنند. برای مثال تمامی سپاه شیراز با شکایت از تأخیر دریافت مواجب چندین ماهه ی خود، بجای مقابله با مشروطه خواهان، در کنسولگری های روس و انگلیس متحصن می شوند.

۲۴ تیر، ۲۶ جمادی الآخر: پس از جنگ های پراکنده ی خیابانی نیروهای محمد علی شاه بکلی شکست خورده و آرامش در شهر تهران برقرار می شود.

۲۵ تیر، ۲۷ جمادی الآخر: محمد علی شاه بدنبال همسرش، که قبلاً در سفارت روس متحصن شده بود، همراه با امیربهادر جنگ به این سفارتخانه پناهنده می شود. سعدالدوله و مخرالدوله نیز به سفارت انگستان پناه می برند.

در همین تاریخ: کولونل لیاخوف فرمانده قزاق های دولتی، با میانجیگری وزیران مختار روس و انگلیس، به بهارستان رفت و تحت فرمان سپهدار، که از طرف کمیته ی ملیون به وزارت جنگ منصوب شده بود، درآمد و فرماندهی بریکاد قزاق، که به صورت موقت حفظ شده بود، به او سپرده شد.

یک مجلس عالی فوق العاده از ۲۸ تن از رجال سیاسی و رهبران مشروطه، که نماینده ی گروه ها و قشرهای اجتماعی مختلف هستند، تشکیل می شود که از میان آن ها می توان برای نمونه از اشخاص زیر نام برد: سید محمد بهبهانی (پسر سیدعبدالله)، مستشارالدوله، وحیدالملک (عبدالحسین) شیبانی، سید محمد امامزاده امام جمعه ی تهران، حاجی محمد علی تاجر، وثوق الدوله، قوام السلطنه، مرتضی قلی خان بختیاری، میرزا طاهر تنکابنی. این مجلس محمد علی شاه را از سلطنت خلع و احمد میرزا ولیعهد، پسر سیزده ساله ی او را به سلطنت و علیرضاخان عضدالملک رئیس خانواده ی قاجار را به نیابت سلطنت بر می گزیند. مجلس عالی هم چنین سپهدار اعظم را در مقام رئیس الوزراء و وزیر جنگ، و سردار اسعد بختیاری را در مقام وزیر داخله انتخاب کرد.

۲۶ تیر، ۲۸ جمادی الثانی: دستور انتخابات دوره ی دوم مجلس شورای ملی صادر می شود.

یک دادگاه انقلابی برای محاکمه و تعیین مجازات طرفداران استبداد تشکیل می شود. این دادگاه مرکب از هشت نفر بود. که بعضی از اعضای مجلس عالی مانند وحیدالملک شیبانی و سید محمد امامزاده و میرزا محمد علی تربیت تبریزی در آن عضویت دارند. دادستانی دادگاه نیز بعهدہ شیخ ابراهیم زنجانی نهاده شد که درجه ی اجتهاد داشت و در دوره ی اول مجلس از طرف طلاب و وعاظ به نمایندگی انتخاب شده بود. اعضای دادگاه اغلب یا نماینده ی مجلس اول بودند و یا بعد در مجلس دوم به نمایندگی انتخاب شدند.

۹ مرداد، ۱۴ رجب: شیخ فضل الله نوری در دادگاه انقلاب محکوم و به دار آویخته شد.

۲۴ آبان ۱۲۸۸ برابر با ۲ ذیقعده ۱۳۲۷: دوره ی دوم مجلس شورای ملی، پس از یک انتخابات دو درجه ای، و یک سال و ۴ ماه و ۲۲ روز پس از کودتای محمد علی شاه و تعطیل مجلس اول، در حضور شاه جدید سلطان احمد شاه و عضدالملک نایب السلطنه و سران دولت مشروطه، افتتاح شد.

- ۱- رجوع شود به صفحات ۴۰۹-۴۱۰ حسن معاصر، تاریخ استقرار مشروطیت در ایران....، جلد اول، انتشارات ابن سینا، ۱۳۵۳
- ۲- رجوع به ص ۵۴۲ همان کتاب
- ۳- ص ۵۳۲-۵۳۹ همان کتاب
- ۴- ص ۶۴۰ حسن معاصر، جلد اول
- ۵- ص ۶۰۵ همان کتاب
- ۶- ص ۲۰۴ کتاب آبی، جلد اول
- ۷- ص ۱۱۲۳ حسن معاصر، جلد دوم
- ۸- ص ۱۱۹۳ حسن معاصر، جلد دوم
- ۹- ص ۵۴۰ کتاب آبی، جلد دوم



آرش ۸۳ قصد تسلط بر منابع و نفت و گاز منطقه باقر مؤمنی

۱ - پیش از هر چیز باید توجه داشته باشیم که هدف امپریالیسم آمریکا از جنجال‌های تبلیغاتی و سیاسی و لشکر کشی‌های گسترده، در واقع کنترل قدرت در خاورمیانه، و به خصوص در منطقه‌ی خلیج فارس، در اساس برای ایجاد امنیت به قصد تسلط بر منابع و نفت و گاز منطقه و غارت این محصول است؛ و در شرایط کنونی اگر آمریکا با همین تاکتیک‌های فعلی بتواند به این هدف برسد نیازی به درگیری نظامی و جنگ به معنی واقعی نخواهد داشت.

۲ - اظهار نظر قطعی در باره‌ی وقوع یا عدم وقوع جنگ و تهاجم نظامی به عراق در لحظه‌ی کنونی چندان آسان نیست با این همه تصور من این است که آمریکا، برخلاف روزهای اول تدارک برای حمله به عراق، اکنون دیگر می‌کوشد تا با قدرت نمایی‌های نظامی و فشارهای سیاسی به هدف خود برسد زیرا اولاً همان طور که می‌بینیم کشورهای نیرومند اروپایی، که در عراق و منطقه منافع زیادی دارند و اساساً نمی‌توانند یکه تازی آمریکا را تحمل کنند، با این جنگ، که منجر به تسلط یک جانبه‌ی آمریکا بر منطقه خواهد شد، به شدت مخالفند؛ ثانیاً جنگ و اشغال عراق، و به خصوص ادامه‌ی این اشغال دولت‌های عربی را ناگزیر به مخالفت با آمریکا تحریک خواهد کرد و مخصوصاً مخالفت‌های جدی مردم منطقه را هم به شدت علیه آمریکا بر می‌انگیزد که این وضع در دراز مدت برای آمریکایی‌ها خالی از بعضی خطرات نخواهد بود.

بدتر از همه احتمال این که آمریکا در یک جنگ نظامی متحمل تلفات سنگین بشود زیاد است و همین مسئله خود جنبش ضد جنگ را در این کشور، که هم الان هم قوی است، بیشتر تقویت خواهد کرد و دولت بوش را به طور جدی دچار دردسر خواهد کرد.

به هر حال همان طور که می‌بینیم رهبران آمریکا نسبت به وقتی که به شدت بر طیل جنگ می‌کوبیدند و نیروهای نظامی خودشان را با گستردگی زیاد در منطقه پیاده می‌کردند آرام‌تر و محتاطانه‌تر عمل می‌کنند و کاملاً برخلاف گذشته خودشان را نسبت به مذاکرات و پیش‌نهادها و تصمیم‌گیری‌های شورای امنیت، که در اساس با حل مسئله از طریق جنگ مخالف است، متعهد نشان می‌دهند، و اساساً همان طور که گفتم اگر دولت بوش با همین تاکتیک‌های شل کن سفت کن امروزی پیش برود احتمال زیاد دارد که برای موفقیت نسبی در دستیابی به هدف‌هایش در منطقه، به راه حلی غیر از جنگ، که نتیجه‌اش دادن تلفات سنگین احتمالی و ایزوله شدن از سیاست جهانی و هم چنین مواجه شدن با یک جنبش نیرومند صلح خواهی در داخل خواهد بود، رضایت بدهد.

۳ - جنگ، به خصوص اگر از جانب یک امپریالیسم نیرومند یکه تاز مثل آمریکا، علیه ملت‌هایی مانند عراق و ایران باشد طبعاً، هم از جهت تلفات انسانی و هم از لحاظ تحکیم و تسلط و دست اندازی این امپریالیسم بر منابع این کشورها صد در صد منفی است، به خصوص که یکه

تازی آن را بر سراسر جهان هم تقویت و تأمین می‌کند. البته ممکن است بعضی‌ها سقوط جانورانی مثل صدام حسین یا آخوندهای ایرانی را از قدرت، مثبت ارزیابی کنند اما باید دانست که در چنین شرایطی يك دولت دست نشانده جای آن‌ها را خواهد گرفت که تسلط امپریالیسم را بر این کشورها و مردم آن‌ها دائمی و موجه می‌کند، و طبعاً این امر به هیچ وجه نمی‌تواند جنبه‌ی مثبتی داشته باشد.

۴ - من به عنوان يك انسان ایرانی دموکرات و ضد امپریالیست و ترقی‌خواه و صلح طلب، به هر عنوان و بهانه‌ای که باشد، با هر نوع تجاوز امپریالیستی به هر کشوری، و طبعاً به وطن و مردم وطن خودم، به شدت مخالفم برای این که نتیجه این‌گونه تجاوزها فقط تلفات نیروهای انسانی، تسلط امپریالیسم بر منافع اقتصادی و چپاول این منابع و بالاخره سلطه‌ی مطلق سیاسی از طریق ایجاد يك حکومت دست نشانده خواهد شد که به هیچ وجه نمی‌تواند منافع کشور و ملت را در نظر داشته باشد بلکه بر عکس رشد اقتصادی و سیاسی و فرهنگی جامعه را به راه‌های انحرافی و زیان بخش خواهد کشاند.

به نظر من وضع کنونی فرصتی به وجود آورده تا مردم خاورمیانه، و به خصوص عراق و ایران، با استفاده از تضادهای میان اتحاد اروپا و آمریکا برای گسترش تسلط خودشان بر جهان و با جلب حمایت نیروهای دموکراتیک و صلح طلب این کشورها و یاری خواستن از آن‌ها، برای ایجاد يك جنبه‌ی وسیع دموکراتیک و استقلال طلب و ترقی‌خواه رادیکال در هر کشور تلاش کنند و همین طور با جلب نظر و حمایت نیروهای طرفدار حقوق بشر در سازمان ملل و سازمان‌های دموکراتیک جهانی ضربه‌ی قطعی را برای سرنگونی صدام در عراق و حکومت اسلامی در ایران وارد آورند



ویژه نامه ها / آرش ۹۶ - ۹۵

نامه ی شیخ فضل الله نوری به وزیر مختار بریتانیا در تهران باقر مؤمنی

نامه ی زیر نیز، که از جانب شیخ فضل الله به عنوان خیر مقدم به وزیر مختار تازه وارد انگلستان نوشته شده، نمونه ی دیگری است از تلاش بعضی از علمای بزرگ دینی برای نزدیکی به «دولت فخمیه ی انگلستان» و «دربار معدلتمدار امپراطوری». این نامه دو ماه پس از صدور فرمان مشروطیت در ۱۳ مرداد ۱۲۸۵ و در زمانی نوشته شده که شیخ فضا الله بالاجبار و تحت فشار افکار عمومی و به قصد دست انداختن بر جنبش مشروطه خواهی و منحرف کردن آن بسوی ایجاد نظامی شبیه به ولایت مطلقه ی فقیه، خود را در صف علمای مخالف استبداد سلطنتی جا زده و در نامه طوری وانمود می کند که گویا نماینده ی «علمای اعلام و وکیل ملت و دولت ایران» است.

اما در برابر این همه تملق گویی ها و «تشکرات قلبیه از حسن مساعدت و سیاست جناب جلالتمآب شارژ دافر» باید دانست که در اوج شور و هیجان مردم تهران و پیش از عزیمت اعتراضی علما به قم سید عبدالله بهبهانی در ۲۰ تیر نامه ای به همین جناب کاردار سفارت می نویسد و از او تقاضای همراهی می کند اما ایشان از راه «حسن مساعدت!» در جواب سختی که به او می دهد می نویسد: «سفارت انگلیس به هیچ وجه حاضر نیست همراهی با خیالات کسانی نماید که رفتارشان بر ضد حکومت باشد.» و پنج روز بعد هم در پاسخ به نامه ی دوم سید عبدالله، که در آستانه ی حرکت به قم نوشته شده و در آن دوباره تقاضای همراهی سفارت انگلیس را تکرار کرده بود، و هم چنین به دو نفر که برای استفسار در باره پناهنده شدن مشروطه خواهان به سفارت مراجعه می کنند می گوید: «در صورت اقدام به این کار باز مجبورم بواسطه ی قوه قهریه شما را مانع از دخول شوم.» (۱) و بلافاصله هم به وزارت خارجه ی ایران خبر می دهد که این وزارت خانه از او کمال تشکر را ابراز می دارد.

باقر مؤمنی

[۶ اکتبر ۱۹۰۶]

خدمت با ایهت جناب شوکت‌مدار اجل اکرم افخم اسعد عالی وزیر [مختار] با فرهنگ مسیو [سیر] سپرین [گ رایس] وزیر مختار و نماینده ی دولت فخمیه ی انگلستان دام اجلاله

اولاً، در این موقع ورود بهجت نمود جناب معدلتمآب عالیجاه، اینجانب و سایر علماء اعلام ملت ایران که همواره به اتحاد و یک جهتی با ملت نجیبه ی ترقی خواه انگلستان خود را شناخته ایم تبریک و تهنیت می گویم و مسرت قلبی خودمان را به اظهار مخالفت و موافقت اظهار می داریم و از خداوند تعالی خواهانیم که همواره رجال کارآگاه و مأمورین سیاسی دولتین در حفظ و نگهداری این مودت و محبت که فی مابین ملتین بیشتر از پیشتر حاصل شده با نهایت صدق و صفا بکوشند و مواظب باشند که غرض مغرضین خللی نرسانند.

ثانیاً، به مفاد شکر نعمت افزون کند تشکرات قلبیه ی خودمان از حسن مساعدت و سیاست جناب جلالتمآب شارژ دافر اظهار می داریم و متوقع می شویم که بدربار معدلتمدار امپراطوری خودتان ابلاغ فرمائید.

ثالثاً، بر خاطر سیاست مظاهر جنابعالی مکشوف و ظاهر است که همیشه ملت و دولت ایران خود را متحد و دوستدار دولت و ملت نجیبه ی متمدنه ی انگلستان دانسته و می داند و همه وقت فوائد اش را منظور نظر داشته و می دارد و با کمال امیدواری استحکام و انتظام این مرام



را که سرمایه‌ی سعادت و اسباب رفاهیت ملتین است از جناب معظم مفعم جلالتمآب عالی متمنی و خواستاریم تا انشاء الله از ثمرات دوستی و یک چہتی برخوردار شویم و چنان با ہم یک دل و یک جہت باشیم کہ رشک دیگران شود.
الاحقر فضل الله النوري

* منبع: بایگانی کشوری بریتانیا: F048/887

۱- رجوع به ص ۹ کتاب آبی، جلد اول، بکوشش احمد بشیری، نشر نو، تهران ۱۳۶۳

<http://www.zededin.com/Mainpage.html>



انجمن ضد دین

<http://ettelaat.net> اطلاعات نت

زن و حجاب، شیخ و دین در شعر ایرج میرزا



• ایرج میرزا یکی از شناخته شده ترین و توده ای ترین چهرهء تاریخ معاصر ایران است که بعضی از آثار او مانند عارفنامه، و پس از آن زهره و منوچهر، در زمان خود بارها و بارها چاپ شده و دست بدست گشته است

• ایرج میرزا وجود مفتی و آخوند و روضه خوان عمامه بسر را عامل عمدهء عقب ماندگی کشور و بسیاری مفاسد اجتماعی دیگر میدانند و خطاب به ایرانی مصیبت زده میگوید: «در ایران تا بود ملا و مفتی/ به روز بدتر از این هم بیفتی»

باقر مومنی

پیش از آنکه وارد اصل موضوع بشوم فکر میکنم ذکر این نکته لازم باشد که در ایران بسیاری از بزرگان فرهنگ و هنر و یا سیاست در میان تودهء مردم شهرتی بسیار وسیع پیدا کرده اند حال آنکه مردم جز اسم و رسمی و شرح حالی یا حکایتی و روایتی و یا قطعاتی و ابیاتی چند چیز دیگری از آنها نمیدانند و کمتر کسی میداند که وابستگی های اجتماعی - طبقاتی آنها چه بوده، در چه شرایط تاریخی زیسته، در چه محیط فکری - عاطفی و آموزشی و با چه امکاناتی پرورش یافته و تحت چه شرایطی رشد کرده اند، و یا تأثرات و عکس العمل های آنها نسبت به محیط اطراف و حوادث و پدیده های آن چه بوده، و اگر اهل فرهنگ و هنر بوده اند این تأثرات را چگونه در آثار خود منعکس کرده اند؛ در یک کلمه یک بیوگرافی تحلیلی در مورد آنها وجود ندارد.

گمان نمیرود از فردوسی و حافظ و سعدی بتوان شاعری شناخته تر در ایران یافت ولی با اینکه کتاب ها و مقاله های فراوان دربارهء آنها نوشته شده خوانندهء جستجو گر جز شجره نامه و محل و تاریخ تولد، که گاه هم نامطمئن و مشکوکند، چیزی از شرح احوال و افکار آنها نمیتواند بدست آورد و در مورد آثار آنها هم جز شان نزول فلان بیت یا غزل و قطعه و شرح و تفسیر فلان لغت و مقایسهء نسخ و تفضیلات عروضی و توجیحات گاه خنک و بیمعنی از مفاهیم نوشته ها و یا مثلاً چیزی بنام «بسامدی» و خلاصه توضیحات فنی و آخوندی مکرر چیزی از تحلیل احساسات و اندیشه های صاحب اثر و تأثیر کارهای آنان در نسل های بعدی در کتابها نمیتوان یافت.

البته در دوسه دههء اخیر منتقدان و تحلیل گرانی پیدا شده اند که مقالات و یا جزوه هائی بزبان فارسی و یا رساله هائی بزبان های خارجی بشیوه های تحلیلی امروزی دربارهء بزرگان هنر و فرهنگ نوشته اند اما مقدار این نوشته ها بسیار بسیار کم است و بهر حال این شیوهء کار هنوز جا نیفتاده و حتی در مدارس و دانشگاه های ایران، آنطور که رسم فرنگستان است، برسمیت شناخته نشده و به آن عمل نمیشود.

یکی از این نمونه ها، که با همه شهرت، همچنان گمنام مانده ایرج میرزا (۱۲۵۲-۲۱ اسفند ۱۳۰۴) است. او یکی از شناخته شده ترین و توده ای ترین چهره تاریخ معاصر ایران است که بعضی از آثار او مانند عارفنامه، و پس از آن زهره و منوچهر، در زمان خود بارها و بارها چاپ شده و دست بدست گشته است. اشعار ایرج در زمان خود او و تا ده ها سال پس از آن هم در میان مردم عادی زبان به زبان و دهان میگشته ولی با اینهمه هنوز یک تحلیل تاریخی منطقی از او و آثارش بعمل نیامده است. شاید بتوان گفت تنها کسی که در جمع آوری آثار او الحق زحمتی فراوان کشیده و بخصوص با مقدمه، محققانه، مفصلی که بر مجموعه آثار او نوشته و بقول معروف خدمتی بسزا انجام داده محمد جعفر محبوب است اما نیمی از این تحقیق همچنان به همان شیوه های کهنه سنتی صورت گرفته و در قسمتی نیز که خواسته است به تحلیل اجتماعی - هنری ایرج بشیوه امروزی پردازد گاه تحت تأثیر فکر و شیوه التقاطی در داوری های خود در مورد او و آثارش دچار تناقض گوئی هایی شده و گاه نیز از موضع یک فعال سیاسی - انقلابی نوریسیده به داوری های شتابزده و یکجانبه دست زده است. برای مثال بدون توجه به زمانه و محیط فرهنگی و فکری ایرج میرزا و مواضع فرهنگی - فکری اصلاح طلبانه و تجددخواهانه او، در عین حال که او را شاعری «آزاده» و «ترقی خواه و تجددطلب» مینامد، او را سرزنش میکند که فاقد افکار انقلابی و اصلاحی است و «نقشه های شیطانی استعمار» را که «ریشه دردها و بدبختی های این ملت» است تشخیص نداده، «و هرگز به توسعه اقتصادی کشور و تأمین استقلال همه جانبه سیاسی و اقتصادی و ملی آن نیندیشیده»، و بعد هم بیهانه بعضی اشعارش را با ریشخند و طنز مورد انتقاد قرار میدهد که ایرج پیش خود «گمان میرده که اگر همه کس به مدرسه بروند و دندان خود را مسواک کنند و از سینه زنی دست بردارند و قوانین بهداشتی و آداب معاشرت را مراعات کنند کار درست خواهد شد».^۱

در مورد مکتب و مشرب هنری او نیز محبوب، با اینکه در یک جا میپذیرد که ایرج «راهی تازه در شعر فارسی گشود و معانی ومضامینی نو وارد شعر فارسی کرد» و «شعرهای مربوط به اواخر زندگی» او را «قدمی در راه نوجوئی و نو خواهی و نو آوری در شعر فارسی» تلقی میکند در جایی مدعی میشود که ایرج «با رعایت همان قوانین شعر کهن فارسی» همان راه «عنصری و فرخی و سعدی» را پیموده است و بلاخره بنحوی غیر واقعبینانه ایرج و شعر او را با شاعران نو پرداز و شعر نو امروز مقایسه میکند و برای مثال او را با نیما برابر نهاده و از آنجا به این نتیجه میرسد که ایرج در مقایسه با گذشتگان «نحوه دید» تازه تری ارائه نداده و «با نظری دقیق تر و احساس و تخیلی عمیق تر» از آنان «به طبیعت و زندگی» ننگریسته است! و حال آنکه همه میدانند که نیما در نوآوری شعری کار خود را بدنبال ایرج و بعبارت بهتر بر پایه ای که او و بعضی از شاعران همعصرش گذاشته اند تکامل بخشیده و این دو مکمل یکدیگرند نه در برابر هم.

بهرحال سخن در این زمینه بسیار است و تنها منظور در اینجا تذکر این نکته بود که آرزو کنیم از این پس اهل فن با تحلیلی منطقی و دیدی عمیق و همه جانبه و حوصله ای در خور به شناسائی سیمای واقعی بزرگان ادب و هنر و فرهنگ ایران دست بزنند زیرا بدون شناخت عمیق زمانه و جامعه و محیط تربیتی و فکری و مواضع فکری - اجتماعی آنان چنین کاری غیر ممکن است.

اما آنچه که به ایرج میرزا مربوط است اینست که او درست یکصد و بیست سال پیش (در آبان ۱۲۵۲ ه.ش)، یعنی سی و سه سال پیش از اعلام مشروطیت، در یک محیط فرهنگی اشرافی که کم و بیش از نظر فرهنگی رو به دنیای تازه و اندیشه های تازه دارد، بدنیا میآید. او در برابر پرورش اشرافی و محیط سنتی فرهنگی از همان روزگار جوانی بعلت آشنایی با زبان و ادبیات فرانسه گرایش شدیدی به فرهنگ و اندیشه های فرنگی نشان میدهد و آنها را جذب میکند و پس از گذار از دوران جوانی و طبع آزمایی های اولیه به سرودن اشعاری دست میزند که از لحاظ بیان و زبان و اندیشه بکلی نو و باعتباری کاملاً «انقلابی» است.



نمونه خط نستعلیق ایرج در هیجده سالگی

آنچه مربوط به زبان و بیان ایرج میرزا است موضوعی است که میتوان در بحثی دیگر به آن پرداخت اما آنچه در زمینه اندیشه میتوان گفت اینست که او مرد هنری منزه طلب و تندخویی است که عرصه سیاست بازی و عالم «سیاست» بمعنای اخص را بهیچوجه جو لانگاه خود نمی بیند و در عین حال که با لحنی تند و تیز بسیاری از مقامات سیاسی مملکتی راز و برهه قرار میدهد در زمینه تجدیدطلبی و کمک به ایجاد انقلاب روحی و فکری و اخلاقی در توده مردم از همه چیز میگذرد و حتی از بازی با جان خود نیز برهیز نمیکند. او که مخالف سرسخت سنت ها و کهنه فکری هاست به شدیدترین و حادثترین مبارزه علیه سنت های فکری عقب مانده جامعه و رفتارهای ریاکارانه اجتماعی بعضی از افراد و اصناف دست میزند، و از آنجا که طبعی منزه طلب دارد اعتراضات خود را بصورتی شدیداً پر خاشگر و با طنزی تلخ و گزنده بیان میکند.

ایرج در آثارش به توده های مردم رو دارد و بهمین دلیل زبان و بیانی بکار میبرد که در اوج سادگی و روانی همراه با کلمات و تعبیرات تند و زنده ایست که در تربیت متعارف محافل ادبی و فرهنگی شسته رفته و آداب دان هرزه شناخته شده اند و حال آنکه همین لحن و بیان است که بر نفوذ گفتار او در میان توده ها میافزاید و تأثیر آنرا چند برابر میکند.

درباره انتقاد ایرج در مورد امور سیاسی و مردان سیاست و همچنین رفتارها و مسائل اجتماعی میتوان جداگانه به بحث پرداخت و من در اینجا فقط به توضیحی درباره نکته هائی اکتفا میکنم که او در مورد زن و حجاب و شیخ و دین در شعرش آورده است.

زن و حجاب

حجاب زنان یکی از دلمشغولی های بزرگ ایرج میرزا است بنحوی که قطعات متعددی رابه این موضوع اختصاص داده و بخصوص در «عارفنامه» به آن پرداخته است.

او در آغاز تصویری از زن چادری بدست میدهد که «به هر چیزی بجز انسان شبیه است». در نظر او زن چادری گاه بصورت سیر و پیازدرمیآید که آنرا در بقچه و چادر نماز پیچیده اند و گاه بشکل شلغمی که در جوال پنهان کرده اند و یا بادمجانی که در پرده ای سیاه سرو ته بسته اند و در کوچه رها ساخته اند. ایرج بر خلاف کسانی که حجاب را وسیله حفظ عفت او میدانند معتقد است که «اگر زن شیوه زن شد» «نه چادر مانعش گردد نه رو بند». زن عقیف به چادر و چاقچور نیازی ندارد. زنان را کافی است که «پرده عصمت بپوشند» و رو بکشایند زیرا زن اگر بی عصمت شد برای او «پای دیزی» و «انبار پشگل» یا سالن تئاتر و «رواق برج ایفل» هیچ تفاوتی نخواهد داشت.

او در «عارفنامه» پرده ای از بی عصمتی و ریا کاری زنان خرافاتی و ریاکار که با رو گرفتن بیشتر الفت دارند و پیچه و چادر را حجاب عفاف خود می پندارند بر میدارد. ایرج در این مثنوی داستان زنی را نقل میکند که در برابر اصرار مردی غریبه برای دیدن روی او قاطعانه میگوید اگر بند از بندم جدا کنند روی بر غیر شوهر باز نخواهم کرد. و بهمین دلیل هم هست که وقتی مرد غریبه با او همآغوش میشود زن در عین حال که پائین تنه خود را رها کرده همچنان دو دستی محکم به پیچه خویش چسبیده تا مبادا رو بند از رویش کنار رود و چشم مرد نامحرم بر چهره او بیفتد.

این داستان که یکی از گزنده ترین انتقادات ایرج میرزا از حجاب است قلم بدستان سنت پرست و مرتجعان طرفدار حجاب را سخت بضد او بر آشفت؛ برای مثال شاعری به هجو او پرداخت و ضمن اینکه یادآور شد که «حجاب نص قرآن کریم است» در اشاره به ماجرای داستان «عارفنامه» نوشت:

«زن با پیچه ای کاندز برت بود اگر خواهی شناسی خواهرت بود»

ولی ایرج میرزا در پاسخ مدعی، ضمن یادآوری این نکته که همآغوشی برادر و خواهر امری ناساز است، میگوید اگر بفرض هم چنین باشد این معصیت نیز خود یکی دیگر از مفاصد حجاب است:

«نه این هم باز تقصیر حجاب است که خواهر از برادر کامیاست؟»

و با اینکه در آغاز جوابیه خود قول میدهد که در پاسخگویی جز راه ادب نپوید باز هم طبق معمول مهار سخن از دستش بدر میرود و در تأیید زبان های حجاب ناسزا را به گوینده بر میگردداند و میگوید:

«ترا هم شد حجاب اسباب این ظن که خواندی مادرت را خواهر من»

«اگر آن زن به سر معجز نمی زد یقین این شبهه از تو سر نمی زد.»

یکی از قطعات شعری ایرج، که از لحاظ سادگی و روانی گفتار میتواند یک شاهکار شعری تلقی شود قطعه «تصویر زن» است و مضمون آن شورش و محشر کبرائی است که از کشیدن تصویر زنی بی حجاب با گچ بر سر در کاروانسرای، در شهر برپا میشود. طبق تصویری که ایرج میرزا بدست میدهد در اثر دیدن «روی زن بی حجاب» «... تمام شهر در بحر گناه می تپند»؛ «ایمان و امان بسرعت برق میرفت»؛ «در های بهشت بسته میشود» و «مردم همه میجهنمیدند»؛ «قیامی آشکار شده بود» و «در صور میدمیدند» و «ارباب عمائم» که «این خبر را از مخبر صادقی شنیدند» و شریعتا گویان و «آسیمه سر از درون مسجد تاسردر آن سرادویدند». خوشبختانه مومنان فرا میرسند و با استفاده از خاک و آب پیچه ای از گل بر تصویر زن گشاده رو می برند و با این تمهید

«ناموس بیاد رفته ای را با یک دو سه مشت گل خریدند».

از نظر ایرج میرزا ایران از حجاب زن ویران است زیرا حجاب زنان عوارض و مفاسد اجتماعی گوناگون و ناهنجاری در بر دارد که بزرگترین آنها عقب ماندگی زنان و تسلط روحی و تأثیر افکار و سخنان خرافی و خرافه آمیز آخوندها بر آنان است. بگفته او اینک گروه مفتیان مالک الرقاب نیمی از مردم ایرانند. میگوید: «نقاب بر رخ زن سد باب معروف است» و «زن رویسته را ادراک و هوش نیست» و تا هنگامی که در قفس حجاب بسر میبرد عقب ماندگی خود را امری مقدر و طبیعی میدانند. او خطاب به زنان چادری خرافی بادلسوزی و مهربانی فراوان میگوید: «چرا باید تو روی از من بیوشی؟ من و تو هر دو انسان و به خلقت یکسانیم.» «تو هم مثل منی»، چرا باید خود را در پرده پنهان بداری، تو هم چون من «بگو، بشنو، ببین، برخیز، بنشین».

دیگر از مفاسد حجاب ازدواج مردان و زنانی است که نه خلق و خوی یکدیگر را آزموده اند و نه حتی روی یکدیگر را دیده اند، و چشم بسته به عقد و نکاحی تن میدهند که باید یک عمر عواقب آنرا تحمل کنند. در اینجا تنها اقبال و طالع است که سرنوشت یک زوج و یک خانواده را رقم میزند. ایرج ازدواج «به حرف عمه و تعریف خاله» را از زنا کردن بدتر میشمارد و میگوید بغیر ملت ایران هیچ جانوری جفت خود را نادیده انتخاب نمیکند، و طبیعی خواهد بود که اگر زن و مرد بدنبال چنین ازدواجی پس از چندی از یکدیگر سیر شوند و در نتیجه شوی از یکسو و خانم از سوئی به هر کویی سر کنند.

از عوارض دیگر چادر و چاقچور بیکارگی زنان است که جامعه را از نیروی بدنی و فکری نیمی از جمعیت محروم میکند. در کشورهای دیگر زنان همگی یار مردان و هم پیشه آنانند ولی در محنت سرای ایران، بعلت وجود حجاب، زن سربار مرد شده است و مرد به تنهایی باید جان بکند و بار زندگی را بدوش بکشد.

بچه بازی نیز، که در ایران فاش و بر ملا رواج دارد، یکی دیگر از مفاسد اجتماعی و اخلاقی است که صرفاً وجود حجاب زنان ناشی میشود. بقول ایرج «نقاب دختران ماه غیب» است که «پسرها را کند همخواه شب». در اروپا که زنان و مردان با یکدیگر معاشرت دارند مردم از این راه و رسم فاسد بی خبرند و تنها در ایران است که «خر نر میسپوزد بر خر نر»؛ و راه رفع این فساد نیز جز آن نیست که مردان بتوانند دختران «بی معجز» را ببینند و با آنان حشر و نشر کنند تا بتوانند بر میل خود به برادران ایشان مهار بزنند.

بزعم ایرج اگر حجاب از میانه برخیزد و زن و مرد با هم بجوشند زنان دانش خواهند آموخت و «رواق جان به نور بینش» خواهند افروخت و مفاسد حجاب یکسره از میانه رخت بر خواهد بست، چنانکه در همین دهات و ایلات خودمان، که زنان رو بازند و در کارها با مردان شریکند نه از عوارض بی عصمتی اثری و نه از بچه بازی و مفاسد اجتماعی دیگر خبری است.

در پایان بحث حجاب، ایرج میرزا خطاب به مردان میگوید تا بکی میخواهند در خواب باشند و زنان را در بند حجاب نگاه دارند. او با تأثیری انسانی فریاد بر میآورد که چرا مردان با زنان مثل غیر بشر رفتار میکنند و پیش خود خیال میکنند که زن خیر را از شر تمیز نمیدهد؛ و چون برای رفع حجاب و رهایی از عواقب آنان از مردان ناامید است روی به زنان می آورد و هم از آنان می طلبد که دست بدر آرند و پرده از رخ دور کنند و با کمال خویش بر در و دیوار کشور نور بپفکنند، و آرزو میکند که ایکاش روزی فرا رسد که هیئتی از «پردگیان» همت کنند و «مرد وار» نقاب از چهره بر افکنند.

ایرج میرزا که اصلاح طلبی آرام و تجدد خواهی سلامت جو است و در تمام عمر و در سراسر آثار خود جانب «اعتدال» را نگاه میدارد از آنجا که در شرایط آنروز هیچگونه امیدی به رفع حجاب از طریق صلح و سلامت ندارد در این مورد، و تنها در این یک مورد، جانب اعتدال را رها میکند و میگوید:

«به اعتدال از این پرده مان رهایی نیست مگر مساعدتی دست انقلاب کند»

«زهم بدر این ابرهای تیره شب وثاق کوچه پر از ماه و آفتاب کند.»

شیخ و فقیه

نکته دیگر در آثار ایرج موضوع شیخ و فقیه است. فقیه شهر در نظر او موجود ریاکاری است که مدام «حیله در حجاب» میکند و بهمین سبب هم هست که «به رفع حجاب مایل نیست». او و شیادی است که با هیپنوتیزم خاص خود مردم بیدار را بخواب میکند و از آنان سواری میگیرد؛ برای اثبات هر سخن بی اصل و اعتبار خود هزار دلیل در آستین دارد و همچون گریه به هر دلیل متوسل میشود تا بره را برای بلعیدن مجاب کند. او برای بکرسی نشاندن حرف خویش حتی در قرآن هم دست میبرد و از آن تفسیر ناصواب میکند.

یکی از تشبیهات بکر و رسای ایرج تشبیه شیخ به گریه، و شاید هم بالعکس، بقول او «تشبیه گریه» به جناب شیخ است. میگوید:

«اگر زآب کمی دست گریه تر گردد بسی تکاند و بر خشکیش شتاب کند»

«به احتیاط ز خود دست تر بگیرد دور چو شیخ شهر زآلایش اجتناب کند».

و کسی که جنس گریه را نشناسد تصور میکند که گریه از رطوبت پنجه خود بشدت در عذاب است و حال آنکه همین جناب گریه هنگامی که چشمش به ماهی حوض بیفتد بی هیچ بیم و اندیشه ای «ز سینه تا دم خود را درون آب کند».

ایرج در جای دیگر شیخ را به تمساح، یا بقول خویش «جانوری در دریای هند» تشبیه میکند و «قطره های دیده شیخ» را، که خانه ها از آن ویران است، چون اشکی میدانند که تمساح به ریا و بقصد شکار مگس و پشه از چشم جاری میسازد. او سپس هشدار میدهد که:

«جو اشک این حیوان است اشک دیده شیخ مرو که صید تو چون پشه و ذباب کند».

ایرج میرزا هیچگاه هیچ فرصتی را برای انتقاد و تخطئه شیخ و مفتی، و از جمله نشان دادن حدود دانش و دلمشغولی های او از دست نمیدهد. برای مثال در قطعه ای مینویسد فقیهی در مجلس درس و کتاب خود بجای کلمه «عَن» کلمه «مِن» دید و آنرا تصحیح کرد و در حالیکه در خود فرو رفته بود یکی از طلاب، که لابد خلیفه مجلس درس بود، با مشاهده تصحیح غلط کتاب از جانب مدرس خطاب به شاگردان یا طلاب میگوید: «جناب آقاعن کرد، جمله عن بکنید».

او در نقد عمامه به سران و روضه خوانان با دلسوختگی خطاب به عارف میگوید: «اگر خواهی که بختت یار باشد» تو هم بهتر است مولوی خود را دو ذرعی گنده تر کنی و چند مسئله از «زادالمعاد» و «بحار و جوهری» از بر کنی و دست به جعل احادیث مزخرف بزنی و بکمک صدا و آواز خود بر سر منبر به خورد خلائق بدهی تا کارت کار و بارت بار شود.

از جمله حملات مشخص ایرج به شیخ و مفتی یکی هجو شیخ فضل الله نوری، مجتهد عالیمقامی است که مبارزات سرسختانه او علیه مشروطیت در تاریخ معاصر ایران ثبت است، و با این بیت شروع میشود:

«حجت الاسلام کتک می زند بر سر و مغزت دگنک می زند»

و سپس با یادآوری دشمنی شیخ با مشروطیت و فکلی های تجددخواه به تحصن او در «جوف پارک» اشاره و پیش بینی میکند که

«انشاءالله دو روز دگر خیمه از آنجا به درک میزند» .

بهرحال ایرج میرزا وجود مفتی و آخوند و روضه خوان عمامه بسر را عامل عمده عقب ماندگی کشور و بسیاری مفاسد اجتماعی دیگر میدانند و خطاب به ایرانی مصیبت زده میگوید:

«در ایران تا بود ملا و مفتی به روز بدتر از این هم بیفتی»

و سر آخر نیز خدا را بعنوان مسئول و مقصر اصلی معرفی میکند که «این آخوند و ملا» را آفریده است و خطاب به او و هم از او میخواهد که خودت

«بیا از گردن ما زنگ وا کن ز زیر بار خر ملا رها کن».

تعزیه

یکی از مسائلی که مورد طنز و تمسخر شدید ایرج میرزا قرار گرفته عزاداری برای امام حسین و خانواده اوست. او در یک جا خطاب به دسته های قمه زن، پس از اشاره به کشتارهای مردمان در جنگ جهانی اول و ذکر این نکته که از آن همه کشته خم پر ابروی چرخ نیامد میگوید اگر سیزده قرن پیش هفتاد و دو سر از تن جدا شد تو چرا امروز بیهوده ریش خود میکنی؟ بگیرم یزید بد کرد، اما این کتل متل و دسته خنده آورنده دیگر چیست و از اینکه یک «نره خر سیل گنده» خود را به هیئت «زینب خواهر حسین» در آورد و بر سر و روی خود گل بمالد و یا دیگری بر کله خویشتن قمه بکوبد چه حاصل خواهد شد؟ «کشتند و گذشت و رفت و شد خاک»، «کی کشته شود دوباره زنده».

این قطعه، که با بیت «زن قحبه چه میگوشی خودت را دیگر نشود حسین زنده» شروع شده، سبب خشم شدید مومنین میشود و یکی از شاهزادگان متعصب دو نفر را مأمور کشتن ایرج میکند ولی ایرج در خانه یکی از مجتهدان مشهد بنام آقازاده، پسر آخوند ملا کاظم خراسانی مجتهد معروف مشروطه خواه، بست مینشیند و به توصیه او مرثیه ای در رثای «علی اکبر» میسراید و باین ترتیب از خود دفع خطر میکند. البته احتمال بسیار دارد که این مرثیه از سروده های دوران جوانی ایرج باشد که در این زمان برای تبرئه او در برابر متعصبان مذهبی آنرا دوباره منتشر کرده باشند.

عبادات

ایرج نه تنها به مراسم عزاداری، که بعدها شیعیان در مذهب اسلام وارد کرده اند، میتازد بلکه ضرورت اجرای عبادات و مراسمی را هم که در متن اصلی مذهب قرار دارد انکار میکند و حتی وجود بهشت و دوزخ و سوال و جواب روز قیامت و امثال اینها را نیز، که در نص کتاب آمده است، منکر میشود منتها مانند تمام روشنفکران اصلاح طلب و متجدد این افکار خود را با این تفسیر و توجیه همراه میکند که پیغمبر اسلام این چیزها را بعمد و برای اصلاح و هدایت عوام و مردم وحشی لازم و مفید میدانسته و این عبادات را بضرورت بر آنها واجب کرده است وگرنه وقتی انسان ها به مرحله ای از فرهنگ و اصلاح دست یابند دیگر نیازی به این چیزها ندارند. بقول او:

«رسول دید که جمعی گسسته افسارند به چاره خواست که شان ریقه در رقاب کند»

«بهشت و دوزخی آراست بهر بیم و امید که دعوت همه بر منهج صواب کند»؛

و سپس خطاب به مرد عامی، یا بعبارت بهتر مسلمانان معتقدو یا روحانی شیعه میگوید:

«بقدر وسعت فکر تو آن یگانه حکیم سخن زدوخ و فردوس در کتاب کند»

و برای اینکه «تو شهوت پرست عبدالبن» را بر سر ذوق آورد از «میوه و حوری و شراب» سخن بمیان میآورد و گرنه خداوند «مطیخی» نیست که انسان را در آتش کباب کند؛ تازه اگر هم قصد عذاب کسی را داشته باشد از «مارو عقرب و آتش گزنده تر دارد» و نیازی به جهنم دروغین نیست، گذشته از اینها خداوند از نمازی که تو خود هم چیزی از آن نمیفهمی چه بهره ای میبرد و اعتقاد ابلهی چون تو به او چه چیزی به خدائی او میافزاید؟

دین و خدا

اما در اشعاری که از ایرج بجامانده، بر خلاف موضوعات حجاب و شیخ و عبادات و مانند اینها، به مضامینی مانند دین و خلقت و خدا بسیار کمتر و با احتیاط بیشتر اشاره شده است و تنها مطلبی که در این زمینه ها در دیوان او میتوان یافت یکی یک مثنوی دوبیتی ست که در آن دین و وطن، هر دو را اسباب فتنه دانسته، و یکی دیگر چهار بیتی است که میتوان به تعبیری گفت که ایرج در آن به نفي مطلق خدا رسیده است.

او در دو بیتی زیر اعتقاد به دین را، همراه با تعصب نسبت به وطن، مورد انتقاد قرار میدهد و مردمان را بر حذر میدارد که بخاطر اختلاف دینی خون یکدیگر را حلال ندانند:

«فتنه ها در سر دین و وطن است این دو لفظ است که اصل فتن است»

«چیست در کلهء تو این دو خیال که کند خون مرا بر تو حلال ل.»

ایرج مانند بسیاری از معترضان به نظام خلقت و بی اعتدالی های آن در بعضی قطعات شعری خود، بی آنکه به نفي خداوند خالق برسد، او را مورد انتقاد و اعتراض شدید قرار میدهد. برای مثال یک جا در «عارفنامه» خدا را مسئول تمامی بی عدالتی ها و منشأ همهء مفسد می شمارد و خطاب به او میگوید که «من اینها جمله از چشم تو بینم» زیرا «همه ذرات عالم منتر تست» و «تمام حقه ها زیر سر تست». توئی که «این آخوند و ملا آفریدی»؛ «وسع و تنگدستی» در دست تست و توئی که عزت میبخشی و ذلت میفرستی، توئی که مار در بستان میآفرینی و توئی که تمام آداب و عادات زشت را بر مسلمانان روا میداری. و یا در جای دیگر در یک قطعهء کوتاه، که تنها دو سطر و نیم آن در دست است، از خدا و کارگاه خلقت او شکایت میکند که

«آخدا، خوب که سنجیدم من از تو هم هیچ نفهمیدم من»؛ و پس از آن شکی خود را نسبت به وجود خدا چنین بیان میکند که تو «اگر آن ذات قدیم فردی» که مردمان تصور میکنند ناگزیر آن خالق کلی که پیامبران وصف کرده اند نمیتوانی باشی، در جایی دیگر از زبان چاه کنی که تمام عمر خود را به زحمت و تیره بختی در بن چاه گذرانده، ضمن شکایت از زندگی سیاه و فلاکت بار خویش نه تنها از خدا مرگ میطلبد بلکه او را مورد سرزنش قرار میدهد که همچون کوزه گری بوالهوس هر لحظه کوزه ها میسازد و لحظه ای دیگر آنها را بر زمین میزند و در هم میشکند و در لحظه ای دیگر «باز مرغ هوسش بر گیرد عمل لغو خود از سر گیرد».

ایرج پس از این انتقادات و اعتراضات آرزو میکند که:

«کاش چرخ از حرکت خسته شود در فابریک فلک بسته شود»

«موتور تاملیه از کار افتد ترن رشد ز رفتار افتد»

«زین زلازل که در این فرش افتد کاش یک زلزله در عرش افتد»

«تا که بردارد دست از سر ناس شر این خلقت بی اصل و اساس»

تنهادریک مورد است که ایرج به نفي صریح خدا میرسد و پس از طرح این سوءالات از موءمن مدعی که

«کو خدا؟ کیست خدا؟ چیست خدا؟» بی آنکه منتظر پاسخ او شود میگوید: «بی جهت بحث مکن، نیست خدا»؛ و برای اثبات گفتهء خود با استناد به گفتار پیامبر اسلام، که خطاب به خداوند گفته بود «ما عرفناک»، با تفسیر خاص خود از این عبارت میگوید وقتی پیامبر بزبان خودش به خدا میگوید «من ترا نمیشناسم» تو دیگر «کاسهء گرم تراز آتش مشو». و پس از این گفتگو خطاب به موءمن میگوید:

«آنچه عقل تودر آنها مات است تو بمیری همه موهومات است.»

معلوم نیست بر اساس این گفته هاست یا با استناد شواهد و اطلاعات دیگری است که عبرت نائینی، شاعر متصوف همعصر ایرج، در حق اومینویسد که «او در اواسط عمر» بعد «طبیعی مشرب بود و به حشر و نشر و ثواب و عقاب معتقد نبود و بقای نفس را انکار داشت».^۲

اما به هر حال از سخنان ایرج، لااقل آنچه در دسترس است، نمیتوان بطور قطع حکم کرد که او قطعاً به انکار دین و خدا رسیده زیرا در میان روشنفکران و مردمانی که به نظام خلقت اعتراض دارند بسیار دیده شده که بهنگام غلیان احساسات بقول معروف کفر و ناسزا میگویند و انکار خدا را به خود تلقین میکنند تا شاید در پناه این کفر و انکار خود را تسکین دهند. شاید هم بتوان گفت ایرج مانند بسیاری از روشنفکران آزاده و آزاداندیشه‌های ایران و جهان به انکار ادیان با شکل‌های موجود آنها و خدای خالق که پیامبران توصیف کرده اند رسیده ولی از آنجا که هنوز کاملاً به فلسفه مادی دست نیافته همچنان در مرحله «خدا جویی» باقی مانده است. بهر حال تنها وقتی میتوان بطور قطع در «طبیعی مشرب» بودن ایرج میرزا با عبرت همزبان شد که دلائل محکم و آثار صریحتری از او بدست آید.

۲۹ فروردین ۱۳۷۲

یادداشت

۱- تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او. باهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۲

۲- همان کتا



آرش ۹۶ - ۹۵ یک انقلاب اصیل باقر مؤمنی

علی‌رغم این که در باره ی انقلاب مشروطیت ایران بسیار نوشته شده ولی درباره ی کیفیت آن و عوامل و نتایج آن هنوز ابهامات زیادی در اذهان وجود دارد، مثلاً می‌گویند این که یک انقلاب وارداتی بوده، یا توطئه ی انگلیسی‌ها بوده و یا مثلاً کار آخوندها و روحانیون بوده؛ اما اگر مسیری را که جامعه ی ایرانی از اوایل قرن نوزدهم به بعد، از نظر روابط جهانی، از نظر اجتماعی- طبقاتی، از لحاظ مدنی و فکری طی کرده در نظر بگیریم می‌بینیم که این انقلاب در اساس ریشه در عمق جامعه ی ایران داشته و چنین استنباط‌ها کاملاً غلط و در واقع ساده کردن موضوع است، و نمی‌شود یک حادثه تاریخی به این عظمت را محصول یک اشاره ی جادویی استعمار انگلیس دانست یا فکر کرد که ناگهان از عالم غیب به روحانیت شیعه وحی شد و آن‌ها هم به پشتیبانی این وحی با یک فتوا جامعه ی ایران را، آن هم در جهت مشروطیت، زیرورو کردند.

انقلاب مشروطیت در حقیقت نتیجه ی یک رشته تحولات زیربنایی درون جامعه ی ایران و در ارتباط با تحول سرمایه داری است که این فعل و انفعالات حداقل یک دوره ی چهل پنجاه ساله را در بر می‌گیرد، برای این که مدت‌ها پیش از جنبش مشروطیت یعنی از اوایل قرن نوزدهم مسیحی یا سال‌های آخر قرن ۱۳ هجری شمسی، اولاً ایران در یک رابطه ی جهانی خاصی قرار می‌گیرد که تمام میانی و مناسبات حکومتی و اجتماعی زیر سؤال می‌رود، ثانیاً از لحاظ طبقاتی- اجتماعی دستخوش تحولاتی می‌شود که در عین حال زمینه را برای تحول فکری و رشد و گسترش افکار جدید فراهم می‌کند.

خیلی خلاصه کنیم: اوایل، هجوم سرمایه داری متجاوز هلند و پرتغال و بعدها فرانسه و آخر سر روسیه و بخصوص انگلیس، هم حکومت را ناگزیر وارد جریان تازه ای از تاریخ می‌کند، هم تکان‌هایی در جامعه ی شهری و نظام اقتصادی کل ایران بوجود می‌آورد (قرار دادهای روبرت، بانک‌های شاهي انگلیس و استقرای روس و...) و هم باعث می‌شود که مردم و اندیشمندان جامعه با مسائل و افکار جدید پیشرفته آشنا بشوند، و بدنبال آن خواست‌های اجتماعی تازه ای در میان مردم مطرح می‌شود که بیشتر جنبه ی ضد استبدادی و بی‌قانونی حاکم بر جامعه دارد و در عین حال دارای محتوای غنی بورژوا- دموکراتیک است که در جنبش مشروطیت به طور کلی به عنوان «عدالتخواهی» مطرح می‌شود.

شما می‌بینید شرایط طوری شده که خود قدرت سلطنت استبدادی از همان اواسط قرن ۱۳ هجری سعی می‌کند در تمام زمینه‌های نظامی، فرهنگی، اداری، خودش را با دنیای جدید نزدیک و هماهنگ بکند: فشنون جدید تشکیل می‌دهد که در کنارش قورخانه و کارخانه ی اسلحه سازی در ست می‌کند؛ دارلفنون تأسیس می‌کند برای این که یک نظام فرهنگی و علمی جدیدی را، که جوابگوی نیازهای تازه ی حکومت و جامعه است، جانشین نظام فرهنگی و علمی قبلی بکند؛ بکمک رجال اصلاح طلب و ترقی خواه سازمان‌های جدید اداری را سامان می‌دهد و یا از همه بالاتر عدلیه درست می‌کند که به هرج و مرج بی‌قانونی حاکم موجود خاتمه بدهد، و امثال این‌ها. از طرف دیگر از نظر زیربنایی، سرمایه داری رشد می‌کند و بازار و اصنافش جان و قدرت تازه ای می‌گیرد (صنایع ماشینی و کارگاه‌های جدید منسوجات کرمان و مشهد و اصفهان، ابریشم در شمال و... و صدور پارچه ی ابریشمی و...) یک نمونه از رشد سرمایه داری و پیدا شدن

شخصی بنام حاجی محمد حسن امین الضرب است که در پایتخت های چند کشور بزرگ اروپا دفتر نمایندگی دارد؛ در داخل هم، علاوه بر انحصار ضرب سکه و ایجاد کارخانه ی برق، مسئولیت ساختن راه آهن را هم برعهده می گیرد.

از لحاظ فرهنگی تحصیلکرده های این زمان به تألیف و ترجمه ی کتاب های دست می زنند که بیشتر آن ها به مسائل اجتماعی می پردازند؛ همین طور مطبوعات در بعضی از کشورهای خارجی منتشر می شوند که بیشتر آن ها تبلیغ کننده ی افکار سیاسی جدید هستند و فکر مشروطه خواهی و خواست های مشروطه را با قدرت و حدت تمام در سطح جامعه تبلیغ می کنند.

علاوه بر این ها بعضی از روشنفکران مبارز و اصلاح طلب از بیست و چند سال پیش از مشروطیت به تأسیس سازمان های سیاسی، مثل «مجمع آدمیت» یا «اتحاد اسلام» و مانند این ها دست می زنند، که بخصوص در جهت تغییر در نظام های سیاسی تبلیغ و اقدام می کنند. در ارتباط با همین جنبش فکری- اجتماعی و سیاسی است که ده سال پیش از اعلام مشروطیت میرزا رضا به قتل ناصرالدین شاه، سلطان صاحبقران، اقدام می کند که با تمام شاه کشی های طول تاریخ ایران در اساس متفاوت است و در واقع جزئی از سیر جنبش مشروطه خواهی محسوب می شود.

بعد هم وقتی جنبش عمومی درمی گیرد، مسئله به هیچوجه آنطور نیست که کسی بتواند وانمود کند که مشروطیت با تحصن عده ای در سفارت انگلیس در تهران شروع شده و با این کار هم تمام می شود. جنبش عمومی مشروطه خواهی، به طوریکه می دانیم، سال ها طوی می کشد و با شکل های مختلفی از مبارزه، از تحصن ساده، تا یک جنبش عمومی، ابتدا میالمت آمیز و بعد مسلحانه، پیش می رود؛ علاوه توده های مردم، بخصوص اصناف شهری نقش عمده ای در به ثمر رساندن آن بازی می کنند؛ حتی در بعضی جاها، مثل مناطق شمالی، می بینیم که دهقان ها هم علیه ملاکان و تیولداران به میدان می آیند.

البته مسلم است که مشروطه خواهان از همه ی امکانات خارجی هم برای پیشبرد جنبش استفاده می کنند. این ها- علی رغم این که تجار با استعمار مخالفند و این مخالفت خود را پیش از این هم در مبارزه ای سرسختانه علیه قرارداد تنباکو نشان داده بودند- علاوه بر استفاده از سفارت انگلیس برای تحصن، ابائی ندارند که بشکل وسیعی از نیروهای مسلح خارجی مثل گرجی ها و ارمنی ها و آذربایجانی های ساکن قفقاز، که بر ضد استبداد تزاری بسیج شده بودند، کمک بگیرند ولی این ها نمی تواند به این معنی باشد که مشروطیت دست یخت سفارت انگلیس یا پیرم ارمنی و مجاهدان مسلح قفقاز است.

یکی دیگر از داورهای غلط در مورد مشروطیت اینست که این جرمان نتیجه ی خواست و تلاش ملاها و علما بوده. آن ها هم که می خواهند این حکم را ثابت کنند تاریخ آن را تا زمان مبارزه ی خونین مردم علیه قرارداد تنباکو عقب می برند، که آن را هم نتیجه ی فتوای میرزای شیرازی- یک دروغ بزرگ تاریخی- وانمود می کنند.

اتفاقاً نقش روحانیونی که در جریان مبارزه ی مشروطه خواهی وارد ماجرا شده اند، نه فقط آن ها که مثل شیخ فضل الله و یک ردیف مجتهدین درجه ی اول به نفع استبداد و علیه مشروطیت مبارزه ی جدی کردند، بلکه آن ها هم که در جریان مشروطه دخالت کردند از همان آغاز نقش ارتجاعی و بازدارنده بازی کردند. شاخص این علما هم سه شیخ ساکن نجف و دو سید ساکن تهران بودند که البته در مبارزه با مرکزیت استبداد سلطنتی جانب مردم را گرفتند ولی در جریان کار با تمام قدرتشان کوشش کردند که این جنبش کاملاً جنبه ی مذهبی به خود بگیرد و هر چه بیشتر از هدف های دموکراتیک اش دور بیفتد.

حالا چرا این حضرات در برابر دربار ایستادند دقیقاً به دلیل اقدام هایی بود که دربار در جهت- اگر بشود گفت- مدرنیزه شدن مملکت و جامعه انجام میداد؛ برای این که این جهت گیری اولاً قدرت دربار را یکدست تر و منسجم تر و متمرکزتر می کرد و در نتیجه قدرت علما را به طور جدی محدود می کرد. بگذریم از این که مثلاً عده ای از همین حضرات عباس میرزا را بخاطر تشکیل قشون جدید تکفیر کردند یا بعضی از این ها علیه ساختن راه آهن فتوا دادند ولی به هر حال به طور کلی از وقتی حکومت شروع به تقویت مرکزیت از طریق نوآوری های سازمانی کرد این ها احساس کردند که روزبروز دایره ی قدرتشان محدود می شود و تضاد و درگیری هایی که گهگاه، در دایره ی قدرت، میان دولت و جامعه ی روحانیت در می گرفت وسیع و ریشه دار شد. به همین دلیل وقتی کار جنبش مردم علیه استبداد دربار سلطنتی و به عنوان عدالتخواهی بالا گرفت آن علمایی که به عنوان مشروطه خواه معروف شده اند دنبال آن راه افتادند که آن را به نفع تقویت و گسترش قدرت خودشان و در جهت محدود کردن قدرت دربار مصادره کنند.

آن ها در جریان کار همیشه سعی می کردند تا رهبران متجدد و ترقی خواه مشروطه و بعدها بعضی نمایندگان مترقی را از صحنه خارج کنند که برای نمونه می توان از فتوای آخوند ملا کاظم خراسانی در مورد ممنوعیت تقی زاده در کارها اسم برد که در واقع نوعی تکفیر او بود برای این که او در دوره ی اول مجلس در موضع یک سوسیال دموکرات رادیکال عمل می کرد. از همه مهم تر، و دردناکتر، تحمیل اصل اول و دوم متمم قانون اساسی بود که اولی طریقه ی جعفری اثنی عشری را مذهب رسمی ایران می خواند و از آن بدتر این که طبق اصل دوم باید یک هیئت پنج نفره از فقها در مجلس می نشستند و مراقبت می کردند که به قول خودشان «در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه ی اسلام و قوانین موضوعه ی حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله وسلم نداشته باشد». و جالب اینجاست که این اصل همان نوشته ی پیشنهادی شیخ فضل الله نوری بود که مردم بخاطر دشمنی و لشکر کشی هایش علیه مجلس و مشروطیت او را به اعدام محکوم کردند ولی حضرات علمای به اصطلاح مشروطه خواه این اصل پیش نهادی او را به اصول نظام مشروطه ی ایران تحمیل کردند. یکی دیگر از این حضرات علما سید عبدالله بهبهانی بود که آنقدر فاسد بود و در کار تصویب قانون اساسی و پیشرفت کار مجلس کار شکنی می کرد و با استبدادیان هم سر و سر داشت که مورد تنفر همه ی آزادی خواهان بود و وقتی هم یک گروه مشروطه خواه او را ترور کرد هیچ کس برای او دل نسوزاند. بد نیست برای آن ها که اطلاع ندارند بگویم که سلطنت رضا شاهی هم به راهنمایی و فشار آیت الله نائینی، عقل منقصل سه آخوند ساکن نجف، و تئوری پرداز مشروطه اسلامی، و دو نفر دیگر از آیات عظام همدریف او در نجف تطهیر و بر ملت ایران تحمیل شد.

توضیح آن که رضا خان سردار سپه برای الغای سلطنت خانواده ی قاجار و نشستن بر رأس قدرت به شعار جمهوری متوسل شد ولی این علما، که در آنوقت بر اثر سیاست های دولت عراق موقتاً در قم ساکن بودند، جداً از او خواستند که از شعار جمهوری، که طرفنظر کند برای این که نظام جمهوری مانع رسمی و قانونی تمرکز دائمی قدرت و تضمین کننده ی دخالت هر چه بیشتر مردم در آن حکومت می شد، و برای این که در یک رژیم سلطنتی جامعه ی علما می توانستند راحت تر با یک پادشاه کنار بیایند تا با جمهور مردم. چون جمهور مردم اگر در قدرت باشد میدان آزادی طبعاً بیشتر باز است و دموکراسی راحت تر گسترش و تقویت پیدا می کند، و این همان چیزی بود که حتی همان به اصطلاح علمای مشروطه خواه هم به شدت از آن می ترسیدند.

نتیجه بگیریم: جنبش مشروطیت محصول تحولات عینی و ذهنی جامعه ی ایران و در شرایط جهانی زمان خود و تحت تأثیر آن شکل گرفت و پیروز شد.

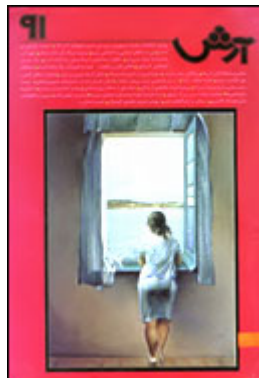


<http://ketabkhanehgooya.blogspot.com>

"کتابخانه گویا" Audio Library in Persian
یک انقلاب اصیل نوشته باقر مؤمنی



مقاله یک انقلاب اصیل نوشته باقر مؤمنی و همچنین توضیحاتی در مورد قسمتی از گزارشهای مجلس دوم، پس از انقلاب مشروطه را با صدای دکتر باقر مؤمنی در **اینجا بشنوید**. ترانه‌ای را که در بزرگداشت ستارخان سردار ملی با صدای بیژن مفید با تلفیق ابیاتی از سروده‌های نیمایوشیج در آغاز برنامه می‌شنوید از **راوی حکایت باقی** وام گرفته ام



آرش ۹۱
بن بست‌ی بدون هیچ گونه گریزگاه
باقر مؤمنی - نویسنده و مورخ

نیروهایی که براساس تعالیم اسلامی خود می‌خواهند عمل کنند طبعاً در شرایط تاریخی قرن بیست و یکم جایی ندارند بویژه آن که دوران جنگ سرد میان امپریالیسم و کمونیسم پایان یافته و امپریالیست‌ها، برای جلوگیری از گسترش کمونیسم دیگر نیازی به نیروهای ارتجاعی ندارند.

حکومت اسلامی تا امروز هیچ‌گاه به این اندازه گرفتار تفرقه، بحران و بی‌ثباتی نبوده است. این حکومت اینک در بن بست‌ی بدون هیچ‌گونه گریزگاه در بند افتاده؛ به این ترتیب که از لحاظ داخلی تمام پایگاه‌های مردمی خود را نه تنها از دست داده بلکه تنها احساسی که مردم ما نسبت به این حکومت دارند، نه بی‌تفاوتی، بلکه یکسره نفرت و کینه است. اینک مدت‌هاست که اعتقاد و تمایل به تغییر اساسی در حکومت و نظام در میان مردم صورتی بسیار گسترده و عمیق به خود گرفته و از آن مهمتر، مدتی است که این تمایل و اعتقاد بدون هیچ‌ترس و بیمی از تهدیدها و مجازات‌ها و سرکوب‌ها به صورت اعتراضات علنی و شجاعانه از جانب گروه‌ها و جریان‌های سیاسی ابراز می‌شود این اعتراضات به صورتی روزافزون شکل‌هایی اصولی‌تر و گسترده‌تر به خود می‌گیرد که از جمله‌ی آن‌ها می‌توان از طرح مسئله‌ی رفراندوم و بیانیه‌ی ۵۶۵ نفر یاد کرد.

از لحاظ خارجی نیز جمهوری اسلامی، چه در عرصه‌ی جهانی و چه در عرصه‌ی منطقه‌ای در زیر فشار قرار گرفته و روز بروز منزوی‌تر می‌شود؛ اینک دیگر کشورهای اروپایی که می‌کوشیدند- و هم‌چنان به شکل‌های گوناگون می‌کوشند- تا با استفاده از بن بست‌های سیاسی جهانی حکومت اسلامی ایران، به سود منافع خود بهره‌برداری کنند، زیر فشار امپریالیسم آمریکا، و هم‌چنین بی‌اعتمادی به سیاست‌بازهای متزلزل و نامطمئن جمهوری اسلامی، ناگزیر شده‌اند در حمایت خویش نسبت به این حکومت محتاطانه‌تر عمل کنند. در منطقه نیز حکومت استبدادی ارتجاعی اسلامی یکی پس از دیگری پایگاه‌های حمایت‌سیاسی خود را از دست می‌دهد که نمونه‌ی آن عقب‌نشینی ناگزیر سوریه، یارغار آن، از بعضی مواضع سیاسی گذشته‌ی خویش است. گذشته از این‌ها، چنان‌که معلوم است کشور ما از

نظر جغرافیایی اینک در تمام جهات در محاصره ی دولت های دست نشانده و یا هوادار امریکا و دولت های ناراضی و یا متخاصم عرب منطقه قرار گرفته که با ایجاد تنش های سیاسی فضای تنفسی را بر جمهوری اسلامی به کلی تنگ کرده اند. به این ترتیب فقدان پایگاه داخلی، که در جهت گسترش رو در رویی آشکار و عمومی مردم با آن در حرکت است، از یک سو و بحران سیاسی دستگاه قدرت در ارتباط جهانی از سوی دیگر این حکومت را، که در ذات خود ضد تاریخی و بی ثبات بوده به بحران همه جانبه ی رو به توسعه و بی بازگشت گرفتار ساخته است.

این بحران موجب تفرقه ی درونی نیروهای حکومتی و بی ثباتی روزافزون قدرت شده و گروه ها و جریان های مختلف آن تلاش می کنند تا از طرق مختلف و با توسل به تاکتیک های گوناگون حیات آن را تثبیت و طولانی تر کنند؛ یک جریان به طور کلی راه فشار و اختناق در داخل و مقابله با خارج را در پیش گرفته؛ یکی دیگر دادن امتیاز به خارج و تشدید فشار در داخل را راه نجات خویش تشخیص داده، و سیاست سومی تصور می کند با کاهش اختناق و فشار در بعضی زمینه های داخلی و کنار آمدن با امپریالیست های جهانی می تواند قدرت حکومتی را تثبیت کند. اما این استراتژی های سه گانه نه تنها در کشاکش میان خود یک دیگر را خنثی می کنند و مانع پیشرفت و موفقیت یکی از این سه راه می شوند بلکه همگی این نیروها یا در ذات خویش و یا در برخورد با نیروهای بیرون از حکومت کمترین امکانی برای دست یابی به هدف های خود را نمی یابند:

نیروهایی که براساس تعالیم اسلامی خود می خواهند عمل کنند طبعاً در شرایط تاریخی قرن بیست و یکم جایی ندارند بویژه آن که دوران جنگ سرد میان امپریالیسم و کمونیسم پایان یافته و امپریالیست ها، برای جلوگیری از گسترش کمونیسم دیگر نیازی به نیروهای ارتجاعی ندارند و اینک پدیده های مجهول و حرامزاده ای مانند خمینی و بن لادن، که به عنوان یکی از ابزارهای جنگ سرد ساخته بودند، نه تنها دیگر مفید فایده ای نیستند بلکه به پدیده های کاملاً مزاحمی برای آن ها تبدیل شده اند.

از سوی دیگر امپریالیست ها متوجه هستند که نمی توانند به ثبات و موفقیت نیروهایی، که از یک سو حاضر به تسلیم در برابر آنان باشند و از سوی دیگر سرکوب مردم و جنبش های مردمی دست می زنند، اطمینان و به طور قطع بر آنان تکیه کنند زیرا آشکار است که مخالفت و نفرت توأم با سکوت و انتظار نسبی، و یأس و ناامیدی موقتی کنونی مردم قابل دوام نیست و هر لحظه ممکن است به صورتی انفجاری منافع آن ها را در معرض خطر جدی و اساسی قرار دهد.

جریان سوم نیز، حتا علی رغم تسلیم به امپریالیست ها، اگر بخواهد خط قرمزهای غیر قابل گزاری در برابر دموکراسی و خواست های مردم قرار دهد، موفقیتی نخواهد داشت و ناگزیر در جایی مجبور به سرکوب مردم خواهد شد و به موضع جریان دوم عقب خواهد نشست که پایان آن هم کاملاً روشن است. علاوه بر این ها تن دادن به دموکراسی و آزادی مطلقاً در ذات این حکومت و نظام نیست و در واقع در صورت تن دادن به دموکراسی و آزادی به نفعی وجود خویش حکم کرده است.

در هر صورت هیچ یک از جریان ها و گروه های درونی جمهوری اسلامی، اعم از آن ها که قدرت را در دست دارند و یا آن ها که به عناوین گوناگون اختلافات فکری و تاکتیکی با اصولگرایان دارند و دست شان در عمل و قدرت کوتاه است، در شرایط بحرانی کنونی مطلقاً شانس جلب مردم و ادامه ی حکومت و نظام مذهبی، حتا به صورت تصحیح و اصلاح شده اش، را ندارند تا آن جا که سعادت آن را هم ندارند که مانند محمد رضا شاه و اطرافیان در این لحظات نزع صدامت را بشنوند.

این ها البته برای نجات از بن بست کنونی قدرت و نظام به هر وسیله متوسل می شوند و از جمله می خواهند از انتخابات ریاست جمهوری نیز، هر کدام بنا به سلیقه و شعور و منافع خود، و برای تثبیت قدرت استفاده کنند اما چنان که دیده شده و دیده می شود نه ریاست جمهوری اصلاح طلب و مجلس هماهنگ با آن، که میلیون ها مردم برای تخفیف موقت شرایط سخت زندگی اجتماعی و سیاسی خود به آن ها رای دادند، توانست گرهی از کار فروبسته قدرت بگشاید و از بحران نظام بکاهد و نه روی کار آمدن مجلس رهبر پسند و ساخته و پرداخته ی دست شورای نگهبان و مجلس شورای مصلحت توانست تناقضات درونی و درماندگی های قدرت را کاهش دهد و نه حتا از گسترش این تناقضات و درماندگی ها جلوگیری کند؛ و اینک چنان که دیده می شود نه تنها درگیری میان به اصطلاح نیروهای اصلاح طلب و اصولگرا شدت بیشتری یافته بلکه بحران آن چنان نیرومند است که حتا نیروهای اصولگرا نیز نمی توانند در میان خود به کمترین توافق دست یابند، این که با همه تلاشی که از بالا و در مرکز قدرت بعمل می آید اختلاف و تفرقه ی میان این نیروها بر سر انتخاب ریاست جمهوری روز بروز فزونی می یابد و حتا ایجاد شورای هماهنگی از قدرت مندترین و معتبرترین عناصر قدرت برای دست یابی به توافق میان جریان های مختلف این نیروها نیز بجایی نرسیده است؛ و اکنون که دیگر تمام تاکتیک ها و ترفندهای عناصر و گروه های قدرت ناکام مانده زمزمه ی نامزدی رفسنجانی برخاسته و به نظر می رسد که دستگاه قدرت برای حفظ نظام مجبور شود به او امید بندد و تمام سرمایه ی خود را برای انتخاب این مهره ی سوخته، که مردم در انتخابات گذشته با قاطعیت به او پاسخ منفی دادند، خرج کند.

به هر حال در انتخابات دوره ی نهم ریاست جمهوری می توان فرض را هم بر این گذاشت که از هیچ کدام از نامزدهای موجود، که همگی به قانون اساسی جمهوری اسلامی، یا لاقلاً به اصول اساسی آن، متعهد و پای بند هستند، سلب صلاحیت نشود و حتا معجزه ای صورت گیرد و مسئولان نظام برای خروج از بن بست مطلق موجود آنقدر عقل و شعور به خرج دهند که به کاندیدایی مانند نامزد نهضت آزادی، که با زیانی متفاوت از صاحبان قدرت حرف می زند، میدان دهند اما این کار نیز، با همه ی استبعاد آن هیچ راهی به بیرون از بن بست بحرانی کنونی نظام نمی تواند باز کند زیرا دیگر اکنون مردم نه تنها تجربه ی خاتمی و اصلاح طلبان را از سر گذرانده اند بلکه حتا خوشیاوران و فرصت طلبان نیز، بنا به اصطلاح رایج، از این ها نیز عبور کرده اند و نقشه بزرگ کردن چهره ی جمهوری اسلامی و اصلاح آن دیگر به کلی رنگ باخته است؛ و اینک، چنان که همه می دانند و می بینند، مردم جز به تغییر اساسی نظام به هیچ چیز دیگری رضایت نمی دهند، هم چنان که نسل جوان، در تجسم جنبش دانشجویی، و هم چنین در اعلامیه هایی مانند «بیانیه» صدها تن از «دانشمندان فعالان سیاسی و دانشجویی»، به قول معروف خرج خود را از تمام جریان های سیاسی موجود جدا کرده و عده ی بسیاری از هم اکنون مخالفت خود را حتا با دادن رای به نامزد اصلاح طلبان نیز اعلام داشته اند.

به این ترتیب قدرت حاکم در جریان انتخابات ریاست جمهوری در بن بست مطلق قرار گرفته و هر شگردی هم به کار برود و هر چقدر هم از موضع خود عقب نشینی کند و در رفتار خود نرمش نشان دهد در جلب نظر مردم برای کشاندن آنان به پای صندوق های رای و ایجاد مشروعیت برای خود موفقیتی نخواهد داشت؛ تا سرانجام زمانی فرا رسد که اعتراضات علنی و جسورانه ی پراکنده و موضعی و محدود کنونی به اعتراضات پیوسته و مقاوم و مستمر عمومی تبدیل شود و به حیات این عهده ی تاریخی میهن ما برای همیشه و از ریشه پایان دهد.

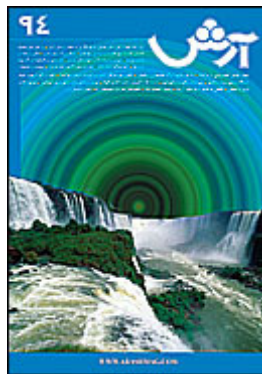
اما از آن چه که به مردم ما مربوط می شود برای رسیدن به چنین مرحله ای، به نظر من تنها راه، نافرمانی مدنی در تمام زمینه ها و استفاده از هر فرصتی، از جمله انتخابات ریاست جمهوری، برای گسترش و تشدید و سازمان دهی مبارزه در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی و روی کار آوردن یک جمهوری دموکراتیک لائیک است، و طبعاً این نافرمانی مدنی نمی تواند به روش و شیوه ی مبارزه ی منفی اعمال شود بلکه در مرحله ی کنونی مردم باید همه جا و با استفاده از هر فرصتی در صحنه حضور یابند و حضور خود را با طرح شعارها و خواست های

دموکراتیک بر دستگاه قدرت تحمیل کنند. برای مثال مردم می توانند در روزهای تاریخی مانند ۲۹ اسفند، سی تیر، ۲۸ مرداد و غیره به خیابان ها و کوچه های شهرها بیرون بیایند و با دادن شعارها و پخش تراکت های ضد استبدادی، خواست های خود را عرضه کنند؛ حتی همان طور که اتفاق افتاد، برای ابراز مخالفت با استبداد دینی می توان در روزهایی مانند چهارشنبه سوری به کوچه ها و خیابان ها و میدان های شهرها ریخت و نفرت خود را نسبت به حکومت استبدادی- ارتجاعی ابراز داشت و آن را فلج کرد.

مسلم است که در جریان این مبارزات مردمی، جریان های سیاسی دموکرات باید به سازماندهی پنهان و آشکار خویش به شکل ها و از راه های گوناگون شدت بخشند و به نحوی جدی در این مبارزات اثر بگذارند و آن را سازمان دهند. از جمله، انتخابات ریاست جمهوری آینده فرصت مناسبی است که ضمن تحریم مطلق و همه جانبه آن، همه ی مردم با حضور مستمر و طرح شعارهای دموکراتیک، چه به صورت پخش مخفی و علنی تراکت ها و یا برافراشتن تابلوها و پرچم ها و چه به صورت دادن شعار، تبلیغات انتخاباتی کاندیدهای درون نظام را، اعم از «اصول گرا» یا «اصلاح طلب» به یک رفراندوم علیه جمهوری اسلامی و به سود استقرار یک نظام دموکراتیک لائیک تبدیل کنند. در این انتخابات باید با حضور فعال در صحنه و مبارزه ی قاطع و شعارهای روشن و بدون ابهام، تمام برنامه ها و استراتژی هایی را که به نحوی قصد دارد اساس نظم را، حتی با اصلاحات و تغییرات جدی، حفظ کند به طور اصولی برخورد و آن ها را رسوا کرد.

شک نیست که در چنین شرایطی نیروهای استعماری منفعت طلب اروپایی از حمایت آشکار و پنهان حکومت استبدادی دینی دست بر خواهند داشت و دستگاه قدرت استعماری آمریکا نیز، به خاطر حفظ منافع خود در منطقه، نیازی به هجوم نظامی به کشور ما نخواهد دید، و هم چنان که مسئولان کنونی ممالک متحده ابراز می دارند، به ظاهر هم شده، و تا حدود زیادی نفع خود را در آن می بینند که از درگیری نظامی با جمهوری اسلامی بپرهیزند و در عوض، به صورت تاکتیکی هم شده، از استقرار دموکراسی در ایران دفاع کنند.

شک نیست که نیروهای مبارز دموکرات از تضادهای میان حکومت اسلامی با دنیای غرب، و بویژه آمریکا، و هر نوع حمایت نیروهای دموکراتیک جهان باید در راه سرنگونی جمهوری اسلامی و روی کار آوردن یک جمهوری دموکراتیک لائیک بهره برداری کنند اما برخلاف تصور بعضی جریان های بی پرستی کوتاه فکر و فرصت طلب و یا نیروهای آسان طلبی که از اختناق و ارتجاع بیست و پنج ساله به جان آمده و احساس خستگی و فرسودگی می کنند، مداخله ی نظامی خارجی، و بویژه آمریکا، جز پیچیده کردن امور و ایجاد هرج و مرج و عقب انداختن استقرار نظام دموکراتیک در کشور، نتیجه ی دیگری نخواهد داشت.



آرش ۹۴

مصدق، مرد سیاسی کاملاً تکرو باقر مؤمنی

آرام آرام مردن را آغاز میکنی
اگر به نواهای زندگی گوش فرا ندهی
اگر بردهء عادت خود شوی
اگر همیشه از یک راه مکرر بروی
آرام آرام مردن را آغاز کرده ای
اگر روزمرگی را تغییر ندهی
اگر رنگهای متفاوت به تن نکنی
اگر برای مطمئن در نامطمئن خطر نکنی

امروز زندگی را آغاز کن
امروز خطر کن
امروز کاری بکن
نگذار به آرامی بمیری.
پابلو نرودا

از هر تجربهء تاریخی می توان آموخت اما حتی موفق ترین تجربه را نیز نمی توان الگو قرار داد زیرا هر حادثهء تاریخی در شرایط زمانی و مکانی خاص خود جریان می یابد و طبعاً با حادثه ی دیگری در روند تاریخی متفاوت دیگر جریان می یابد نمیتوان همان تجربه را عیناً بکار برد. تجربهء ملی شدن نفت به رهبری مصدق نیز مقوله ای از همین گونه است که بیش از جنبه های مثبت آن از جنبه های منفی و نتیجهء ناموفق و شکست بار آن باید درس گرفت.

گذشته از اینها در جنبش ملی شدن نفت به رهبری مصدق، در واقع مبارزه منحصر به کوتاه کردن دست انگلستان از منابع نفتی ایران بود و مطلقاً از دموکراسی و مبارزه برای تحقق آن سخنی در میان نبود که بتواند برای جنبش آزادیخواهانه و عدالت طلبانه امروزی الگو قرار بگیرد. البته در جریان مبارزه موقعیت و نقش شاه و دخالت او در امور سیاسی و اجتماعی کشور برای مدتی محدود و ناگزیر تا حدودی تضعیف شد اما این امر صرفاً نتیجه و دنباله مبارزه با استعمار بود و ارتباطی با مبارزه برای تحقق واقعی دموکراسی در کشور نداشت.

در اولین سوال آرش، از استراتژی حکومت دکتر مصدق، و بصورتی عام تر، استراتژی "نهضت ملی"، و یا شاید بهتر است گفته شود "جبهه ملی"، سخن بمیان آمده است. اگر منظور از استراتژی وجود یک برنامه منسجم برای یک دوره معین و پیش بینی تاکتیک هائی برای پیشبرد این برنامه است تصور نمیتوان کرد که چنین نسبتی را بشود به دولت مصدق و جبهه ملی داد مگر اینکه اصطلاح استراتژی را به شعارهای "ملی شدن نفت" و "اصلاح قانون انتخابات"، یعنی برنامه اعلام شده مصدق، محدود کنیم که شعار دومی مطلقاً مسکوت ماند زیرا طرح و برنامه ای برای آن وجود نداشت و اولی نیز بعلت فقدان هرنوع برنامه ریزی مشخص و پیش بینی شده به شکست انجامید. آنچه هم به "جبهه ملی" مربوط می شود در واقع ترکیب و معجونیی از آدمهائی بود با وابستگی های فکری و سیاسی متفاوت که مصدق بیت بندو بست چند تن ناسازگار - چیست دانی؟ دولتی ناپایدار" بود و چنانکه همه می دانند در جریان پیشرفت و عمیق شدن مبارزه، و در نیمه راه ها، عده ای از این جبهه جدا شده و جز عده معدودی - آنهم با مواضع متفاوت - به مبارزه ملی و مصدق وفادار نماندند، حتی عده ای از آنها، مانند بقائی و سید ابوالقاسم کاشانی و همراهان آنها کارشان به همدستی با کودتاچیان و توطئه برای متوقف کردن جنبش ملی و سرنگونی دولت مصدق منجر شد.

اما خود مصدق، که می توان بعد از قوام السلطنه از او بعنوان سیاستمدار برجسته تاریخ معاصر ایران نام برد، به علت تفکر و روحیات و خصوصیات شخصی اش - برخلاف قوام که در نوسانات حوادث برای رسیدن به هدف با پیگیری و بدون هیچ ملاحظه ای به تاکتیک و راه حل های گوناگون و متضاد متوسل می شد - اهل این نبود که در برابر بن بست ها پایداری کند و به جستجوی راه های تازه ای برای برون رفت از بن بست بپردازد، بویژه اگر این راه ها پر از دست انداز و پیچ و خم باشند زیرا مصدق حفظ وجاهت ملی خود را برای پیگیری در مبارزه و تن دادن به بعضی عوارض نامساعد آن، از جمله بده بستان ها و عقب نشینی های مصلحتی، ترجیح میداد و گاه تا آنجا پیش میرفت که نه تنها صحنه مبارزه بلکه حتی خاک وطنش را هم ترک کند کمابینکه از همان دوران جوانی، چنانکه نوشته اند بارها و بارها در برابر حوادث نامساعد و مشکلات دست از فعالیت سیاسی شسته و تصمیم به مهاجرت از ایران گرفته است.

برای سوابق این روحیات و رفتارهای مصدق می توان به کتابهائی که کاملاً در ستایش او نوشته شده اند مراجعه کرد. از جمله یکی از ستایشگران سرسخت او با استناد به اسناد دست اول در این زمینه می نویسد مصدق به هنگام عزیمت به لاهه برای شرکت در جلسه دادگاه بین المللی در مورد دعوی ایران و انگلیس " گفته بود مطمئن است که بریتانیا در دیوان لاهه پیروز خواهد شد و از همین جهت تصمیم گرفته بود به دنبال اعلام رأی دادگاه لاهه علیه ایران از نخست وزیری استعفا کند و دیگر به ایران برنگردد"، و پیشنهادش برای تحویل گرفتن وزارت جنگ هم به همین خاطر بود زیرا مطمئن بود که شاه این پیشنهاد را قاطعانه رد خواهد کرد و او هم به همین بهانه از کار کناره خواهد گرفت. این پژوهشگر معروف از جمله یادآوری می کند که "مصدق در ۱۹۱۹ به هنگام انعقاد قرارداد و توثق الدوله یکباره تصمیم به مهاجرت به سویس گرفت و در سال ۱۳۲۶ هم در اعتراض به تقلب های انتخاباتی به احمدآباد رفت و گوشه نشینی برگزید"(۱).

مصدق حتی پس از اینکه استوکس نماینده دولت کارگری انگلیس رفتار گذشته و جاری شرکت نفت ایران و انگلیس را قویاً محکوم کرد و اعلام کرد که قرارداد پنجاه - پنجاه نیز با ایران دیگر منصفانه نیست" و ملی شدن نفت ایران را "هم از جانب خودش و هم به نیابت شرکت نفت ایران و انگلیس" قبول کرد(۲) ، باز هم از ادامه مذاکره برای تعیین سرنوشت نفت خودداری ورزید برای اینکه می ترسید ادامه مذاکره با انگلیسها و امریکائیها و گرفتن یک تصمیم مشخص در فضای سیاسی آن روز ایران به وجاهت ملی اش لطمه وارد آورد.

اما در مورد مسئله دموکراسی، مصدق، اگر چه ممکن است طبق معمول در مواردی سخن از مردم و دموکراسی گفته باشد اما در عمل یک مرد سیاسی کاملاً تکرو و مستبدالرأی بود. او که در شرایط کاملاً مساعد جهانی و سیاسی - اجتماعی داخلی، و بخصوص شکل و نیرو گرفتن جبهه ملی و وجود یک حرکت توده ای، و با اتکاء براینها مأمور اداره مملکت شد در تصمیم گیری هایش مطلقاً پای بند نظرات دیگران نبود کمابینکه اولین دولتش را بدون هیچگونه مشورتی با اعضای جبهه ملی، از همان سیاستمداران شناخته شده و قدیمی تشکیل داد. او در اکثر موارد با به اصطلاح مشاوران نزدیک خود و مسئولان جبهه ملی رفتاری مستبدانه و حتی تحقیرآمیز داشت. برای نمونه بعضی از نزدیکان او، هر کدام به دلایلی، با برگزاری رفراندوم معروف موافق نبودند اما او نه تنها به حرف آنان گوش نداد بلکه با آنها به نحو تحقیرآمیزی برخورد کرد و برای مثال به سنجابی گفت: "معلوم می شود جنابعالی امروز صبح چرس کشیده اید!"(۳) این طبیعت تکروی گاه او را به گفتن سخنان صدرصد غیر منطقی می کشاند کمابینکه در مجلس چهاردهم، در اسفند ماه ۱۳۲۲ علاوه بر او دو نفر دیگر از نمایندگان عضو حزب توده ایران در مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاء الدین اسم نویسی کرده بودند. مصدق از آن دو نفر خواست که "مخالفت خود را پس بگیرند" و گفت "اگر پس نگیرند من اینجا یک کلمه صحبت نخواهم کرد!" و پس از آنکه آن دو نماینده توده ای به احترام او مخالفت خود را پس گرفتند در اثبات حقانیت رفتار خویش این عبارت تاریخی را بر زبان آورد که "دفاع از وطن واجب عینی نیست ، واجب کفائی است. اگر یک نفر حاضر شد که دفاع از وطن بکند از گردن دیگران ساقط می شود!"(۴) یا وقتی یکی از وکلای منفرد جناح چپ در مجلس شورا بنام غلامحسین رحیمیان ماده واحده ای را مبنی بر لغو امتیاز نفت جنوب و قرارداد سال ۱۳۱۲ مطرح کرد مصدق با آن مخالفت کرد و حال آنکه خود او چند ماه پیش ماده واحده مبنی بر عدم اعطای امتیاز به شرکت های خارجی را بتصویب مجلس رسانده بود.

برای کوتاه کردن سخن، مطلب را با جمله ای از همایون کاتوزیان، همان نویسنده ستایشگر مصدق، به پایان می برم که "مصدق نیز مانند اغلب افراد و سازمانهای ایرانی در این زمان برنامه سیاسی جامعی نداشت... [او] در میان توده های سیاسی سازمان نیافته از پایگاه وسیعی برخوردار بود ... اما هرگز هنر و ابزار سازماندهی مردم و تبدیلشان به کانون قدرت برای خود نداشت".(۵) البته این نوع برداشت بنظر من بیشتر یک نوع توجیه بی اعتقادی مصدق به توده و سازماندهی آنهاست تا بیان واقعیت چرا که او، مگر بنا به مصلحت، به مردم و به سازمان های سیاسی بی اعتنا بود و جز در موارد استثنائی و بخاطر بهره برداری یکطرفه از آنها، به آنان مراجعه نمی کرد. او حتی در ۲۵ تیر ۱۳۳۰ "بدون اطلاع دوستان، همکاران، مشاوران یا وزیران کابینه [اش] استعفاء کرد بطوریکه سی نماینده جبهه ملی اصلاً نفهمیدند او استعفا داده است و نمیدانستند در برابر این عمل او چه کار بکنند. او حتی قبل از "ترک تهران بسوی احمدآباد برای مردم یک پیام رادیویی نفرستاد"(۶)، کاری که در روز ۲۸ مرداد نیز آگاهانه از آن غفلت کرد.

در مورد رابطه مصدق با نظام سلطنتی باید دانست که اولاً مصدق یک اشرافی لیبرال مشروطه خواه بود و علی رغم تمام درگیریها با دربار تا آخر به این عقیده وفادار ماند. "او واقعاً هم نمی خواست با شاه در بیفتد چون خواستار بقای نظام سلطنتی بود.(۷) او حتی "پس از کودتای ناموفق ۲۵ مرداد" دستور داد "اعلامیه هایی که مبنی بر اعلام جمهوری دموکراتیک به درو دیوار چسبانده بودند... همه را به فوریت از در و دیوار بکنند"(۸) برای اینکه قبلاً درست دو روز پس از سی تیر، یعنی در اول مرداد ۱۳۳۱ شرحی در پشت قرآن نوشته و پس از امضا آنرا برای شاه فرستاده بود. او در این یادداشت چنین سوگند خورده بود: "که دشمن قرآن باشم اگر بخوام برخلاف قانون اساسی عمل کنم. همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول کنم".(۹)

ثانیاً بنظر نمی رسد که یک تحلیل واقع بینانه از شرایط سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ بتواند مخالفت با نظام سلطنتی و اعلام جمهوری را ضروری و مناسب و موجه تشخیص دهد. البته در آنزمان بدرستی می شد توقع داشت که گفته شود شاه طبق قانون اساسی، فاقد مسئولیت است و باید سلطنت کند نه حکومت، بگذریم که مصدق در عمل با گرفتن مسئولیت وزارت جنگ تا حدودی محمد رضاشاه را در دخالت رسمی در امور اجرایی محدود کرده بود. اما شاید بتوان گفت که دولت مصدق میتوانست طی لایحه ای از مجلس بخواهد که تمام تغییراتی را که مجلس های گذشته در قانون اساسی مشروطیت بوجود آورده بودند باطل و تمام اختیارات اجرایی را که به مقام سلطنت تفویض کرده بودند لغو کند ولی باتوجه به روحیه مصدق و گرفتاریهای دولت او در آن زمان نمیتوان چنین توقعی از او داشت. با احتمال زیاد اگر جنبش اجتماعی - سیاسی بدنال مقاومت های دربار گسترش و تعالی پیدا می کرد و جنبه انقلابی به خود میگرفت اعلام نظام جمهوری خودبه خود به یک امر طبیعی تبدیل میشد که البته در آنزمان اجرای چنین شعاری و شعارهای اجتماعی - سیاسی پیشرفته تر دیگر در خور و متناسب با ظرفیت های مصدق و جبهه ملی بطور کلی نبود و تنها نیروهای چپ و رادیکال جامعه بودند که میتوانستند در این زمان مبارزه را در اجرای هدف ها و شعارهای پیشرفته تر ادامه دهند.

اما تأکید بر وجود نظام جمهوری در ایران در شرایط کنونی بهیچوجه ارتباطی با شرایط دوران مصدق ندارد زیرا با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و اقداماتی که پس از آن صورت گرفت و با تمرکز مطلق قدرت بصورت غیر قانونی در دست شاه نظام سلطنتی خود بخود مشروعیت خود را از دست داد و ثابت شد این نظام دیگر بهیچوجه نمی تواند در زمانه ما همخوانی و همسازی با یک نظام دموکراتیک و مردمی داشته باشد. به همین دلیل هم بود که انقلاب بهمن ۱۳۵۷ نقطه ختامي برآن نهاد. و اینک در واقع نظام "مشروطه سلطنتی" مانند همه نظام های غیر دموکراتیک دیگر به بایگانی تاریخ سپرده شده است.

در اشاره به تأمین حقوق اجتماعی زنان که یکی از اصول دموکراسی است باید گفت که پیشبرد و پیروزی هر مبارزه اجتماعی - سیاسی، از جمله همان مبارزه ملی و ضد استعماری که در سالهای دهه بیست در جنبش ملی شدن نفت و کوتاه کردن دست استعمار انگلیس از نفت ایران تجسم پیدا کرد، بدون حمایت وسیع و پایدار توده های مردم امکان پذیر و پایدار نخواهد بود، و توده ها نیز طبعاً جز در مواقعی که به منافع و خواست هاشان توجه شود یا به صحنه نخواهند آمد و یا اگر بیایند تا آخر در صحنه نخواهند ماند. البته معنای این حرف آن نیست که رهبری چنین مبارزه ای از همان آغاز بدنال طرح هدف نهائی و مبارزه در راه تحقق آن باشد اما به هر صورت یک رهبری آگاه موظف به داشتن یک برنامه دراز مدت است که در هر لحظه متناسب با امکانات موجود و امکاناتی که خود بخود بوجود می آورد به تناسب تعادل قوا ظرافت های تاکتیکی خاص خود را بکار ببرد.

جنبش ضد استعماری ملی شدن نفت اگر با اصلاحات در زمینه های مختلف همراه بود و منافع و خواسته های توده های وسیع مردم را تأمین می کرد به طور قطع می توانست حمایت آنان را تا پیروزی نهایی تأمین کند. اما همانطور که همایون کاتوزیان ستایشگر سرسخت مصدق نوشته است "رهبران جبهه ملی [و البته خود مصدق هم] ... از اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و توسعه هواداری نمی کردند و سخنی از اصلاحات ارضی و آزادی زنان بر لب نمی آوردند" (۱۰) باید گفت در طول دو سال و چهار ماه حکومت بر تلاطم مصدق تحولات و پیشرفت های اجتماعی و اقتصادی چندانی (خاصه به معنای فنی کلمه) صورت نگرفت. (۱۱)

در جنبش مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت، از جمله، زنان بدون هیچ تردیدی می توانستند نقش مثبت و فعالی بازی کنند و طبعاً جدی گرفتن زنان و توجه به حقوق و آزادی های مربوط به آنان می توانست نیروی قابل ملاحظه ای از آنان را به میدان بکشاند و همین امر جنبش را بیش از پیش تقویت کند. اما آیا در آن زمان و با توجه به موقعیت اجتماعی و ماهیت فکری - سیاسی مصدق و همراهانش چنین امری امکان پذیر بود؟ گفته شده است که در زمینه اصلاح قانون انتخابات "سازمان زنان" علنی حزب توده فعال بوده و از جانب "نیروی سوم و بخش زنان آن" نیز هیأتی برای تصویب حق رأی زنان با مصدق ملاقات کرد زیرا یکی از اشکالات این قانون بی توجهی به حقوق زنان در انتخابات به نمایندگی مجلس شورا بود ولی بقول مصدق "با اشاره به قدرت رهبران روحانیت و توسل به عرایض سنت گرایانه مردم" (۱۲) [؟] ، و یا شاید بهتر است گفته شود تحت تأثیر افکار و منش محافظه کارانه، از دنبال کردن قضیه خودداری کرد.

جلب دهقانان به جنبش ملی و حمایت آنان از این جنبش نیز بنظر من یک مسئله اساسی بود زیرا یکی از عناصر اصلی مخالف هر جنبش دموکراتیک، و حتی هر حرکت ضد استعماری، مالکین بزرگ بوده اند. این فشار اجتماعی، که بر اساس ماهیت طبقاتی خود قویاً ضد دموکراسی و همیشه ابزار قدرت های استعماری بوده، طبعاً بزرگترین مانع راه آزادی، ترقی و رهائی و استقلال میهن ما بوده است و جدی ترین راه مبارزه با آن برانداختن نظام ارباب - رعیتی و رها سازی دهقانان از قید استثمار و ستم ارباب ها بود ولی مصدق، بر اساس اندیشه و منش طبقاتی - سیاسی خودش، نمیتوانست در این زمینه به طور جدی وارد عمل شود. در نتیجه، وقتی قدرت ملکداران بزرگ دست نخورده ماند هیچ نوع اقدام اصلاحی، و از آنجمله اقدام در زمینه اصلاح قانون انتخابات، و یا حتی جریان صحیح دموکراتیک بر مبنای همان قانون موجود کهنه هم، کاملاً بی نتیجه ماند.

در مورد تغییر مناسبات ارضی، مصدق از جهات مختلف زیر فشار بود اما او نه میخواست و نه می توانست در این زمینه دست به اقدام جدی بزند. صادق انصاری یکی از اعضای هیئت مدیره "انجمن کمک به دهقانان"، که در واقع بیشتر نقش علنی شورای دهقانان حزب توده ایران را بازی میکرد، حکایت می کرد که هیئت مدیره این انجمن در ملاقات با مصدق به او پیشنهاد می کنند که طی تصویبنامه ای پنجاه درصد از سهم مالکانه کشاورزی به نفع دهقانان بکاهد و مصدق در پاسخ به آنان می گوید "از من توقع دارید که یک برنامه کمونیستی اجرا کنم؟! " و بقول یکی دیگر از حاضران در این ملاقات او پس از گفتن این جمله با خزیدن به زیر پتو و کشیدن آن بروی صورت خود آنان را مرخص می کند. البته مصدق در مرداد ۱۳۳۱ به تنظیم تصویبنامه ای تن داد که بموجب آن ۲۰ درصد از سهم مالکانه گرفته میشد و قرار بود که ده درصد آن به دهقانان پرداخت و ده درصد دیگر زیر نظر معتمدین ده خرج آبادی و عمران شود، که صد البته اجرای چنین طرحی نه تنها گرهی از کار دهقان و ده نمی گشود بلکه در حضور ارباب و قدرت او اساساً این طرح قابل اجرا نبود کماینکه این قانون هیچگاه اجرا نشد. قابل توجه اینکه چندین سال قبل دولت ائتلافی قوام در تابستان ۱۳۲۵ طی تصویبنامه ای ۱۵ درصد از سهم اربابی را به دهقانان واگذار کرد و چند سال بعد نیز دولت علی امینی - بدون هیچگونه حمایتی از طرف نیروهای سیاسی، و حتی در برابر کارشکنی های جدی آنان - و تنها با استفاده از شرایط مناسب خارجی و با جلب نیروی خود دهقانان، توانست اصلاحات ارضی را بصورت لغو مالکیت بزرگ ارضی و مناسبات ارباب - رعیتی عملی سازد.

اما در مورد سه سوال باقیمانده (۱۲) باید گفت اگر کسانی بخواهند برای تأمین حقوق کارگران و خلقهای ایران در یک نظام دموکراتیک رد پاتی در دوران مصدق بیابد و از آن بیاموزند بکلی از مرحله پرت هستند مگر اینکه دوستان آرش خواسته باشند با طرح این سوالات شیفگان و هواداران بی قیدو شرط مصدق را متوجه ساخته باشند که در دولت او در این دو زمینه کوچکترین توجهی به این مسائل نشده است که تصور نمیکم آنها هم بخواهند و یا بتوانند چنین ادعائی بکنند. درست است که مصدق در جلسه ۱۸ آذر ۱۳۳۲ مجلس چهاردهم پس از اعلام موجودیت دولت ایالتی فرقه دموکرات، این "نعمات ناموزون" را نتیجه "رفتار هیئت حاکمه" خواند و برای مقابله با آن مخالفان را به "تأمل و صبر" دعوت کرد ولی در عین حال توجه داد که اولاً "دولت خودمختار" اگر در مالکیت مانند امریکای شمالی و سوئیس هست با "رفراندم عمومي تشکیل" شده و ثانیاً "قانون اساسی ما امروز اجازه تشکیل چنین دولتی را نمی دهد". با اینهمه مصدق یادآور شد که "بنده هیچ

مخالف نیستیم که مملکت ایران دولت فدرالی شود... ولی هر قسم تغییری که در قانون اساسی داده شود باید با رفراندوم عمومی باشد". (۱۴) بیان جمله‌ای اخیر در آزمون بر اساس هر نوع مصلحتی هم صورت گرفته بود اما مصدق بعدها هیچگاه، و از جمله در دوران جنبش ملی شدن نفت، و شاید هم بعلت اینکه صورت و فرصتی پیش نیامد، اظهار نکرد.

اما آنچه بنظر این حقیر در مورد مسئله خلقهای ایران مربوط می شود باید بیاد آورم که پیش از پیدا شدن سرو کله حکومت استبدادی رضا شاه، ایران به نام "ممالک محروسه" نامیده میشد که یک مجموعه جغرافیایی متشکل از ایالات و ولایات بود و این واحد ها غالباً بر اساس خصوصیات فرهنگی - تاریخی خاص خود، و در بعضی جاها بخصوص زبان و لهجه مردم آن شکل گرفته بود مانند گرگان و استرآباد، مازندران، آذربایجان، گیلان، کردستان، عربستان (خوزستان امروزی)، لرستان، فارس، خراسان، بلوچستان و ... و این "ممالک" که در "محروسه" واحد ایران جمع آمده بودند، در عین حال که در یک پیوند پیوسته تاریخی و سرنوشت مشترک با یکدیگر و با حکومت مرکزی ایران و در برابر آن جوابگو بودند ولی در موارد بسیار نیز استقلال عمل داشته، بخصوص در سالهای درگیری جنبش مشروطه، که انجمن های ایالتی و ولایتی شکل و قوت گرفته توانستند جنبه مردمی دموکراتیک این استقلال عمل را عمیق تر کنند. این ترکیب البته از آزمون تا کنون دستخوش تغییراتی طبیعی و مصنوعی شده که بعضی از این تغییرات مصنوعی در زیر فشار انجام گرفته که هنوز هم کاملاً جا نیفتاده اند ولی بعضی از این تغییرات از تحولات طبیعی تاریخی ناشی شده اند که بازگشت آنها به تاریخ گذشته، آنهم بصورت مصنوعی و در زیر فشار نمیتواند معقول باشد.

به هر حال آنچه مربوط له زمانه ماست اصول دموکراسی حکم می کند که ایالات و ولایات ایران براساس شرایط اجتماعی - تاریخی - فرهنگی کنونی سازمان یابند و در یک مجلس موسسان کشوری محدوده های استقلال عمل مخلی خود را در زمینه های اداری - فرهنگی و حدود روابط خویش را با یکدیگر و با حکومت مرکزی تنظیم کنند.

باید گفت که یک سوسیالیست انترناسیونالیست که در شرایط تسلط یکجانبه امپریالیسم بر جهان کنونی واقع بینانه به مسئله خلقها نیاندیشد در عین حال که بطور جدی طرفدار حقوق ملیت ها و خلق هاست پیوند تنگاتنگ دوستانه انسانی میان ملت ها و خلق ها برای تقویت هر چه بیشتر مبارزه علیه امپریالیسم جهانی و استقرار سوسیالیسم در جوامع مختلف انسانی تکیه میکند. باین ترتیب جریان هائی که با جعلیات باصطلاح تاریخی شوینیسم قلابی کینه و نفرت میان خلق ها و ملت ها را، به هر عنوان و به هر شکل دامن میزنند و در عین حال با نادیده گرفتن پیوندهای تاریخی - فرهنگی به تبلیغ تجربه های جغرافیائی میان اجتماعات انسانی دامن میزنند دانسته یا نندانسته به تقویت حاکمیت استبدادی سرمایه داری و ستم طبقاتی در درون واحدهای موجود جغرافیائی ایران و اسارت خلقهای آن در زنجیر امپریالیسم جهانی عمل میکنند، یک سوسیالیست واقعی، انترناسیونالیست و هومانیتست است و تمام توان خود را علیه سرمایه داری و امپریالیسم جهانی، و توطنه های آن برای تفرقه و تجزیه این ج.امع و گسترش چند دستگی و دشمنی و درگیری میان آنها و تسلط بر آنها، بکار میبرد و مبارزه خود را بر تقویت دوستی و پیوند میان جوامع انسانی پایه گذاری میکند.

بر این اساس در ایران امروز هر نوع تلاش برای تبلیغ و شوینیزم کرد و ترک و عرب و ترکمن و فارس و بلوچ و لر و غیره و ایجاد نفاق و کینه میان اجتماعات متشکله آن و جدائی و استقلال قطعات آن از یکدیگر بی تدبیری مطلق سیاسی است و نه تنها به آزادی و استقلال آنها کمک نمیرساند بلکه اینگونه تلاشها تنها به سلطه دیکتاتوری سرمایه داری و حتی قدرت های عقب مانده محلی و ایجاد فاصله طبقاتی و فقر و عقب ماندگی توده ها در داخل و تسلط امپریالیسم و غارت منابع ثروت قطعات جغرافیائی و ملی جداگانه منجر می شود. به این اساس تمامیت ارضی ایران و اتحاد مستحکم خلقهای آن با حفظ منافع و تامین خواسته های جداگانه و برحق هر یک از آنان شعار اصلی هر انسان دموکرات، اعم از ناسیونالیست یا کمونیست، در شرایط تاریخی کنونی جهان باید باشد.

اما در مورد مبارزه "علیه استعمار نو" باید دانست، همانطور که در سوال هم آمده، در واقع مصدق "برای حل مسئله نفت آمده بود و پنجه در پنجه استعمار انگلیس انداخت که یک "استعمار کهنه" بود. مصدق، مانند بسیاری ایرانی های ناسیونالیست قدیمی، که استعمار را تنها در وجود بریتانیای کبیر دیده و یافته بودند "استعمار نو" را، که مظهر آن ایالات متحده آمریکا بود، نمیشناختند. بسیاری از اینان در جریان جنگ جهانی از همان فرادای جنگ به آمریکا بصورت نیروی نجات دهنده مینگریستند و یکی از راههای نجات از استعمار کهنه انگلیس را در یاری گرفتن و حتی پادرمیانی و مداخله "دنیای جدید" در امور سیاسی کشور تلقی میکردند. در مطبوعات و محافل سیاسی ایران در سالهای پس از جنگ دوم جهانی همه جا و به اشکال گوناگون، و با توسل به استقلال های انتزاعی و کوتاه بینانه، درباره ماهیت آزاد کننده و یاری گرفتن از این امپریالیسم جدید برای نیل به استقلال و آزادی کشور داد سخن میدادند و در این میان تنها حزب توده ایران و صاحب نظران آن بودند که برپایه تحلیل مارکسیستی و به سائقه سیاسی، که در عین واقع بینی ملهم از پیوند معنوی - فکری با دنیای سوسیالیستی موجود بود، تلاش می کردند تا هموطنان ایرانی خود را با ماهیت نواستعماری ایالات متحده آشنا کنند و از افتادن در دامی تازه پرهیز دهند.

در مورد مصدق نیز، چنانکه معلوم است بهیچوجه از مجموعه رفتارها و گفتار های او در دوران زمامداریش نمیتوان دریافت که او دید روشنی از ماهیت استعماری و امپریالیسم آمریکا داشته و به آن توجه کرده بلکه برعکس برای حل مسئله نفت کاملاً به سیاستهای دولت آمریکا دل بسته بود. شک نیست که هر سیاستمدار ورزیده و کار آگاه ایرانی، حتی اگر به ماهیت استعماری آمریکا هم عمیقاً پی برده بود، میتواند و بایست برای رسیدن به هدف های استقلال طلبانه و آزادیخواهانه خود از تضادهای موجود و محدود آن زمان میان امپریالیستهای آمریکائی و انگلیسی، و همچنین از هر نوع تعادل یا عدم تعادل قوا میان دولتهای نیرومند آن زمان استفاده جوید اما تا آنجا که از ظواهر امر فهمیده می شود مصدق خوشبینانه تکیه اصلی خود را در مبارزه با استعمار انگلیس به یاری دولت آمریکا نهاد و به همین دلیل هنگامیکه این دولت از ترس پیشرفت جنبش توده ای در ایران، سیاست خود را تغییر و ضمن همسو کردن سیاست خویش با دولت بریتانیا از حمایت مصدق دست برداشت، او که از پیش بینی چنین تغییری عاجز بود خود را تنها و در بن بست یافت و پرچم مبارزه را بر زمین نهاد و ملتی را که چشم به او دوخته و امید به او بسته بود دست بسته در چنگال استعمار و استبداد رها کرد.

در واقع با شکست مبارزه دولت مصدق و جبهه ملی برای ملی کردن نفت و نفی قدرت اقتصادی و سیاسی استعمار بریتانیا بر هر مبارز سیاسی سطحی نگر نیز معلوم شد که مردم جهان اینک با استعمار نو و تازه نفس آمریکا رودرو هستند که با عطشی تازه و سیری ناپذیر برای تسلط بر کشورهای چون کشور ما پا به عرصه نهاده و تنها راه مقابله با آن نیز بسیج توده ها و تکیه بر فعالیت آگاه و سازمان یافته آنها برای استقرار دموکراسی و سوسیالیسم خواهد بود.

دی ماه ۱۳۸۳

۱ - رجوع شود به صفحه ۲۲۲ و بعضی صفحات دیگر کتاب "مصدق و نبرد قدرت" نوشته همایون کاتوزیان.

۲- رجوع شود به صفحات ۲۲۳ و ۲۲۴ کاتوزیان.

۳- ص ۳۴۰ - ۳۴۱ کاتوزیان

۴- ص ۴۱۸ باقر عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب

۵- ص ۱۱۶ کاتوزیان

۶- ص ۲۳۳ همانجا

۷- ص ۳۲۸ همانجا

۸- ص ۴۳۵ همانجا

۹- ص ۳۲۸ باقر عاقلی

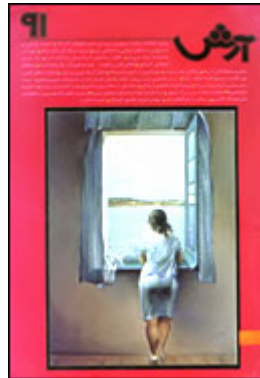
۱۰- ص ۲۰۶ کاتوزیان

۱۱- ص ۲۵۵ همانجا

۱۲- صفحات ۲۴۶- ۲۴۷ همانجا

۱۳- حمایت از کارگران، حقوق ملیت ها و مبارزه ضد استعماری

۱۴- صفحات ۲۰۵- ۲۰۶ سیاست موازنه منفی ... ، حسین کی استوان، جلد دوم، بهمن ۱۳۲۹



آرش ۹۱ پیامبر اسلام و زنان حرم او باقر مؤمنی

یکی از مسائلی که در تعالیم قرآنی و زندگی محمد پیامبر اسلام جای برجسته‌ای دارد مسئله‌ی «زن» است تا آنجا که یکی از طولانی‌ترین سوره‌های قرآن، که شامل ۱۷۶ آیه‌ی طولانی است به نام «نساء» یا زن خوانده شده که ۳۵ آیه‌ی اولیه‌ی آن در باره‌ی موقعیت زن در اجتماع و خانواده و ارتباط او با شوهر و مردان دیگر و احکام مربوط به وظایف و حقوق زنان نوشته شده است. البته علاوه بر این‌ها آیه‌های فراوان دیگری نیز در این باره به صورت پراکنده در سوره‌های دیگر آمده، برای مثال در سوره‌ی ۲۳ مدنی بیش از ۵۰ آیه، در سوره‌ی ۲ مدنی «بقره» ۲۲ آیه، در سوره‌ی ۲۴ مدنی نور ۱۵ آیه، در سوره‌ی ۶۵ طلاق ۷ آیه، در ۵۸ مجادله ۴ آیه و در سوره‌ی ۶۰ مدنی ممتحنه ۳ آیه در این باره نازل شده است.

اما قسمت قابل ملاحظه‌ای از آیه‌های قرآن به رابطه‌ی محمد با زنان اش اختصاص داده شده که در این مورد نیز، مانند موارد دیگر، او از امتیاز خاصی نسبت به مردان و سایر مؤمنان برخوردار است، و این امتیاز، البته مانند سایر امتیازات اجتماعی او، ناشی از قدرت و حاکمیت او در مدینه است و گرنه پیش از آن در مکه، یعنی هنگامی که قرآن هنوز از او به عنوان یک بشر معمولی یاد می‌کند، زندگی زناشویی و خانوادگی او نیز مانند افراد معمولی و حتی بسیار پرهیزکارانه‌تر از معمول بود زیرا او در این‌جا در جوانی با زنی چهل ساله به نام خدیجه، که یکی از ثروتمندترین زنان مکه و پانزده سال از او بزرگتر بود ازدواج کرد و این ازدواج به پرهیزکارانه‌ترین و نجیبانه‌ترین وجهی بیست و پنج سال طول کشید که با مرگ خدیجه پایان یافت و حتی تا دو سال پس از آن هم، تا هنگامی که در مکه بود ازدواج نکرد.

به هر حال، پیش از هر چیز باید دانست که به موجب حکم صریح قرآن تعداد زنان شرعی یک مسلمان حداکثر به چهار تن محدود شده است و حال آنکه محمد از شمول این قانون مستثنا بوده و در مورد تعداد زنان عقدی چنین محدودیتی برای او وجود نداشته و چنان‌که نوشته‌اند «مجموعه زنانی که رسول خدا صلی‌الله علیه و آله با آنها ازدواج فرموده سیزده تن»، و به روایتی دیگر بین ۲۱ تا ۲۳ تن بوده‌اند. (۲) و «هنگام بیماری آن حضرت نه تن بودند» (۳) البته پیامبر دو تن از این زنان را بیش از هم بستری طلاق می‌گوید زیرا دیگر زنان او برای جلوگیری از این ازدواج‌ها دسیسه می‌کنند و به این دو زن یاد می‌دهند که وقتی محمد نزد آنان می‌آید به او بگویند: «از تو به خدا پناه می‌برم.» و او به دنبال شنیدن این عبارت می‌گوید: پناه برنده‌ی به خدا در امان است»؛ پس از گفتن این جمله آنها را بخانه‌هایشان بر می‌گرداند (۴).

به هر حال علاوه بر امتیاز محمد در مورد نامحدود بودن تعداد همسران، مطالب فراوان دیگری نیز در قرآن وجود دارد که به رابطه‌ی محمد با زنان اختصاص داده شده است؛ برای مثال می‌توان از ۲۵ آیه از ۷۳ آیه‌ی سوره‌ی ۳۳ مدنی احزاب یاد کرد که در آنها بتفصیل در این باره سخن رفته و در یکی از آنها از قول خدا گفته می‌شود:

«ای پیامبر، زانی را که مهرشان را داری بر تو حلال کردیم و آنها که به عنوان غنائم جنگی خدا به تو ارزانی داشته و تو مالک آنها شده‌ای، و نیز دختر عموهایت و دختر دایه‌هایت و دختر خاله‌هایت که با تو هجرت کرده‌اند بر تو حلال کردیم (۳۳، ۵۵). چنان که ملاحظه می‌شود، در این قسمت از آیه هیچ محدودیتی از لحاظ تعداد زنانی که محمد می‌تواند به عقد خود درآورد وجود ندارد. اما علاوه بر این در دنباله‌ی آیه گفته می‌شود که اگر زن مؤمنی هم خودش را به پیغمبر تفویض کند، در صورتی که پیغمبر دلش خواست می‌تواند او را به زنی بگیرد.

می‌دانیم که به حکم قوانین اسلامی هیچ مسلمان‌ی حق ندارد بدون دادن کابین یا مهریه زنی را به همسری بگیرد اما خدا در این مورد نیز برای محمد استثناء قائل شده است، به این ترتیب که اگر زن مؤمنی خود را به پیامبر هبه یا هدیه کرد، در صورتی که محمد اراده کند می‌تواند بدون پرداخت کابین یا او ازدواج کند. در عین حال برای آن که جایی برای سوء تفاهم و یا اعتراض مؤمنان باقی نماند از قول خدا خطاب به پیامبر به تأکید گفته می‌شود که «ما می‌دانیم که در باره‌ی زنان و کنیزان سایر مؤمنان چه حکم کرده‌ایم» و یاد آوری می‌شود که «این حکم به تو اختصاص دارد و برای آن صادر شده که برایت ناراحتی و عسرتی پیش نیاید».

البته شش سال بعد، یعنی در سال هفتم هجری به قول یکی از مفسران (۵) خدا به همسران محمد رحمت می‌آورد و برای پاداش دادن به آنان، خطاب با پیامبرش آیه نازل می‌کند که «از این پس دیگر نه زنی بر تو حلال خواهد بود و نه حق داری به جای یکی از زنان زن تازه‌ای بگیری حتی اگر شیفته و دلباخته‌ی زیبایی او هم شده باشی. و این زمانی بود که او نه زن عقدی داشت و تازه با زن محصنه‌ای بنام مؤلیکه ازدواج کرده بود» (۶) با این همه، پس از صدور حکم هم، ازدواج با زانی که به عنوان «غنیمت» به دست محمد می‌افتادند هم چنان از این قاعده مستثنا بود (۲۳، ۵)؛ و باستناد همین قسمت از آیه بود که پیامبر یک سال بعد ماریه‌ی قبطیه را -در سال ۶۳۰ میلادی- به تملک خود درآورد؛ و نوشته‌اند که ماریه «کنیزکی قبطی بود که از طرف مقوقس [فرمانده مسیحی اسکندریه‌ی مصر] به حضرت رسول (ص) اهدا شد و از وی فرزندی بنام ابراهیم دنیا آمد، که در همان شیرخوارگی از دنیا برفت» (۷)

از استثنائات دیگری که خدا در امر زن گرفتن برای محمد قائل شد، وحتا او را در این زمینه تحریک و تشجیع کرد ازدواج او با همسر پسرخوانده‌اش بود. قضیه از این قرار بود که پیغمبر به زن پسرخوانده‌ی خودش زید، دل بستگی پیدا کرد ولی می‌کوشید تا بر این میل مهار بزند، و با این که زید پس از اطلاع از عشق پدرخوانده‌ی خود حاضر شد زنش را برای رضای خاطر او طلاق گوید محمد، ظاهراً به علت ترس از سرزنش و بدگویی مردم، او را از این کار باز می‌داشت زیرا، چنان که از فحواي کلام قرآن نیز معلوم می‌شود، در سنت اعراب ازدواج با همسر پسر ممنوع شناخته می‌شده اما در این‌جا فرشته‌ی وحی مداخله می‌کند و با نزول آیه‌ای به پیامبر فرمان می‌دهد تا بدون هیچ ترس و بیمی از تن‌های دیگران زینب را به نکاح خود درآورد:

«تو به آن مرد که خدا نعمت‌اش داده بود و تو نیز نعمت‌اش داده بودی گفتی زنت را برای خود نگاه دار و از خدا بترس در حالی که در دل خود آنچه را خدا آشکار ساخت پنهان کرده بودی و از مردم می‌ترسیدی، حال آن که سزاوارتر این بود که از خدا بترسی» بعد هم گفته می‌شود که «چون زید کام خود را از او گرفته او را به همسری تو درمی‌آوریم» (۲۷، ۳۳) پس از صدور این فرمان هم مردم را صریحاً از داوری در باره‌ی محمد منع می‌کند و خطاب به آنان با قاطعیت می‌گوید که پیامبران در کارهایی که انجام می‌دهند مجاز و مختارند و وظیفه‌ای هم ندارند که به کسی حساب پس بدهند: «بر پیامبر در انجام دادن آنچه خدا بر او مقرر کرده حرجی نیست هم چنان که خدا برای پیامبران پیشین نیز چنین سنتی نهاده بود؛ و فرمان خدا فرمانی است قطعی و تغییر ناپذیر (۳، ۲۸). این سنت خدا است در حق همه کسانی که پیام‌های خدا را می‌رسانند و از او می‌ترسیدند و جز خدا هم از هیچ کس نمی‌ترسیدند؛ و تنها خدا است که به حساب‌های آنها رسیدگی می‌کند (۳۳، ۲۹). پس از این احکام هم تأکید می‌شود که چون خدا و پیامبرش در کاری حکم کردند مؤمنان را در آن کار مطلقاً اختیاری نیست و هر که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند سخت در گمراهی افتاده است (۳۳، ۳۶)؛ و بالاخره برای این که موضوع به طور قطع پایان گیرد، قرآن «پسرخواندگی» را امری مجازی می‌خواند و حکم صادر می‌شود که چون «خدا در درون هیچ مردی دو قلب نهاده» فرزند خواندگان هم نمی‌توانند فرزندان واقعی تلقی شوند و این که می‌گویند فرزند خواندگان هم چون فرزندان هستند «سخنانی است که مردم بر زبان جاری می‌سازند و حال آن که گفتار حق از آن خداست و اوست که به راه راست هدایت می‌کند» (۳۳، ۴). علاوه بر این چون پدر زید، که از اشراف قبیله‌ی کعب بود، او را از فرزندی خود نفی کرد و پیامبر او را بنام خویش «زید بن محمد» خوانده بود، آیه نازل می‌شود که از این پس «پسر خواندگان را به نام پدرانشان بخوانید که نزد خدا به عدل نزدیک‌تر است؛ و اگر پدرانشان را هم نمی‌شناسید آنان را برادران دینی و دوست خود بدانید؛ اگر از این پیش هم در این باره خطایی مرتکب شده‌اید مورد بازخواست قرار نخواهید گرفت» (۳۳، ۵)؛ و بعد هم برای این که جای هیچ گفت‌وگویی باقی نماند مشخصاً در مورد رابطه‌ی محمد و زید به تأکید گفته می‌شود که «محمد پدر هیچ يك از مردان شما نیست؛ او فقط رسول خدا و خاتم پیامبران است» (۳۳، ۴)

اما علاوه بر این‌ها محمد در رابطه خصوصی و زن و شوهری با همسران‌اش نیز از امتیازاتی برخوردار است که دیگر مؤمنان از آنها بی‌بهره‌اند. برای مثال در خانه‌ی يك مسلمان هیچ زن «سوگلی»، یعنی زنی که از جهتی بر زنان دیگر امتیاز و برتری داشته باشد، وجود ندارد (۹) و قرآن همه جا مؤمنان را در رفتار با زنان‌شان از همه‌ی جهات و از جمله هم‌خواهگی با آنان به مراعات عدالت فرا می‌خواند و آنان را موظف می‌سازد که در هم‌خواهگی با همسران خود به يك سان رفتار کنند و میان آنان تبعیضی قائل نشوند، و حتا تأکید می‌کند که «اگر می‌ترسید که نتوانید با آنان به عدالت رفتار کنید بیش از يك زن نگیرند» (۴ نساء، ۳). خدا البته می‌داند که ممکن است مردی نتواند همه‌ی زنان‌اش را يك سان دوست بدارد و در این مورد زیاد سخت‌گیری نمی‌کند با این همه یادآور می‌شود که حتا در این صورت هم مرد حق ندارد يك بار به سوي یکی از زنان میل کند و یکی دیگر را به حال خود رها کند (۴، ۱۲۹). با این‌همه محمد از این قاعده هم استثنا است و این مطلب در آیه‌ی ۵۱ همان سوره احزاب به تفصیل توضیح داده شده است:

«نوبت هر کدام از زنان را می‌خواهی عقب بینداز و هر کدام را که می‌خواهی با خود نگاه دار و اگر آنها را که از خود رانده‌ای پیش خود خواندی ایرادی بر تو وارد نیست.» به علاوه زنان «از این کار تو باید شادمان باشند و غمگین نشوند و از آنچه که به آنها ارزانی میداری باید خوشنود باشند»

چنان که معلوم است همسران پیامبر خدا بشکرانه‌ی موهبتی که از لحاظ همسری با او نصیبشان شده است با زنان معمولی تفاوت دارند و در برابر این مزیت بزرگ که همسر رسول خدا شده‌اند باید مقررات خاصی را مراعات، و چنان که گفته شد محرومیت‌ها و محدودیت‌هایی را نیز تحمل کنند: اینان باید خود را از هر نوع آلودگی بدور نگاه دارند و نباید مانند عصر جاهلیت در کوچه‌ها و بیرون از خانه بگردند و جلوه فروشی و دل‌ریایی بکنند. باز هم به قرآن مراجعه کنیم:

«ای زنان پیامبر، شما مانند دیگر زنان نیستید. پس، از خدا بترسید و با ظرافت و مهربانی سخن نگویند تا مردی که بیمار دل است در شما طمع ببندد.» (۲۳، ۳۳) «در درون خانه‌های خود بمانید و هم چون دوران جاهلیت زینت‌های خود را نشان ندهید... چرا که خدا می‌خواهد زشتی و پلشتی را از شما دور کند و شما را پاک نگاه دارد.» (۲۳، ۳۳) کار زنان پیامبر عبادت خدا در درون خانه‌هاشان است: «آن چه را از آیات خدا و حکمت در خانه‌هاشان تلاوت می‌شود به خاطر بسپارید و ذکر کنید.» (۳۳، ۳۴). خدا هم چنین از محمد می‌خواهد که به زنان و دختران خود، و هم چنین به زنان مؤمنان، بگوید که خود را در چادر فرو پوشند زیرا به این ترتیب ناشناخته میمانند و مورد آزار واقع نمی‌شوند (۳۳، ۵۹). پس اگر خدا و پیامبر او و سرای آخرت را می‌خواهید خدا پاداشی بزرگ به شما خواهد داد (۳۳، ۲۹). هر يك از زنان محمد به فرمان‌برداری خدا و پیامبرش مداومت ورزند و کارهای شایسته کنند از خدا پاداشی دو برابر خواهند یافت و برای آنها رزقی نیکو آماده شده است (۳۳، ۳۱). بر عکس هر يك از آنان مرتکب کاری زشت و درخور مجازات شود خدا او را دو برابر دیگران مجازات خواهد کرد (۳۳، ۳۰).

به جز این‌ها، مؤمنان حق ندارند با زنان پیامبر از نزدیک رو در رو گفت و گو کنند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید وقتی از زنان پیامبر چیزی می‌خواهید از پشت پرده بخواهید که این کار هم دل‌های شما و هم دل‌های آنان را پاک نگاه می‌دارد (۳۳، ۵۳). نکته‌ی دیگر این که هیچ يك از زنان پیامبر پس از جدایی از او و یا پس از مرگ او حق ندارند ازدواج کنند و هیچ مرد مؤمنی نیز حق ندارد با آنان ازدواج کند زیرا این کار روح پیامبر را می‌آزارد و مؤمنان را نرسد که پیامبر خود را بیازارند. «آنها هیچ‌گاه حق ندارند همسران او را پس از او به زنی بگیرند زیرا این کار نزد خدا گناهی بزرگ است» (۳۳، ۵۳) و سرانجام حکم صادر می‌شود که «پیامبر از مؤمنان نسبت به خودشان برتر است و زنان‌شان مادران مؤمنان هستند» (۳۳، ۶) و چون ازدواج پسر با مادر حرام است به این ترتیب راه هر نوع ازدواج میان مؤمنان و زنان پیامبر برای همیشه و به طور قطع بسته می‌شود.

جالب است یادآوری شود که همانطور که قبلاً گفته شد برای این که ازدواج محمد با زن پسرخوانده‌اش مجاز شناخته شود گفته می‌شود که محمد پدر هیچ یک از مؤمنان نیست در حالی که برای ممنوع کردن زنان‌اش از ازدواج دوباره، هم‌هی آنها را مادران مؤمنان می‌خواند.

با این همه آنچه باید دانست اینست که علیرغم احکام غلاظ و شداد خدا در مورد رفتار زنان پیامبر، بسیار اتفاق می‌افتد که زنان او با کارها و تقاضاهای خود او را ناراحت و آزرده می‌ساختند. برای مثال چنان که نقل کرده‌اند پس از قتل‌عام یهودیان بنی قریظه و مصادره ی اموال آنها در سال پنجم هجری زنان محمد توقع داشتند که پیامبر آنها را هم چون زنان پادشاهان، از طلا و جوهراتی که به غنیمت گرفته شده بود غرق زینت آلات کند و چون او، به هر دلیل، از این کار سر باز می‌زد او را دوره کرده و زیر فشار قرار دادند، و در این‌جا بود که خطاب به پیامبر این آیه نازل شد که از همسران نافرمان خود چشم به پوش و آنان را طلاق بده و به آنان بگو اگر زندگی دنیایی و زینت‌های آن را ترجیح می‌دهید بیایید تا شما را از آن بهره‌مند سازم و به خوبی و خوشی طلاقتان بدهم» (۳۳، ۲۸، ۱۰)

مورد دیگر از این‌گونه، مربوط به ماجرای است که به تحریم ماریه‌ی قبطیه از جانب محمد منجر می‌شود. به موجب یکی از روایات محمد با ماریه‌ی قبطیه در خانه‌ی عایشه با حفصه هم‌خوابگی می‌کند و چون حفصه از این کار با خبر می‌شود محمد سوگند می‌خورد که از این پس نزدیکی با ماریه را تحریم کند و از حفصه می‌خواهد که این راز را با هیچ کس در میان نگذارد. اما حفصه این راز را در نزد عایشه فاش می‌کند و پیامبر از طریق وحی از این سخن با خبر می‌شود. (۱۱)

این داستان، طبق معمول قرآن، بدون ذکر نام زنان پیامبر و به صورتی مبهم در سوره‌ی ۶۶ تحریم، که به تمامی به همین ماجرا اختصاص یافته چنین توضیح داده شده:

«اتفاق افتاد که پیامبر رازی را با یکی از زنان خود در میان نهاد، و چون آن زن این راز را با یکی دیگر از همسران شوهرش باز گفت خدا پیامبر را از کار او آگاه ساخت.» (۶۶، ۳). اما پیش از هر چیز قرآن حکایت از آن دارد که منبع وحی محمد را از این که ماریه را تحریم کرده به سختی سرزنش می‌کند و با خطاب عتاب آمیز به او می‌گوید: «ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر خشنود ساختن زنان بر خود حرام می‌کنی؟» و او را موظف می‌کند تا خود را از قید سوگندی که برای تحریم ماریه خورده آزاد سازد. و به او اطمینان می‌دهد که خدا حکمت کارها را بهتر از هر کسی می‌داند (۶۶، ۲۸، ۱۲)

در عوض خدا خطاب به آن دو زن، که یکی دختر ابوبکر و دیگری دختر عمر است، به آنان توصیه می‌کند که «اگر شما دو زن توبه کنید برایتان بهتر است زیرا دل‌هایتان از حق باز گشته است. و اگر برای آزار پیامبر هم دست شوید خدا یاور اوست و نیز جبرئیل و مؤمنان شایسته و فرشتگان از این پس یاور او خواهند بود» (۶۶، ۴)؛ و با این که قبلاً محمد را از ازدواج با زن عقدی تازه ممنوع کرده بود در این‌جا با تهدید به این دو زن خطاب می‌کند که «اگر او شما را طلاق دهد پروردگارش به جای شما زانی بهتر از شما، چه شوهر کرده و چه باکره، به او خواهد داد؛ زانی مسلمان، مؤمن، فرمانبردار، توبه کننده و اهل عبادت و زانی که روزه می‌گیرند.» (۶۶، ۵) و بعد هم پس از این تهدیدها به بعضی زنان «خائن» پیامبران پیشین و برخی زنان صالح اشاره می‌کند و کیفر خیانت اولی‌ها و پاداش ایمان دومی‌ها را از جانب خود، به رخ آنان می‌کشد تا بیشتر بترسند و از توطئه و تهدید علیه پیامبر و آزار او دست بردارند و تصور نکنند که چون زن پیامبر هستند از مجازات مصون خواهند بود:

«خدا برای کافران زن نوح و لوط را مثل میزند که هر دو در نگاه دو تن از بندگان صالح ما بودند و به آن دو خیانت ورزیدند، و آن پیامبران نتوانستند از زنان خود دفع عذاب کنند و گفته شد که با دیگر خائنان به آتش درآیند. بر عکس خدا در مورد زانی که ایمان آورده‌اند زن فرعون را مثال می‌آورد آن زمان که گفت: «ای پروردگادر من، برای من در بهشت نزد خودت خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش نجات ده و از دست مردم ستم‌کار برهان» (۶۶، ۱۱) و هم چنین مریم دختر عمران را مثال می‌زند که «شرم‌گاه خویش را نگاه داشت و ما از روح خود در او دمیدیم و او کلمات پروردگار خود و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از فرمان‌برداران بود» (۶۶، ۱۲)

حادثه‌ی دیگری که در ارتباط با زنان محمد پیش آمده و در تاریخ او ثبت شده و در قرآن نیز جای برجسته‌ای را اشغال کرده، ماجرای اتهام رابطه‌ی میان عایشه و صفوان یکی از سپاهیان اسلام است که بیش از پانزده آیه از سوره‌ی ۲۴ مدنی نور به آن اختصاص یافته است. توضیح آن که پیامبر اسلام هر بار که به جنگ می‌رفت یکی از زنان خود را، بقید قرعه انتخاب می‌کرد و همراه خود می‌برد. یک بار نیز در جنگ با بنی مطلق که در سال ۶۲۶ میلادی برابر با سال ششم هجری اتفاق افتاد عایشه همراه او بود. در هنگام بازگشت به مدینه پیامبر فرمان داد که لشکریان در شب حرکت کنند. در این شب عایشه یک بار برای قضای حاجت از لشکر دور افتاد و سپس چون متوجه شد که گردن‌بندش گم شده به جستجوی آن باز گشت و چون آن را یافت و به سوی اردو بازگشت از اردو خبری نبود زیرا مراقبان او بدون آن که متوجه غیبت‌اش شوند هودج او را بر شتر نهاده و براه افتاده بودند. عایشه ناگزیر در همان‌جا می‌ماند و خواب‌اش می‌برد. اما صفوان بن معطل السلمی که از پس قافله می‌آمد او را خفته یافت و شناخت. پس در همان‌جا بماند و تا صبح صبر کرد تا عایشه بیدار شد و او را بر شتر خویش سوار کرد و به سپاه اسلام، که هنوز در راه بود، ملحق شد. این حادثه بهانه به دست منافقان، و در رأس آنها عبدالله بن ابی‌بن سلول داد تا زمزمه‌ی تهمت به ام‌المؤمنین را آغاز کنند و ارواح ضعیف را نیز در این مورد به شک و تردید گرفتار سازند. عایشه پس از بازگشت به مدینه، بی‌خبر از شایعات در باره‌ی خود، بیمار شد اما از قرار معلوم به علت رفتار نامهربانه‌ی محمد، که بسیار غیرعادی می‌نمود دچار تردید شد زیرا پیامبر خدا از این حادثه و شایعات سخت غمزه شده و با او به سردی برخورد می‌کرد. اما سرانجام عایشه از ماجرا خبر یافت؛ از این خبر حالش بدتر شد و از پیامبر اجازه خواست که به خانه‌ی پدرش برود.

پیامبر پس از گفت و گو و مشورت با بعضی از یاران نزدیک و مورد اعتماد خود، و پس از نفرین بر شایعه پردازان و تهدید آنان، یک ماه بعد از این وقایع به خانه‌ی ابوبکر رفت و از عایشه خواست که شایعات را انکار کند اما ام‌المؤمنین به جای پاسخ، او را به خدا حواله داد. در این میان بود که خدا آیه‌های مربوط به این حادثه را بر پیامبرش نازل کرد. چنان که دیده می‌شود به موجب این آیه‌ها عایشه از اتهام مربوطه مبرا می‌شود. در این آیه‌ها که به «آیات إفك» معروف‌اند، خدا در عین حال که این اتهام را دروغ و تهمتی بزرگ می‌خواند منافقان و بویژه یکی از سران آنان را که بیشترین گناه این اتهام را بر عهده دارد به عذابی عظیم تهدید می‌کند (سوره‌ی ۲۴ مدنی نور، آیه ۱۱):

« کسانی که بر زنان مؤمن پاکدامن و میرا از فحشاء تهمت می‌زنند در دنیا و آخرت لعنت شده و گرفتار عذابی عظیم خواهند شد» (۲۴، ۲۳) و در آن روز خدا جزایشان را به تمامی می‌دهد» (۲۴، ۲). خدا در عین حال مؤمنان را که در مورد عایشه دچار تردید شده و این شایعه را پذیرفتند سرزنش می‌کند که چرا وقتی شایعه را شنیدند نگفتند که این اتهام دروغ است (۲۴، ۱۲) و چرا از شایعه پردازان شاهد و گواه طلب نکردند (۲۴، ۱۳) و بالاخره چرا اتهامی به این بزرگی را ناچیز شمردند و از بازگویی اتهامی که در باره‌ی آن هیچ چیز نمی‌دانستند خود داری نوزیدند (۲۴، ۱۵ و ۲۱). به این ترتیب پروردگار محمد برای رفع اتهام از سوگلی حرم محمد و خفه کردن منافقان و مؤمنان مردد و متزلزل تمام نیروی خود را به رخ آنان می‌کشد و او را طیب و طاهر به بستر پیامبر خود باز می‌گرداند.

به هر حال، چنان که دیده می‌شود زنان محمد علیرغم محدودیت‌ها و محرومیت خود، به مناسبت همسری پیامبر از امتیازات خاصی برخوردارند. از جمله‌ی امتیازات یکی این بود که هر گاه زن اسیری به عقد پیامبر در می‌آمد تمامی افراد قبیله‌ی او خویشاوند محمد محسوب می‌شدند و در نتیجه همگی آنان که در جنگ اسیر شده بودند بدون پرداخت فدیه آزاد می‌شدند. برای مثال در جنگ مسلمانان با بنی مطلق، که در بالا از آن یاد شد، زنی به نام جویریة که دختر یکی از سران این قبیله بود سهم یکی از مسلمانان شد و آن زن پیش پیامبر آمد تا برای آزادی خود ترتیب پرداخت فدیه به صاحب خویش را بدهد. اما پیامبر به او پیش‌نهاد کرد که اگر همسر او شود او خود حاضر است

فدیه‌ی آزادی‌اش را بپردازد و جویریہ پیش‌نهاد محمد را پذیرفت. گفته می‌شود که پس از قبول جویریہ و همسری او با محمد «چون مردم خبر یافتند که پیغمبر جویریہ دختر حارث را به زنی گرفته اسیرانی را که داشتند و خویشاوند پیغمبر شده بودند آزاد کردند و به همین سبب یک صد خانواده از بنی مطلق آزاد شد.» (۱۳)

چنان که معلوم است یکی از امتیازات محمد به عنوان پیامبر اسلام، آزادی مطلق او در ازدواج با زنان و کام‌گیری از آنان به نحو دلخواه خود بود و همان‌طور که اشاره شد خدا مراقب بود که در این مورد پیامبرش به هیچ وجه به عسرت و تنگی نیفتد و او نیز از این رحمت الهی استفاده می‌کرد. در این‌جا بد نیست برای حسن ختام، داستانی را که مربوط به همین مضمون می‌شود و در معتبرترین کتاب در باره‌ی سیرت پیامبر آمده عیناً نقل شود.

داستان از این قرار است که محمد در یکی از شب‌های آخر عمرش برای طلب امرزش مردگان قبرستان بقیع به آن‌جا رفت و در همین شب دچار بیماری شد: «عایشه گوید هنگامی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله از بقیع بازگشت تصادفاً من به سر درد شدیدی مبتلا شده بودم و فریاد می‌زدم وای سرم! رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله فرمود ای عایشه به خدا من باید بگویم وای سرم. سپس فرمود چه می‌شد که تو پیش از من می‌مردی و من بدست خود تو را کفن می‌کردم و بر تو نماز خوانده به خاکت می‌سپردم؟ من در پاسخ آن حضرت گفتم: به خدا چنان می‌بینم که پس از این که این کار را می‌کردی به اطاق من می‌آمدی و با یکی از زنان به خوشی می‌پرداختی، این سخن من موجب شد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه و آله تبسمی کرد و در دسرسش کمی سبک شد؛ و باز بنا به عادتی که داشت روی ترتیب هر شب را در اطاق یکی از زنان‌اش می‌گذراند.» (۱۴) اما «بعد از آن رنجوری بر وی سخت شد. دستوری خواست از زنان که در خانه‌ی من باشد و من او را تعهد کنم؛ و زنان او را دستوری دادند و سید علی‌السلام در خانه‌ی من وفات یافت» (۱۵)

و این در ۲۸ صفر سال ۱۱ هجرت، برابر با ۸ ژوئن ۶۳۲ میلاد مسیح، رخ داد و در این هنگام پیامبر اسلام ۶۳ سال داشت و امام‌مؤمنین ۱۸ ساله بود.

۱۳۸۳/۱۱/۱۵

- ۱ - رجوع شود به قرآن، سوره‌ی ۴ مدنی نساء، ۳
- ۲ - ص ۳۳۱ تاریخ تحلیلی اسلام، طبا طبایبی
- ۳ - ص ۴۱۷ ج ۲، ابن هشام
- ۴ - رجوع شود به ص ۳۴۳ و ۳۴۴ تاریخ تحلیلی اسلام، طبا طبایبی
- ۵ - رجوع شود به السیرالتفاسیر ص ۱۲۴۵
- ۶ - رجوع شود به رژی بلاشر، ترجمه‌ی قرآن به زبان فرانسه، زیر نویس ص ۴۵۱
- ۷ - رجوع شود به فرهنگ فارسی معین؛ هم چنین رجوع شود به ص ۱۳۶۱ مصحف المدینته النبویه
- ۸ - رجوع شود به قرآن، ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای در تفسیر آیهای ۴ و ۵ سوره‌ی ۳۳ احزاب
- ۹ - رجوع شود به مصحف المدینته النبویه، در توضیح آیهای ۵۱ سوره‌ی ۳۳
- ۱۰ - رجوع شود به صفحات ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ اسیرالتفاسیر در تفسیر آیهای ۲۸ سوره‌ی ۳۳ اضراب
- ۱۱ - رجوع شود به قرآن کریم، ترجمه‌ی فارسی مهدی الهی قمشه‌ای. هم چنین رجوع شود به اسیرالتفاسیر، ص ۱۷۲۵، و رژی بلاشر.
- ۱۲ - گفته شده که پیامبر برای این که خودش را از قید این سوگند آزاد سازد برده‌ای را آزاد می‌کند. رجوع شود به ص ۱۷۲۶ اسیرالتفاسیر. روایت بسیار ضعیف دیگری در این مورد گفته شده و آن اینست که چون محمد بسیاری از اوقات پس از فرغت از نماز عصر نزد یکی دیگر از زنان‌اش بنام زینب دختر جحش می‌رفت و برای صرف شیرینی که او از غسل درست می‌کرد پیش از حد معمول نزد او می‌ماند، حفصه و عایشه که نسبت به زینب حسادت می‌ورزیدند با هم قرار گذاشتند که وقتی محمد پیش آن‌ها می‌آید هر کدام جداگانه به او بگویند که دهانش بوی «مغافیر»، که صمغی بد بو است، می‌دهد و پیامبر سوگند خورد که دیگر غسل نخورد؛ و سوره‌ی تحریم در واقع مربوط به همین غسل است که البته این حدیث چندان قابل قبول و پسند نیست. رجوع شود به اسیرالتفاسیر، صفحات ۱۷۲۵ و ۱۷۲۶ و هم چنین الهی قمشه‌ای
- ۱۳ - رجوع شود به صفحات ۱۱۰۳ و ۱۱۰۲ تاریخ طبری، جلد سوم
- ۱۴ - ص ۴۱۷، جلد ۲، ابن هشام
- ۱۵ - ۱۰۹۹ سیرت رسول‌الله، ترجمه و انشاء رفیع‌الدین اسحاق بن محمد قاضی ابرقو



۹۹ - آرش / آرش ۹۸ - ۹۹
روند پیدایش "الله" در قرآن
باقر مؤمنی

چنانکه معلوم است دین اسلام از بت پرستی و شرک حاکم بر عربستان، و هم چنین از دین های دیگر، با نام خدای برتر و یکتائی بنام "الله" متمایز می شود. اما آنچه باید به آن توجه داشت اینست که این نام تا چند سال پس از بعثت و گسترش دعوت محمد پیامبر اسلام به یکتاپرستی، هنوز شناخته شده نیست و رد پایی در قرآن ندارد؛ و تازه هنگامی هم که "رب" یا خدایگان محمد با نام معینی مشخص می شود این نام "الله" نیست بلکه در مرحله اول "رحمان" نامیده می شود.

در حقیقت چنانکه در تاریخ، و همچنین در قرآن، ثبت شده محمد آوازه پیامبری خویش را با نام "رب" یا خدایگانی اعلام و آغاز می کند که آفریننده انسان و آموزگار و راهنمای بزرگوار اوست:

قرا باسم ربك الذي خلق = بخوان بنام خدایگانت که بیافرید* انسان را از لخته ای خون بیافرید* بخوان بنام خدایگانت که بسیار بزرگوار است: *آنکه با قلم بیاموخت* و بیاموخت به انسان آنچه را که نمی دانست (۹۶ علق، ۱-۵)

و چنانکه معلوم است این "رب" یا "خدایگان"، که با همین عنوان کلی از او یاد می شود، تا سالها بعد نیز نام مشخصی ندارد و محمد از هیچ اله یا الهه ای با نام و عنوان از خدایگان خود سخن به میان نمی آورد. جالب تر اینکه حتی در بعضی سوره های او لیه ی قرآن (۱) نیز، که ظاهراً در پی یکدیگر و در سال دوم بعثت محمد آمده اند، کلمه "رب" نیز بکار برده نشده و حتی در سوره ۵۴ قمر، که بقول (۲) به سال چهارم بعثت و بقول دیگر (۳) به سوره های دوره دوم مکی مربوط می شود، نه تنها از "رحمان" و "الله" ذکر می نماید بلکه کلمه "رب" نیز فقط یکبار بکار برده می شود، و تا این زمان سخن از "ما" و "من" و "او" می رود که مرجع این ضمیرها نیز مطلقاً نامعلوم و فاقد نام و عنوان است. (۴)

بهرحال مدتها می گذرد و اله یا خدای محمد، که دارای صفات برجسته و ممتاز فراوانی است، همچنان بدون نام و عنوان باقی میماند تا آنکه بالاخره، باحتمالی برای اولین بار و در سال چهارم بعثت، در سوره ۵۵ رحمان، از او با همان صفات یاد شده در سوره علق و با نام "رحمان" یاد می شود:

"الرحمان" * خواندن را بیاموخت * آدمی را بیافرید * او را سخن گفتن آموخت (۵۵، ۲ - ۴)؛ و چنانکه از سوره های دیگر قرآن برمیاید تمایز این اله یا خدای "رحمان" نام از اله ها یا خدایان دیگر سه مشخصه اساسی است که پیش از همه همان "یکتائی" و "یگانگی" اوست، دوم اینکه جهان و جهانیان به ید قدرت او آفریده شده و سوم آنکه سلطنت و فرمانروایی مطلق و بلاشریک او بر آفریدگانش، یعنی جهان و جهانیان، به او اختصاص دارد؛ و نام "رحمان" با این سه خصلت اساسی، یعنی "رب" یا "اله" یکتا و آفریدگار و پادشاه فرمانروای مطلق جهان و جهانیان پنجاه و دو بار و در چهارده سوره از سوره های اولیه قرآن تکرار شده است! (۵)

باید دانست که پیش از بعثت محمد به پیامبری، رحمان - خدا یا خدای رحمان به عنوان یکی از سه خدای بزرگتر و برتر خدایان قبایل مختلف اعراب شناخته شده بود. توضیح آنکه مجموعه قبایل بزرگ اعراب و طایفه های وابسته به آنها هر کدام بتان یا خدایان جداگانه و خاص خود را ستایش می کردند اما در عین حال به یک اله یا خدای برتر و بزرگتر، که میان آنان مشترک بود و بر بتان و خدایان دیگر سروری داشت، معتقد بودند.

از جمله این قبایل می توان از سه مجموعه قبایل یمنی در جنوب عربستان، مجموعه قبایل ربیعه در شرق و شمال شرق عربستان و مجموعه قبایل مضر در مرکز و غرب عربستان نام برد که "رحمان" بعنوان خدای بزرگتر و برتر و مشترک قبایل ربیعه شناخته شده بود، و خدای مشترک قبایل مضر نیز، که قبیله قریش یکی از آن قبایل بود، بنام "الله" خوانده میشد. (۶)

البته کاملاً روشن نیست که چرا محمد در قدم اول بجای "الله" خدای برتر و مشترک کعبه مکه و قوم و قبیله خودش، "رحمان" را بعنوان اله یا خدای مورد نظر خود بر می گزیند اما از قرار معلوم این نام در میان تمامی یا بیشتر اقوام عرب شناخته شده بوده و چنانکه بعضی پژوهندگان، مانند "نولد" که، اسلام شناس مشهور و برجسته آلمانی، ابراز عقیده کرده اند در این زمان "رحمان" برای مشرکین عربستان بسیار آشنا بود و (حتی) بوسیله عبریها نیز مورد استفاده قرار می گرفت و کلیمی های عربستان آنرا برای خدا بکار می بردند. (۷) این نام تا آنجا مورد توجه اعراب بوده که "اسود عنسی" اهل یمن در جنوب حجاز و یکی از متنبیان یا مدعیان پیامبری همزمان محمد نیز "لقب رحمان را بر خودش نهاده بود" (۸) و همچنین "سیلمه"، اهل یمامه در شرق حجاز یکی دیگر از مدعیان پیامبری، خدای واحد مورد نظر خود را "رحمان" میخواند که در ظلمت بر او ظاهر می شد اما یکی از پیروان او فراتر می رود و خود او را "رحمان" می نامد. (۹)

اما مشرکان مکی و از جمله قریشیان شاید از اینکه محمد بجای "الله"، خدای برتر آنان، "رحمان" خدای برتر قبایل ربیعه و قبایل یمنی جنوب عربستان را بعنوان خدای واحد برتر برگزیده، سخت ناراحت می شوند و بروایتی بزرگان قریش در اجتماع و گفتگویی با محمد از او می خواهند تا در برابر امتیازاتی که به او خواهند داد دست از ادعای پیامبری بردارد اما چون محمد پیشنهاد آنان را رد می کند و بر ادعای خویش پای میبورد به او می گویند: "مارا گمان چنان است که این همه رحمان یمامه ترا میآموزد و تلقین می کند، و ما به رحمان یمامه هرگز ایمان نخواهیم آورد." (۱۰) اما بروایت قرآن سران قریش با این که رحمان را بخوبی می شناسند حتی وجود و نام آنرا نیز انکار می کنند و بگفته قرآن هنگامی که به آنان گفته می شود رحمان را سجده کنید می گویند رحمان چیست؟" و میافزایند که "آیا به هر چه تو فرمان میدهی سجده کنیم؟ و بر نفریشان افزوده می شود." (۲۵ فرقان، ۶۰) اما قرآن در برابر انکار مشرکان از زبان مرجع وحی خطاب به محمد به تاکید می گوید: "ما تو را به میان امتهی به رسالت فرستادیم که پیش از آنها امتهای دیگر بوده اند تا آنچه را بر تو وحی کرده ایم بر آنان تلاوت کنی." (۱۳ رعد، ۲۰) "البته کافران چون تو را ببینند بی شک مسخره ات خواهند کرد که آیا این همان مردی است که خدایان تنان را تحقیر می کند؟ آری، اینان ذکر رحمان خدا را باور ندارند." (۲۱ انبیاء، ۳۶) آنها منکر رحمان می شوند (اما تو بگو) که او خدایگان من است و هیچ الهی جز او نیست. بر او توکل می کنم و بازگشت من بسوی اوست." (۱۳ رعد، ۳۰)

اما این خدای بزرگتر و برتری که محمد در مراحل اولی دعوت خود بعنوان خدای یکتای خویش برمی گزیند چگونه خدایی است؟ بر اساس توصیف قرآن از این اله یا خدای برتر، که رحمان نامیده می شود، او کسی است که آفریننده تمامی کائنات است، آسمانها و زمین و هرچه را در میان آنهاست در شش روز بیافرید و سپس بر عرش یا اریکه فرمانروائی مستقر شد (۱۰)، (۲۵، ۵۹) و برخلاف خدای تورات نیز هیچ خستگی به او نرسید که مجبور به استراحت باشد "و به تحقیق ما آسمانها و زمین و همه آنچه را در میان آنهاست در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی بر ما دست نیافت." (۵۰ قاف، ۳۸). "رحمان خدایگان آسمانها و زمین، و هرچه در میانه آنهاست از آن او و همچنین علم فرا رسیدن قیامت نزد اوست و همگان بسوی او بازگردانده می شود" (۴۳ زحرف، ۸۵). "او فرزندی اختیار نکرده؛ در این پادشاهی او را انبازی نیست و هرچه را بیافریده سرنوشت قطعی او را نیز مقدر ساخته است (۲۵، ۲). او که خدایگان آسمانها و زمین و خدایگان عرش است از آن نسبت ها که به او می دهند منزه است (۴۳، ۸۲). منکران و کافران بجز او خدایان یا الهیانی برگزیده اند که هیچ چیز نتوانند آفرید و خود آفریده رحمانند، نه مالک سود و زیان خویشند و نه مالک مرگ و زندگی خود (۲۵، ۳) و آنهائی را که مشرکان بغیر او به خدائی می خوانند قادر به شفاعت کسی نیستند (۴۳، ۸۶).

همه چیز آفریده رحمان است. اوست که "آسمان را برافراخت و میزان (ترازو) را بر نهاد" (۵۵ رحمان، ۷) تا در وزن کردن به عدالت رفتار کنی و کم فروشی نکنی (۵۵، ۹) "و زمین را قرارگاه آدمیان ساخت * که در آن میوه ها و نخل هائی است با خوشه هائی که در غلافند* و دانه هائی همراه با کاه و گیاهانی خوشبو." (۵۵، ۱۹ - ۲۰) او هم در آسمان اله است و هم در زمین خدا است و خردمند و دانای کل است (۴۳،

(۸۴). "او خدایگان دو مشرق و دو مغرب است" (۱۷، ۵۵). "دو دریا را پیش راند تا به یکدیگر نزدیک شدند" (۵۵، ۱۹)؛ "و آب این دو شیرین و گوارا و دیگری شورابی سخت گزنده است." (۵۲، ۲۵) و "در میان آنها برزخی (سدی) است که از آن فراتر نمی روند" (۵۵، ۱۹). "از آن هر دو، مروارید و مرجان بیرون آید" (۲۲، ۵۵). "و او را کشتی هائی است همانند کوه که در دریا پیش می روند." (۵۵، ۴۲) از نمونه های آفرینش رحمان آنکه "آدمی را از گل خشک شده ای چون سفال بیافرید* و جن را از شعله ای بی دود بیافرید (۵۵، ۱۴-۱۵). "در آفرینش رحمان هیچ خللی نمی بینی" (۶۷ ملک، ۳) "آنان که پرندگان را با بالهای گشاده یا بسته بر فراز سرخویش در پرواز می نگرند باید بدانند که هیچ کس جز رحمان آنان را در هوا نگاه نتواند داشت" (۱۱) (۶۷، ۱۹) (۱۰) و تو درباره رحمان از کسی سوال کن که آگاه باشد (۲۵، ۵۹). "هر چیز که بر روی زمین است نابود می شود* جز (رحمان) خدایگان صاحب جلال و اکرام تو که باقی خواهد ماند* هر کس که در آسمانها و زمین است سائل درگاه اوست، و او هر روز در کاری است" (۵۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹) مشرکان بیهوده نباید به خود مغرور باشند و باید بدانند که هیچ سپاهی در برابر رحمان نخواهد توانست آنان را رهایی بخشد و اگر او رزق خویش را از آنان دریغ دارد هیچکس روزی رسان آنان نخواهد بود (رجوع به ۶۷، ۲۰-۲۱).

بهرحال رحمان خدائی بخشنده و مهربان است و بر رغم آنچه گویند همگان یاری از او می جویند (۲۱ انبیاء، ۱۱۲) و بندگان رحمان نیز کسانی هستند که در زمین به فروتنی راه میروند و هرگاه جاهلان با آنان پرخاصجویی کنند به آنان سلام میگویند (۲۵، ۶۳). این بندگان کسانی هستند که شب را در سجده یا در قیام برای خدایگانشان به صبح میاورند (۲۵، ۶۴) و آنان که به هنگام خرج کردن نه اسراف می کنند و نه خست میورزند، چرا که راه درست در میانه این دو است (۲۵، ۶۷).

اما آن کس نیز که محمد را به رسالت فرستاد و "فرقان" یا "قرآن" را در اختیار او گذاشت او هم کسی جز رحمان نیست: "رحمان کسی است که فرقان را بر بنده خویش فرو فرستاد تا جهانیان را بیم دهنده باشد" (۲۵، ۱) و آن "کتابی است که آیه هایش بروشنی بیان شده، و نوشته ای (قرآنی) است عربی برای مردمی که (این زبان را) می فهمند" (۴۱ فضیلت ۳-۱۰)؛ او به محمد توضیح و اطمینان می دهد که "ما قرآن را بر تو فرو نفرستادیم که در رنج افتی* این فقط هشدار است برای آن کس که می ترسد* و از جانب کسی فرستاده شده که زمین و آسمانهای بلند را آفریده* و آن کس رحمان است که بر عرش (اریکه پادشاهی) استقرار دارد* و از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین و در میانه آنهاست، و آنچه نیز در زیر زمین است* و اگر سخن بلند گوئی او به راز نهان و نهانی تر آگاه است" (۲۰ طه، ۷-۲).

اما بسیاری وجود رحمان و فرقان، و همچنین ماموریت محمد را برای انتقال یا تلاوت قرآن به مردمان، نفی و رد کردند و البته این امر تازگی هم نداشت زیرا تا این زمان "هیچ سخن تازه ای از جانب رحمان برای آنان نیامد جزء آنکه از آن اعراض کردند" (۳۶ شعرا، ۵). به همین دلیل خدایگان محمد، که تا اینجا کسی جز رحمان نیست، او را راهنمایی می کند که "تنها کسی را بیم ده که از پیام (ذکر) پیروی کند و در دل از رحمان بیم داشته باشد. سپس او را به آموزش و پاداشی سخاوتمندانه مزدگانی ده" (۳۶ یاسین، ۱۱) و خود را از پیامبران ما، که پیش از تو فرستاده ایم، بپرس که آیا جز رحمان خدایا اله دیگری برای پرستیدن قرار داده بودیم" (۴۳ زخوف، ۴۵).

و رحمان خود برای اثبات اینکه او خدای بزرگتر و برتر پیامبران گذشته نیز بوده به نقل داستانهای برای محمد می پردازد؛ از جمله داستان مریم را بیاد او می آورد که "چون از خاندان خویش به مکانی رو به سوی خاوران دوری گزید* و میان خود و آنان پرده کشید، روح خویش را نزد او فرستادیم که همچون انسانی کامل بر او نمودار شد* و مریم گفت از تو به رحمان پناه می برم که پارسا باشی* و او گفت من فرستاده خدایگان تو هستم تا تو را پسری پاک (از هر آلودگی) بیخشم" (۱۹ مریم، ۱۶-۱۹) و چون مریم از روح خدایگانش به عیسی مسیح بارور می شود به او ندا می رسد که "اگر از آدمیان کسی را دیدی بگو من نذر کرده ام در راه رحمان روزه بگیرم و با هیچ انسانی سخن نمی گویم" (۱۹، ۳۶).

در همین سوره مریم همچنین از ابراهیم و گفتگوی او با پدرش یاد می شود که او بعنوان "پیامبری صدیق" پدر را از بت پرستی برحذر می دارد و به او می گوید: "چرا چیزی را که نه می شنود و نه می بیند، و نه هیچ نیازی از تو برمیآورد می پرستی؟" (۱۹، ۴۲) سپس از موضع کسی که از دانشی خاص برخوردار است، و پدرش از آن دانش محروم است، از پدر می خواهد که از او پیروی کند تا او را به راه راست رهنمون شود؛ و از او میخواهد که شیطان را نپرستد زیرا شیطان بر رحمان عصیان کرد (۱۹، ۴۳، ۴۴)، و به او می گوید: "ای پدر بیم دارم که از جانب رحمان عذابی به تو رسد، پس دوستدار شیطان مباش" (۱۹، ۴۵).

در جایی دیگر رحمان از محمد می خواهد که داستان مردم شهری را برای قومش مثل بزند که او رسولان را به آنجا فرستاد و آن مردم آنان را تکذیب کردند "و گفتند شما انسانهای همانند ما هستید؛ رحمان چیزی نازل نکرده و شما دروغگویانی بیش نیستید" (۳۶ یاسین، ۱۳ - ۱۵). اما مردی از آنان دوان دوان از دور فرا رسید و خطاب به همشهریان خود از آنان خواست تا از آن رسولان تبعیت کنند و خود اعتراف کرد که "چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده و شما بنزد او بازگردانده می شوید* آیا خدایانی (الهیانی) غیر او را بپذیریم که اگر رحمان بخواهد به من زبانی برساند شفاعتشان مرا هیچ سود نکند و مرا رهایی نتوانند بخشید؟ (۳۶، ۲۰ - ۲۳) سپس خطاب به آن رسولان گفت: "من به خدایگان شما ایمان آوردم؛ سخن مرا بشنوید" (۳۶، ۴۵) و بهمین سبب به او "گفته شد به بهشت درآی" (۳۶، ۳۶)؛ در عوض بر سر قوم او بانگی سهمناک فرستادیم که همگی در چشم بر هم زدنی بر جای سرد شدند (۳۶، ۲۸، ۲۹) (۱۲)

سرانجام رب یا خدایگان محمد، که همچنان بنام "رحمان" خوانده می شود، توضیح می دهد که او مردگان را زنده می کند و آنچه را در پیش رو دارند و آنچه را بجا نهاده اند خواهد نوشت (۳۶، ۱۲) و روزی خواهد رسید که "در صورت دمیده شود و آنان (و دیگر منکران همانند آنان، از گور بیرون آیند و شتابان بسوی خدایگانشان روی نهند* و گویند وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاههایمان برانگیخت؟ آری، این همان وعده "رحمان" است و پیامبران راست گفته بودند" (۳۶، ۵۱، ۵۲).

بهرحال پس از مدتی مقابله و انکار مشرکان بر یکتایی رحمان، جماعتی از آنان ایمان میاورند و صفات عالی او را می پذیرند اما بعضی همچنان از پیش خود به او نسبت هائی می دهند که برای او و در نظر پیامبرش زشت و ناروا مینماید. آنان از جمله مدعی می شوند که "رحمان فرزندی برگزیده است" (۱۹، ۸۸؛ ۲۱ انبیاء، ۳۶) و این سخن آنچه ناروا است که در اثر بیان آن "هر لحظه ممن است آسمانها و زمین شکافته شوند و کوهها فروافتند و در هم بریزند* چرا که برای رحمان فرزند فائل شده اند* و حال آنکه رحمان را سزاوار نیست که دارای فرزندی باشد* و در آسمانها و زمین هیچ چیز وجود ندارد مگر آنکه به بندگی بسوی رحمان روی آورده (۱۹، ۸۸ - ۹۳). ستایش بر او باد. (۱۲) این فرشتگان که مشرکان آنان را فرزندان، و بدتر از آن دختران خدا می خوانند "بندگانی گرامی هستند* که در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند (اینان) جز برای کسانی که (رحمان) از آنان راضی است شفاعت نمی کنند و در عین احترام به او از او می ترسند* و هر یک از آنان بگوید من الهی سواي او هستم جزای او را جهنم میدهم" (۲۱، ۳۶ - ۳۹). آری، می گویند رحمان دارای دختر یا دختران است و حال آنکه "هر گاه به یکی از آنان بشارت تولد همان چیزی را بدهند که به رحمان نسبت میدهند چهر اش سیاه و خود از خشم آکنده گردد" (۴۲، ۱۷) (۱۴). مشرکان در عین حال ادعا می کنند که "اگر رحمان نمی خواست ما فرشتگان را پرستش نمی کردیم؛ آنچه میگویند از روی نادانی است" (۴۳، ۲۰). "بگو اگر رحمان را فرزندی بود من از نخستین پرستندگان او می بودم" (۴۳، ۸۱).

باید دانست که رحمان، یعنی همان رب یا خدایگان آفریننده و پادشاه و فرمانروای مطلق و بلا منازع آسمانها و زمین و تمامی آنچه در میانه آنهاست و در عین حال هیچ همتا و حتی همنامی ندارد، در سالهای آغازین بعثت محمد، همانطور که از نامش برمیآید و از آیه ۱۱۲ سوره ۲۱

انبیاء و بعضی آیات دیگر مثال آورده شده، خدائی است بیشتر متصف به رحمت و مهر و گذشت اما اندک اندک از اینگونه ناسپاسی و انکارها و نسبت های ناروا به خشم میاید و خطاب به پیامبرش می گوید: "آیا تصور می کنی آن کس که آیات ما را باور ندارد و می گوید من حتما اموال و فرزندان (فراوان) خواهم داشت * از غیب آگاه است و آیا با رحمان پیمان بسته است؟ * به هیچوجه. آنچه را که چنین آدمی می گوید همه را خواهیم نوشت و البته بر عذاب او خواهیم افزود (۱۹، ۷۷ - ۷۹)؛ و همه باید بدانند که هرکس از ذکر رحمان غافل شود شیطان بر او می گماریم که همواره همراهش باشد * و آن شیطانها آنان را از راه منحرف می کنند ولی آنها می پندارند که در راه راست افتاده اند (۲۳، ۳۶، ۳۷). رحمان سپس با سوگند تهدید می کند که آدمی را، که هیچ نوده و ما او را آفریده ایم * همه را با شیطانها گرد میاوریم و سپس آنان را گرداگرد جهنم بزانو می نشانیم * آنگاه از هر گروه کسانی را که در برابر رحمان بشتر خود ستانی و سرکشی کرده اند جدا می کنیم * و شک نیست که آنها را که سزاوار انداخته شدن در آتش و سوختن در آن هستند بخوبی می شناسیم * و هیچیک از آنان نیست که داخل در جهنم نشود چرا که این حکمی قطعی از جانب خدایگان تست * و در عوض پرهیزگاران و پارسایان را نجات می دهیم و ستمکاران را همچنان بزانو نشسته در آنجا به حال خود رها می کنیم (۱۹، ۶۷ - ۷۲). رحمان در عین حال به پیامبر خویش میامورد که "بگو کسانی که در گمراهی باشند رحمان بر زمان آنان میافزاید تا آنزمان که سرانجام آنچه را از عذاب یا روز جزا به آنان وعده داده شده ببینند. آنگاه خواهند دانست چه کسی جایگاهش بدتر و سپاهش ضعیف تر است (۱۹، ۷۵).

در قرآن، در جائی دیگر نیز که از زبان هارون برادر موسی از خدایگان جهان و جهانیان - رب العالمین- سخن بمیان میاید از او بعنوان رحمان یاد می شود باین ترتیب که هارون هنگام پرهیز دادن بنی اسرائیل از پیروی سامری می گوید: ای قوم من، شما به این گوساله وسوسه شده اید و حال آنکه خدایگان شما رحمان است. پس، از من پیروی کنید و همزمان او را اطاعت کنید (۲۰ طاه، ۹۰).

بهرحال، خدایگان آسمانها و زمین و آنچه در میانه آنهاست رحمان است که کس را یاری بگو مگو با او نباشد * و در روزی که "روح" و فرشتگان به صف میایستند هیچکس سخن نگوید مگر آنکه رحمان به او رخصت دهد و او سخن به صواب گوید * و آن روز روز حق است و هر کس خواهان آن باشد در نزد خدایگان خویش پناهگاهی خواهد یافت (۷۸ نبا، ۳۷ - ۳۹)؛ روزی که آسمان با ابرها شکافته شود و فرشتگان به زمین فرو فرستاده شوند؛ در آن روز فرمانروایی بحق از آن رحمان است (۲۵، ۲۶). در آن روز پارسایان را در پیشگاه رحمان گرد آوریم * و مجرمان را تشنه کام به جهنم برانیم * و بجز آنان که با رحمان پیمان بسته باشند (دیگران) از شفاعت نصیبی نخواهند داشت (۱۹، ۸۵ - ۸۷). در روز رستاخیز... در برابر رحمان صداها فرو خواهند خفت و جز صدای پائی نخواهی شنید * در آن روز شفاعت سودی ندهد مگر آنرا که رحمان رخصت دهد و سخنش او را خوش آید (۲۰، ۱۰۸ - ۱۰۹).

و روز داور روزی است که در صور دمیده شود و شما فوج فوج بیاید (۷۸، ۱۸). جهنم همچون کمینگاهی در انتظار باشد * و سرکشان را مقصد و ماوا است * قرنیا در آنجا خواهند ماند * نه خنکی نوشند و نه آب * جز آب جوشان و چرک و خون * زیرا آنان به روز حساب امید نداشتند * و آیات ما را جدا تکذیب می کردند (۷۸، ۲۱ - ۲۸). اینک بچشید که جز بر شکنجه شما نخواهیم افزود (۷۸، ۳۰).

اما بر عکس، در این روز پارسایان را جائی است در امان از هر آسیب * بستانها و تاکستانها * و دخترانی با پستانهای برجسته * و جامهای پر * نه سخن بیهوده شنوند و نه دروغ * و این پاداشی است کافی از جانب خدایگان (۷۸، ۳۱ - ۳۶). آن کس که از ایستادن در برابر جایگاه داور خدایگان در بیم بوده از دو بهشت (۱۵) بهره خواهد داشت (۵۵، ۴۶) آن دو از درختان انباشته اند (۵۵، ۴۹) در آن دو، دو چشمه جاری است (۵۵، ۵۰). آنجا از هر گونه میوه ای دو نوع وجود دارد (۵۵، ۵۴)؛ بر بسترهاشان که آسترهایی از دیبای ضخیم است تکیه زده اند و میوه های آن دو بهشت در دسترسشان است (۵۵، ۵۴)؛ و در آنجا زنانی هستند که جز به شوی خویش ننگریسته اند و پیش از بهشتیان هیچ آدمی و جنی آنان را لمس نکرده است (۵۵، ۵۶)؛ همانند یاقوت و مرجاند (۵۵، ۵۸). و جز اینها دو بهشت دیگر هم هست (۵۵، ۶۶) در آن دو بهشت میوه هاست و نخل و انار هست (۵۵، ۵۸). در آنجا زنانی هستند نیک سیرت و نکو روی (۵۵، ۷۰)، حورانی مستور در خیمه ها (۵۵، ۷۲) پیش از بهشتیان هیچ آدمی و جنی آنان را لمس نکرده است (۵۵، ۷۴)، بر بالشهای سبز و فرشهای نیکو تکیه زده اند (۵۵، ۷۶). پس کدامیک از نعمت های خدایگانتان (رحمان) را انکار می کنید" (۵۵، ۷۷) و این آیه آخری، که یادآور نعمت های گرانقدر رحمان - خدا به آدمیان است در سوره رحمان، که شامل ۷۸ آیه است، ۳۱ بار تکرار می شود و تنها در سه آیه از این سوره است که مجرمان به جهنم و آب جوشان تهدید می شوند.

رحمان - خدا همچنان در بسیاری جاهای دیگر سخن از رحمت و نعمت های خود را تکرار می کند. او کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای نیکو کرده اند محبوب همگان می کند (۱۹، ۹۶) و حتی در مورد آنان نیز که رحمان را باور ندارند می گوید ممکن بود که ما برای اینان "خانه های از نقره برپا کنیم و پلکانهایی از نقره بسازیم که از آن بالا روند" (۴۲، ۲۳) و برای خانه هاشان نیز درهائی از نقره درست کنیم و تخت هایی که بر آن لم بدهند (۴۳، ۲۴) اما چون قرار ما بر این بود که مانع شویم همه مردمان به شرک روی آرند و به امت واحدی از مشرکان بدل شوند از این کار خودداری ورزیدیم (رجوع به ۴۳، ۲۳).

کسانی از پیامبران و از فرزندان آدم بودند که چون آیات رحمان بر آنان تلاوت میشد گریان به سجده میافتادند * اما بعد کسانی از اخلاف آنان نماز و دعا را ضایع گذاشتند و پیرو شهوات خود شدند؛ اینان بزودی به گمراهی مطلق خواهند افتاد * مگر آنان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند * اینان به بهشت داخل خواهند شد و بر آنان ستم نخواهد رفت * و در مورد بهشت عدن نیز که رحمان در غیب به بندگانش وعده کرده بود به وعده وفا خواهد شد * در آنجا سخن لغو نمی شنوند. گفتارشان "سلام" است و هر صبح و شام روزیشان آماده * و این همان بهشتی است که به بندگانشان، آنان که پارسائی پیشه کرده اند، عطا می کنیم (۱۹، ۵۸ - ۶۳).

چنانکه دیده می شود "رحمان" یعنی اله یا خدایی که محمد در سالهای آغازین بعثت برای خود برگزیده بیشتر خدائی رحیم و رؤف و مهربان است و همانطور که بویژه در سوره ۵۵ رحمان آمده، در عین قدرت کامل از رحمت و مهر سرشار است و برای بندگان خویش، و بخصوص باورمندان از هر نوع نعمت میافریند و حتی گاه رحمت خود را از منکران نیز دریغ نمیدارد و به آنان فرصت میدهد تا نظر خود را تغییر دهند.

اما زمان پیش می رود و در برخورد محمد با قومش تحولاتی صورت می گیرد: کسانی به او و دعوت او ایمان میاورند و از پی او می روند و کسانی دیگر بر انکار و مخالفت و دشمنی شان و اذیت و آزار بر خود او و بر مومنان میافزایند و در این میان دقیقا معلوم نیست از چه زمان سخن از اله یا خدائی بنام "الله"، که همان خدای برتر و مشترک قوم بنی مضر و قریش است، بمیان میاید. حقیقت اینست که نام این خدایگان تازه محمد حداقل در سی سوره از سوره های اولیه قرآن مسکوت مانده است. (۱۶) البته گاه در لابلاي سوره های این دوران نام "الله" در بعضی آیه ها به چشم میخورد که بعد یا غیرعمد از جانب تدوین کنندگان قرآن جای داده شده است اما قرآن پژوهان غالباً با اشاره به آیه هائی از اینگونه یادآوری و اثبات کرده اند که اینها بعدها به مت اصلی افزوده شده اند ولی بعید نیست که محمد خود از زمانی به بعد، در مواردی از نامهای "الله" و "رحمان" در کنار هم یاد کرده باشد از آنجمله میتوان به آیه های یک تا هشت سوره ۲۰ طاهها اشاره کرد که در هفت آیه اول ابتدا از "رحمان" بعنوان فرستنده قرآن، آفریدگار زمین و آسمانهای بلند، فرمانروای این دو و هرچه در میانه آنهاست و هرچه در روی زمین است و بر راز های نهان آگاه

است، یاد میشود ولی ناگهان، در آیه هشت، از اله یا خدائی بنام "الله" سخن میرود که نیکوترین نام ها، یا بگفته قرآن سماء الحسنی، از آن اوست. (۱۷) و یا جدی تر از این، آیه های ۲۸ و ۲۹ سوره ۶۷ ملک است که محمد در آنها خطاب به مشرکان می گوید: گیرم "الله" مرا و آنان را

که با من هستند هلاک کند و یا بر ما رحمت آورد چه کسی کافران را از عذاب دردآور میرهاند؟ و بلافاصله پاسخ می دهد: "او رحمان است که ما به او ایمان آوردیم و بر او توکل کردیم و زودا که خواهید دانست چه کسی در گمراهی آشکار است." ؛ و چنانکه دیده می شود در اینجا "الله" و "رحمان" چنان در پی هم و در پیوند با یکدیگر آمده اند که گویی از یک موجود واحد با دو نام متفاوت سخن می رود و یا حتی ممکن است امر چنان تشبیه شود که گویا "رحمان" بعنوان یکی از صفات "الله" بکار رفته است.

شک نیست که نمیتوان دقیقاً تعیین کرد که محمد در چه زمان "الله" را جایگزین "رحمان" میکند اما با احتمال زیاد این امر در سالهای میانه دوران دعوت محمد در مکه و زمانی اتفاق می افتد که دیگر جماعت قابل ملاحظه ای از مکیان به او و دین پیوسته و در این زمان احساس می کنند که شاید بهتر باشد نام خدای بزرگتر و مشترک کعبه مکه و قوم و قبیله خویش را جایگزین نام خدای برتر و مشترک اقوام دیگر کند و شاید هم به این دلیل که با توجه به شرایط موجود، از یکسو بتواند در برابر مخالفت های منکران و مخالفان خود بیشتر پایداری کند و از سوی دیگر با این کار در جلب مکیان مردد و متزلزل به ائین خویش موفقیت بیشتری داشته باشد. اما با احتمالی انتخاب این نام بعنوان مرجع وحی و الهام محمد و سپس نسبت دادن تمام حالات و صفات "رحمان" و واگذاری مقام او به این خدایگان تازه برای مومنان سوال برانگیزد، و شاید هم بحث انگیز بوده، و با احتمال قوی در پاسخ به چنین سوال و گفتگویی است که در آیه ای گفته می شود: «تفاوتی نکند که او را الله بخوانید یا رحمان بخوانید. به هر کدام بخوانید نام های نیکو (سمااء الحسنی) از آن اوست» (۱۷ اسرئیل، ۱۱۰)؛ و بدینال این آیه است که برخی کیفیات و خصوصاتی که پیش از این در حق "رحمان" گفته میشد درباره "الله" تکرار میشود؛ برای مثال از محمد خواسته میشود تا برای مردمان تکرار کند که "الله" یعنی خدائی را سپاس گویند که فرزندی ندارد و او را در فرمانروائی و پادشاهی بر جهان و جهانیان نیازی نیست و هیچگاه درمانده نخواهد شد که به پشتیبان و یاری نیاز پیدا کند (۱۷، ۱۱۱).

اما زمانی میگذرد که این بی تفاوتی و هم ارزی میان رحمان و الله از میان می رود و نام "رحمان" که نام اصلی و منحصر بفرد خدایگان برتر محمد و آفریدگار جهانیان بود، به صفتی از صفات، یا بقول قرآن به یکی از نام های نیکوی "الله" بدل میشود و در ردیف بقیه صفات، یا اسماء الحسنای او در می آید. توضیح آنکه براساس یک شمارش در قرآن ۹۹ نام نیکو برای "الله" ذکر شده که یکی از آنها رحمان است (۱۸) و به مومنان تذکر داده میشود که این نیکوترین نام ها به الله تعلق دارد، او را به این نامها بخوانید و آنان را که به نامهای نیکوی الله الحاد میورزند به حال خود بگذارید. آنان بزودی به کیفر اعمال خویش خواهند رسید (۷ عراف، ۱۸۰).

در مورد نامهای نیکوتر الله برای مثال میتوان به سه آیه از سوره ۵۹ مدنی "حشر" اشاره کرد که پس از تاکید بر اینکه "الله" کسی است که هیچ خدائی جز او نیست، یکجا پانزده نام از سماء حسنا برای او ذکر شده است باین ترتیب: عالم غیب و الشهاده (داننده نمان و آشکار)، رحمان (بخشنده)، رحیم (مهربان)، ملک (پادشاه)، قدوس (پاک)، سلام (عاری از هر عیب)، مومن (ایمنی بخش)، مهیمن (نگاهبان)، عزیز (نیرومند)، جبار (تندخو)، متکبر، خالق (آفریننده)، باری (نوآفرین)، مصور (چهره نگار)، حکیم (خردمند) (۵۹، ۲۲ - ۲۴).

اما در مورد "الله"، همانطور که بیشتر اشاره شد، او بزرگترین و برترین اله یا خدای خدایان قبایل مضر بود که از چهار قوم گوناگون تشکیل می شد: بزرگترین بخش این اقوام قوم بنی عامر بود که در مرکز عربستان مقام داشت، طایفه دیگر بنی تمیم بود که بین بنی عامر و حجاز مکان داشت و از نظر جمعیتی پس از بنی عامر قرار می گرفت. سوم دو طایفه، هوازن و طائف بودند که در منطقه طائف سکونت داشتند و چهارم قبایل قریش و کنانه بودند که در مکه و اطراف آن میزیستند و کوچکترین بخش قبایل مضر بودند، و کعبه واقع در این شهر در اوایل قرن هفتم میلادی برترین بیت الله نزد این قبایل بود. (۱۹)

و باین ترتیب چند سال - و شاید پنج یا شش سال - پس از آغاز بعثت محمد و دعوت مردمان به پرستیدن "رحمان" خدای یگانه و آفریننده و پادشاه جهان و جهانیان، "الله" جایگزین "رحمان" و همانطور که گفته شد، رحمان به یکی از صفات او بدل میشود؛ و محمد ماموریت می یابد که خطاب به مردمان بگوید که خدای شما خدائی است یکتا، و خدائی وجود ندارد جز او که رحمان و رحیم است (۲ بقره، ۱۶۳) و او همان الله است که یکتاست (۱۱۲ اخلاص، ۱) نه زاده است و نه زاده شده * و نه همتائی برای او وجود دارد (۱۱۲، ۳ و ۴)؛ الله همانست که آسمانها را بی هیچ ستونی، که بتوان دید، برافراشت، آفتاب و ماه را رام خود ساخت * زمین را بگسترده و در آن کوهها و رودها قرار داد، شب را در روز پیوشاند (۱۲، ۲ و ۳)؛ رعد به ستایش او و فرشتگان از بیم او ستایشش می کنند، او صاعقه ها را میفرستد هر که را بخواهد با آن به او آسیب رساند (۱۲ ف ۱۲)؛ و بگو: الله آفریننده هر چیزی است، و همو یکتا و قهار است (۱۲، ۱۶).

۱۳۸۵/۱۱/۲۲

پاورقی ها:

۱- سوره های ۷۷ مرسلات: ۸۰ عبس و ۸۱ تکویر. کلمه "الله" در آخرین آیه سوره تکویر ذکر شده ولی این آیه خارج از متن اصلی سوره است و بعدها به آن افزوده شده است.

۲- مهندس مهدی بازرگان، سیر تحول قرآن، باهتمام سید محمد مهدی جعفری، تهران، چاپ فاروس ایران، ۲۵۳۵/۱۸ شاهنشاهی

۳- صفحات ۶۷۰ - ۶۷۱ دکتر محمود رامیاد، تاریخ قرآن، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲

۴- در ۲۷ سوره از سوره های اولیه قرآن فقط کلمه "رب" بکار رفته و از نام های "رحمان" و "الله" ذکر می میان نیامده است. این سوره ها عبارتند از سوره های ۵۴، ۵۶، ۶۸، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۸ - ۹۰، ۹۲ - ۹۴، ۹۷، ۹۹ - ۱۰۳، ۱۰۵ - ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳ - ۱۱۴ و اگر در بعضی از آیه های این سوره ها یکی از این نام دیده شوند به اجماع قرآن پژوهان مربوط به زمانهای بعد هستند.

۵- رجوع شود به ص ۲۰۷ محمد فواد عبدالباتی، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، نشر پرتو؛ بهمن ۱۳۷۴

۶- رجوع شود به دکتر امیرحسین خنجی، بسترهای مذاهب متنازع اسلامی در جوامع قبایلی عربستان پیش از اسلام و... سایت «ایران امروز»، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۲

۷- ص ۷۷ دکتر روشنگر الله اکبر، سانفرانسیسکو، انتشاراتی فارس، ۱۳۷۵ بنقل از: Encyclopedia Britania Nintth edition, vol.xvi, p.459

۸- دکتر امیرحسین خنجی، بنقل از بلاذری صاحب کتاب فتوح البلدان

۹- رجوع شود به صفحات ۱۴۱۴ - ۱۴۱۸ محمدبن حریرطبری، جلد چهارم، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، ۱۳۵۲

۱۰- ص ۲۷۲ ابن اسحاق- سیرت رسول الله. در کتاب ابن هشام، صفحه ۱۸۰ گفته میشود: «ای محمد، شنیده ایم تو از مردی که در شهر پمپه است و نامش رحمان است تعلیم می گیری، و به خدا سوگند که ما...»

۱۱- مشابه این آیه با تغییر در بعضی کلمات در سوره ۱۶ نمل آیه ۷۹ آمده با این تفاوت که در اینجا "الله" در جای "رحمان" نشسته است: «آیا به پرندگان رام شده در فضای آسمان نمی نگرند؟ هیچکس جز الله آنان را در هوا نگاه نتواند داشت.»

- ۱۲- این داستان از یک افسانهء مسیحی گرفته شده که در انجیل در کتاب "اعمال رسولان" باب ۱۱، ۲۸ و باب ۲۱، ۱۰ از آن سخن رفته. در اینجا نام آن مشخص آغابوس است که در داستانهای اسلامی به "حبیب نجار" تبدیل شده است. رجوع شود به ص ۴۶۹ قرآن، ترجمهء بلاستر
- ۱۳- در سورهء ۱۰ یونس، آیا ۶۸ نیز عینا همین آمده است: "گفتند الله فرزندی برگزیده است؛ ستایش بر او باد، او بی نیاز است، از آن اوست هرچه در آسمانها و زمین است." که در اینجا رحمان جای خود را با الله داده است.
- ۱۴- این مضمون عینا در سورهء ۱۶ نحل، آیه های ۵۷ - ۵۹ تکرار می شود با این تفاوت که در اینجا الله بجای رحمان مورد بی احترامی واقع می شود: "و برای الله دختران قائل میشوند....*" و حال آنکه هر گاه یکی از آنان را بشارت به دختر دهند چهره اش سیاه و خود از خشم آکنده گردد.
- ۱۵- دربارهء دو بیت بهشت تفسیرهای فراوانی شده که هیچیک قانع کننده نیست، از جمله گفته شده یک بهشت برای "مقربون" و دیگری برای "اصحاب یمین" یعنی اصحاب سمت راست است.
- ۱۶- رجوع شود به صفحات ۴۰ - ۷۵ المعجم المفهرس
- ۱۷- برای اسماء الحسنی رجوع شود به سوره ها و آیه های ۷، ۱۸۰؛ ۱۷، ۱۱۰؛ ۲۰، ۸؛ ۵۹، ۲۴
- ۱۸- دکتر روشننگر، الله اکبر، صفحات ۱۳۵ - ۱۸۵
- ۱۹- دکتر امیرحسین خنجی، بسترهای مذاهب متنازع اسلامی....